

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیری در معارف اسلام

عشق به ابی عبد الله علیه السلام روزی خاص

پروردگار به شیعیان

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - ورزشگاه آیت الله سعیدی - دهه اول محرم - ۱۴۰۰ هـ.ش



www.erfan.ir

عشق به ابی عبدالله علیه السلام روزی خاص پروردگار به شیعیان
(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
- ❑ ویرایش: وفهیمی.....
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان.....
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: عشق، روزی پروردگار در وجود شیعیان.....	۱۵
فرامین الهی در راستای حرکت معمولی دینی.....	۱۷
الف) رعایت تقوا.....	۱۷
ب) برقراری صلح و آشتی.....	۱۸
ج) اطاعت از خدا و رسولش.....	۱۹
نشانه‌های مؤمنین واقعی در آیات الهی.....	۲۰
الف) تکان خوردن دل با ذکر و یاد خداوند.....	۲۰
ب) افزوده شدن بر ایمان با بیان آیات خداوند.....	۲۰
ج) توکل و تکیه بر پروردگار در امور.....	۲۱
د) برپادارنده نماز تا آخرین لحظه عمر.....	۲۱
ه) انفاق در راه خدا.....	۲۲
مصادیق حقیقی آیات ابتدایی سوره انفال.....	۲۲
جلوه‌های عشق حقیقی در کربلا.....	۲۳
حکایتی شنیدنی از میرزا خلیل تهرانی.....	۲۵
کلام آخر؛ واپسین لحظات زندگی ابی عبدالله علیه السلام	۲۶
جلسه دوم: اهل بیت علیهم السلام ، مصداق آیات قرآن.....	۲۹
شان نزول آیه ۲۰۷ سوره بقره.....	۳۱
شناسنامه ابی عبدالله علیه السلام در قرآن.....	۳۲



عشق به ابی عبدالله علیه السلام، روزی خاص پروردگار به شیعیان

- طلوع هر حقیقت انسانی در وجود ابی عبدالله علیه السلام ۳۳
- ارزش گریه بر ابی عبدالله علیه السلام در روایات ۳۴
- ابی عبدالله علیه السلام، فراری دهنده تاریکی ها ۳۶
- رفتار عجیب ابی عبدالله علیه السلام با پدر و مادر ۳۶
- غصه حضرت زهرا علیه السلام در بارداری و وضع حمل ابی عبدالله علیه السلام ۳۷
- عشق به ابی عبدالله علیه السلام، عامل حیات و عبادت ۳۸
- چهار درس زندگی از ابی عبدالله علیه السلام ۴۰
- الف) شکرگزاری از طرف خود و دیگران ۴۰
- ب) رضایت پروردگار در انجام اعمال ۴۰
- ج) تربیت اولاد صالح ۴۱
- د) تسلیم محض پروردگار ۴۱
- حکایتی شنیدنی از ارادت مرد هندو به ابی عبدالله علیه السلام ۴۱
- کلام آخر؛ ورود عجیب ابی عبدالله علیه السلام به عالم آخرت ۴۲
- جلسه سوم: امر و نهی واجب پروردگار بر مردم مؤمن** ۴۵
- اهل بیت علیهم السلام در آیات قرآن ۴۷
- امر واجب پروردگار بر ماندن در دایره صلح و آشتی ۴۸
- ولایت اهل بیت علیهم السلام، حصار محکم الهی ۴۸
- نهی تحریمی پروردگار از شیطان و دشمن آشکار ۵۰
- دوزخ، سرانجام پیروی از شیاطین ۵۱
- ابی عبدالله علیه السلام، مصداق حق و چراغ روشن راه ۵۲
- پیمان ایستادگی شیعه با ابی عبدالله علیه السلام ۵۳
- پنج چشم کیمیاگر، نظاره گر شیعه ۵۴
- حکایتی شنیدنی از محاسبه ذره ذره اعمال ۵۵
- کلام آخر؛ سخنان سکینه علیه السلام در بارگاه یزید ۵۷



جلسه چهارم: شیعیان، تنها رستگاران روز قیامت.....	۵۹
تمام موجودات عالم، دارای شعور و نطق.....	۶۱
حقیقت معنایی تسبیح موجودات.....	۶۱
راه حل مشکلات، حذف گناهان از زندگی.....	۶۲
نسخه شفا بخش امیرالمؤمنین (ع) برای مرد عرب.....	۶۳
ابی عبدالله (ع)، پاک‌ترین مایه حلال جهان.....	۶۴
نشانه‌های شعور و تسبیح موجودات عالم در قرآن.....	۶۵
الف) سورة اِسرائ.....	۶۵
ب) سورة نور.....	۶۶
ج) سورة جمعه.....	۶۷
شهادت سنگریزه‌ها به نبوت رسول اکرم (ص).....	۶۷
ناله‌های ستون خانه از فراق رسول اکرم (ص).....	۶۸
شاهدان انسان در روز قیامت.....	۶۹
الف) روز جدید.....	۷۰
ب) زمین.....	۷۰
ج) چشم و گوش و پوست.....	۷۰
د) دست و پا.....	۷۰
ه) پروردگار.....	۷۰
شهادت شاهدان در روز قیامت به نفع انسان.....	۷۱
شخصیت ابی عبدالله (ع) در روایات.....	۷۲
ناراحتی رسول اکرم (ص) از گریه‌های ابی عبدالله (ع).....	۷۲
گریه‌های رسول اکرم (ص) برای ابی عبدالله (ع).....	۷۳
کلام آخر؛ حوادث کربلا از زبان امام زمان (عج).....	۷۴
جلسه پنجم: اشتیاق و پایبندی متقین به عهد الله.....	۷۷
حقیقت معنایی «عهد الله» در آیات قرآن.....	۷۹



عشق به ابی عبدالله علیه السلام، روزی خاص پروردگار به شیعیان

- بِهشتِ لقا، پاداش پابندی به عهد پروردگار ۸۰
- یاران ابی عبدالله علیه السلام، مدرّسین حفظ «عهدِ الله» ۸۱
- نتیجه وفاداری به عهد پروردگار ۸۲
- سرانجام پیمان شکنان عهد پروردگار ۸۳
- رحمت پروردگار در دادگاه قیامت ۸۴
- سخن پروردگار با بندگان دلدادۀ و وابسته ۸۵
- الف) حفظ تقوا در هر شرایطی ۸۶
- ب) اطاعت از پیامبر من ۸۶
- عشق اهل بیت به رفع مشکل مشکل داران ۸۶
- سه سرمایه الهی در انتظار متقین و مؤمنین ۸۷
- الف) دو بهره و نصیب از رحمت پروردگار ۸۸
- ب) بهره‌مندی از نور خداوند ۸۸
- ج) بخشش گناهان گذشته ۸۸
- درگیری ولید بن عقبه با ابی عبدالله علیه السلام ۸۸
- ما از تو نداریم به غیر تو تمنا ۸۹
- حکایتی شنیدنی از آیت الله میلانی ۹۰
- کلام آخر؛ عبدالله بن حسن شهید راه امامت ۹۲
- جلسه ششم: راهکار قرآن برای رسیدن به آرامش درونی** ۹۳
- مقدمه بحث ۹۵
- سعادت و شقاوت انسان از مباحث پربحث ۹۵
- دیدگاه قرآن در خصوص سعادت و شقاوت ۹۶
- سه زبان بیان زمینه‌های سعادت و شقاوت ۹۶
- هلاکت، سرانجام نافرمانی از روش‌های سعادت‌مندی ۹۷
- سه سرمایه خداوند برای اهل تقوا ۹۸
- الف) آشنایی با دو بهره از رحمت پروردگار ۹۸



ب) زندگی با نور الهی	۹۸
تابش نور الهی بر قلب حر	۹۹
معرفی ماهیت نور در آیات و ادعیه	۱۰۰
ج) آمرزش گناهان و پاکی پرونده	۱۰۱
آمرزش و مهربانی، اخلاقی الهی	۱۰۲
ویژگی‌های شیعه در کلام پروردگار	۱۰۳
روز عاشورا، روز گریه بندگان مؤمن	۱۰۴
روضه‌خوانی پروردگار برای ابی‌عبدالله (ع) و یاران	۱۰۶
کلام آخر؛ ترس کودکان ابی‌عبدالله (ع) در حمله به خیمه‌ها	۱۰۸
جلسه هفتم: اهل بیت (ع)، غواصان دریای حکمت و معرفت الهی	۱۰۹
کنکاشی پیرامون دو لغت در قرآن	۱۱۱
الف) کلمه غوص	۱۱۱
تواضع سلیمان نبی (ع) در برابر پروردگار	۱۱۲
ب) کلمه خوض	۱۱۳
حقیقت معنایی لغات «غوص» و «خوض»	۱۱۳
هیزم دوزخ، سرانجام فروروندگان در لجنزار گناه	۱۱۴
مؤمنین، غرق در نور الهی	۱۱۴
غواصان حکمت و معرفت در آیات قرآن	۱۱۶
سه کار خیر در نظر فرشتگان	۱۱۷
الف) رسیدگی به حال گرفتاران و تهی‌دستان	۱۱۷
ب) پرده‌پوشی بر گناهان دیگران	۱۱۷
ج) آبدادن به تشنگان	۱۱۸
اجر عظیم سیراب کردن تشنه و سقایی در روایات	۱۱۸
الف) پاداش به آب‌دهنده	۱۱۸
ب) محبت پروردگار به آب‌دهنده	۱۱۸





- ج) امان آب‌دهنده در سایه عرش الهی ۱۱۹
- د) بهترین صدقه ۱۱۹
- ه) پاداش پروردگار به آب‌دهنده در قیامت ۱۱۹
- و) بخشایش گناهان ۱۱۹
- ز) اولین دادگاه در قیامت ۱۲۰
- ح) ثوابی برابر با آزادی برده و زنده کردن مردگان ۱۲۰
- ماجرای امتناع گوسفندان اسماعیل علیه السلام از خوردن آب ۱۲۰
- سفارش اسلام به سیراب کردن تشنه، بدون توجه به دین و مذهب ۱۲۱
- دعای باران امام حسین علیه السلام برای کوفیان ۱۲۱
- ارزش گریه بر امام حسین علیه السلام ۱۲۲
- گریه‌های بی‌وقفه امام سجاد علیه السلام پس از ماجرای کربلا ۱۲۳
- کلام آخر؛ تداوم آتش داغ علی اصغر علیه السلام تا روز قیامت ۱۲۴
- جلسه هشتم: زندگی استوار و ماندگار در نسخه جامع پروردگار ۱۲۷**
- نسخه زندگی پروردگار برای جهانیان ۱۲۹
- نسخه جامع پروردگار، نیازمند توضیح‌دهنده ۱۲۹
- خدمت عظیم و حیاتی شیعه به حفظ دین اسلام ۱۳۰
- حقایق و ظرایف وحی در قلب اهل ذکر ۱۳۰
- سلامت همه‌جانبه زندگی در گرو عمل به سفارش قرآن ۱۳۱
- سه قدم اصولی تا زندگی استوار و ماندگار ۱۳۲
- الف) معرفت در حد ظرفیت ۱۳۲
- دو راه برای کسب معرفت ۱۳۴
- نشانه اهل معرفت در کلام امام رضا علیه السلام ۱۳۴
- ب) روشنایی چراغ محبت در قلب ۱۳۶
- ج) حرکت به سوی معشوق ۱۳۷
- رفع مشکلات انسان با قدم‌نهادن در مسیر زندگی الهی ۱۳۸



فهرست مطالب

۱۳۸.....	گره‌گشایی از گرفتاری آدم علیه السلام با توسل به اهل بیت علیهم السلام
۱۳۹.....	مصائب حادثه کربلا از زبان جبرئیل علیه السلام
۱۴۰.....	کلام آخر؛ علی اکبر علیه السلام ، ممسوس به ذات الله
۱۴۳.....	جلسه نهم: تابش نور الهی بر قلب عشاق ابی عبدالله علیه السلام
۱۴۵.....	تحقق افعال و صفات پروردگار در صراط مستقیم
۱۴۵.....	امیرالمؤمنین علیه السلام ، عینیت صراط مستقیم
۱۴۷.....	موانع انسان در مسیر حرکت به سوی صراط مستقیم
۱۴۷.....	الف) دنیای حرام و آلوده به محرّمات
۱۴۹.....	ب) ارتباط با مردم فاسد و اهل گناه
۱۴۹.....	ج) شیاطین جنی و انسی
۱۴۹.....	د) خواسته‌های نامعقول، نامشروع و بی‌محاسبه
۱۵۰.....	بهشت پروردگار، پیچیده به سختی‌ها و مرارت‌ها
۱۵۰.....	برخورد درست با موانع راه مستقیم
۱۵۰.....	الف) آشتی با دنیای پاک و حلال
۱۵۱.....	ب) مجالست با مؤمنین
۱۵۱.....	ج) تقوای الهی در برابر شیاطین
۱۵۲.....	د) ترس از دوزخ خدا در مقابله با هوای نفس
۱۵۳.....	سه نشانه طلوع نور الهی در قلب انسان
۱۵۳.....	الف) خالی‌شدن درون از خانه مغرورکننده
۱۵۴.....	ب) برگشت وجود به سوی آخرت
۱۵۴.....	ج) آماده‌شدن برای ورود به قیامت آباد
۱۵۴.....	سخت‌ترین موانع در مسیر قمر بنی‌هاشم علیه السلام
۱۵۵.....	اثرات تابش نور الهی در صراط مستقیم
۱۵۷.....	حکایتی شنیدنی از مرحوم سید کاظم قزوینی
۱۶۱.....	کلام آخر؛ یا أَهْلَ یَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَکُمْ بِهَا!



جلسه دهم: چهره معنوی و ملکوتی ابی عبدالله علیه السلام در آیات قرآن ۱۶۳

- ۱۶۵ مقدمه بحث
- ۱۶۶ بررسی آیه ۱۰۲ سوره انعام در شناخت ابی عبدالله علیه السلام
- ۱۶۶ الف) «الله»
- ۱۶۷ طلوع صفات کمالیه پروردگار در وجود ابی عبدالله علیه السلام
- ۱۶۸ ب) «رَبُّكُمْ»
- ۱۶۹ ج) «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»
- ۱۶۹ د) «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»
- ۱۷۰ بررسی آیه هفتم سوره سجده
- ۱۷۰ تمام هستی، دائرمدار حُسن پروردگار
- ۱۷۱ تجلی حق در نگاه ابی عبدالله علیه السلام به هستی
- ۱۷۲ ابی عبدالله علیه السلام، سر پروردگار
- ۱۷۳ موجودات جهان در فقر محض
- ۱۷۴ شناخت پروردگار در کلام ابی عبدالله علیه السلام
- ۱۷۴ حکایتی شنیدنی از شیعه شدن مرد مسیحی
- ۱۷۶ کلام آخر؛ آخرین وداع در روز عاشورا

جلسه یازدهم: ابی عبدالله علیه السلام، پر قدرت ترین نگهبان قلب مؤمنین ۱۸۱

- ۱۸۳ حرم کعبه و حرم دل، دو حرم پروردگار
- ۱۸۳ بی نصیبی بندگان کاهل از نعمت های معنوی پروردگار
- ۱۸۴ سردوشی بلال حبشی در قرآن
- ۱۸۶ خانه کعبه، هدایتگر انسان به سوی رهبری عرشی
- ۱۸۷ ابراهیم علیه السلام، یک امت به تنهایی
- ۱۸۸ ملاک های خداوند در گزینش ابراهیم علیه السلام
- ۱۸۸ الف) عبادت و تسلیم همه جانبه



فهرست مطالب

ب) نبود کمترین انحراف در زندگی	۱۸۸
ج) شکرگزار تمام نعمت‌های الهی	۱۸۸
د) هدایت به صراط مستقیم	۱۸۹
ه) عطای همه خوبی‌ها به او	۱۸۹
و) از شایستگان در آخرت	۱۸۹
دعای مستجاب ابراهیم علیه السلام در حق اولاد و نسلش	۱۸۹
پروردگار، حافظ خانه کعبه	۱۹۰
دل، نخستین عضو ساخته شده	۱۹۱
قلب مؤمن در قلعه و حصارى امن	۱۹۱
مراقبت مداوم مؤمن از چهاردیواری قلعه قلب	۱۹۱
حکایتی شنیدنی از خوابی عجیب و مژده‌دهنده	۱۹۲
نگهبانان دل، محافظ انسان از خطرات	۱۹۳
ابى عبدالله علیه السلام ، پر قدرت‌ترین نگهبان دل	۱۹۴
تبدیل گریه به عبادت با گریه بر ابى عبدالله علیه السلام	۱۹۵
رضایت و شادی حضرت زهرا علیه السلام از مجالس روضه	۱۹۶
شفاعت حضرت زهرا علیه السلام از عزاداران و عاشقان حسینی	۱۹۷
کلام آخر؛ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ	۱۹۸

جلسه اول

عشق، روزی پروردگار در

وجود شیعیان

فراین الهی در راستای حرکت معمولی دینی

پروردگار مهربان در ابتدای سوره مبارکه انفال چهار فرمان واجب به مردم داده است. کسی که این چهار فرمان واجب را عمل کند، یک حرکت دینی معمولی انجام داده است.

الف) رعایت تقوا

در فرمان اول که فرمان واجب است، می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾^۱ در کنار خداوند تقوا را مراعات کنید. تقوا بنابر توضیح ائمه طاهرين (علیهم‌السلام)، انجام واجبات و ترک مُحَرَّمات است. کسی که تقوا را مراعات کند، راه بیرون رفتن از دوزخ و ورود به بهشت را در قیامت برای خود رقم زده است؛ چنان که در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَلِإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾^۲ کسی از شما نیست، مگر اینکه وارد دوزخ می‌شود و این ورود به دوزخ، یک مسئله حتمی و قطعی بر پروردگار عالم است. ﴿مُرْتَجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾^۳ بعد از ورود به دوزخ، اهل تقوا را با دست رحمت اهل نجات می‌دهم؛ اما ستمکاران به قرآن و آیات خدا و مردم در دوزخ به زانو درمی‌آیند و برای همیشه ماندگار می‌شوند.

۱. انفال: ۱.

۲. مریم: ۷۱.

۳. مریم: ۷۲.

این فرمان اول و توضیح خیلی مختصر آن بود که اگر در سیاق آیه دقت شود، این تقوا تقوای مالی است؛ یعنی در امر معاش، دنیا، کسب و تجارت، حلال خدا را مراعات کرده و از حرام الهی در امور مالی اجتناب کنید.

ب) برقراری صلح و آشتی

«وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»^۱ افرادی که با هم اختلاف و درگیری دارند، در حال جداشدن از همدیگر هستند یا از هم جدا شده‌اند، شما وظیفه واجب دارید که با یک زبان هنرمندانه و بامحبت، بین آنها صلح و آشتی برقرار کنید. بنا به فرموده ائمه علیهم السلام، اگر برقرار کردن آشتی هزینه‌ای هم دارد، هزینه‌اش را بدهید. امام ششم می‌فرمایند: صدقه محبوب پروردگار، آشتی‌دادن بین آنهاست که اختلاف، دعوا، نزاع و درگیری دارند.

امام صادق علیه السلام یک صحابی خوبی دارند که کاروان دار و سائق بود و مردم را برای زیارت به مکه می‌برد. ایشان می‌گوید: من با دامادمان (شوهرخواهرم) سر ارث در کوچه دعوایمان شد و با هم بگومگو می‌کردیم. مفضل بن عمر کوفی وقتی می‌خواست از کوچه عبور بکند، دید ما دعوا داریم. وی گوشه‌ای ایستاد و مقداری جریان نزاع و دعوای ما را تماشا کرد که بلکه حل بشود، اما دید حل نشد و ما هنوز با هم بگومگو داشتیم. او داد می‌زد، من داد می‌کشیدم. مفضل جلو آمد و به من و دامادمان گفت به دنبال من بیایید تا به خانه ما برویم. ما دو نفر به دنبال مفضل به خانه‌اش رفتیم. دعوای ارثی ما هم سر چهارصد درهم بود. او چهارصد درهم نقد آورد و گفت: این چهار درهم حق هر کدامتان است، بردارید و دعوایتان را خاتمه بدهید؛ چون دعواکردن دو شیعه، آن‌هم در کوچه و شهر و مقابل غیرشیعه اصلاً کار درستی نیست. آنها که شیعه نیستند، به ما چه می‌گویند! نهایتاً به همدیگر بگویند: «هَذَا شِيعَةٌ جَعْفَرٍ» «هَذَا شِيعَةٌ جَعْفَرٍ» این دو از تربیت‌شدگان امام صادق علیه السلام هستند؛ ببینید چه دادویدادی برای پول راه انداخته‌اند و چه دعوایی دارند!



مفضل پول را داد و از هر دوی ما تعهد گرفت که دیگر این نزاع و بگومگو را ادامه ندهیم. ما در نظرمان بود این پولی را که مفضل برای خاتمه پیدا کردن دعوا به ما داده، چه موقع به او پس بدهیم؛ مفضل به ما گفت: این پول برای من نبود و من معطل پس دادن این پول نیستم. امام صادق علیه السلام مقداری پیش من پول گذاشته و به من فرموده‌اند هر جا دیدی دو شیعه با همدیگر اختلاف مالی دارند و نمی‌توانند آن را حل و از هم گذشت کنند، تو از این پول و ملک به آنها بده و دعوا را حل کن که آبروی شیعه نرود و به آبروی اهل بیت لطمه نخورد.

این هم امر دوم آیه که می‌فرماید: «وَأَطِيعُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»؛ اما اگر وقتی بین دو نفر نزاع و درگیری است و کسی آتش بیار معرکه بشود، در حقیقت آتش دوزخ برای خودش فراهم می‌کند.

ج) اطاعت از خدا و رسولش

فرمان سوم و چهارم این است: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» از خدا و رسولش اطاعت کنید که واجب است؛ چون سعادت دنیا و آخرت شما در گرو اطاعت از خدا و پیغمبر است. در سوره آل عمران می‌خوانیم: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۱ اگر شما از خدا و پیغمبر اطاعت کنید، مورد رحمت قرار خواهید گرفت.

این آیه اول سوره مبارکه انفال که اگر مرد و زنی به چهار دستور این آیه عمل کنند، یک راه معمولی دینداری و حرکت عادی صراط مستقیم را تحقق داده‌اند. البته اگر عمل نکنند، چون آخر آیه اول هم می‌فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲ اگر واقعاً دین دارید و خدا و پیغمبر را قبول دارید، تقوای مالی را مراعات کنید. همچنین بین افرادی که با هم دعوا دارند، آشتی بدهید و از خدا و پیغمبر اطاعت کنید.

۱. آل عمران: ۱۳۲.

۲. انفال: ۱.

نشانه‌های مؤمنین واقعی در آیات الهی

اما سه آیه بعد، نشان‌دهنده حرکت کامل، تام و جامع دینی است. اول متن هر سه آیه را قرائت می‌کنم که نورانیت مجلس را بیشتر می‌کند. بعد هر حقیقتی را که در آیات مطرح است، توضیح مختصری می‌دهم. خیلی عجیب است که قرآن می‌گوید: آنهایی که این چهار دستور را عمل می‌کنند، حرکتشان معمولی است و نمی‌توان گفت مؤمن واقعی هستند. قرآن می‌گوید فعلاً مؤمن هستند، حالا تا چه موقع این ایمانشان را نگه دارند یا ایمانشان بر باد برود.

الف) تکان خوردن دل با ذکر و یاد خداوند

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۱ مؤمنین واقعی آنهایی هستند که هرگاه ذکر الله و یاد خدا می‌شود، دلشان تکان می‌خورد و هراس و ترس پیدا می‌کند. ترس از چه چیزی؟ ترس از جلال، عظمت، شکوه و بزرگی بی‌نهایت حق. حال چه می‌شود که قلب تکان می‌خورد؟ اینها چون معرفت به خدا دارند و حق را شناخته‌اند. این ترس نیز غیر از ترس از عذاب است. عامل ترس از عذاب، معصیت است. من گناه و معصیت کرده‌ام، حالا بیدار شده‌ام که بد کرده‌ام و برای گناهانم به ترس می‌افتم که در آینده چه می‌شود؟ عذاب من چه می‌شود؟ ترس از عذاب کجا و ترس از عظمت بی‌نهایت پروردگار عالم کجا!

ب) افزوده شدن بر ایمان با بیان آیات خداوند

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ هرگاه آیات خدا را برای آنها بگویند، بخوانند و توضیح بدهند، بر ایمان آنها افزوده می‌شود. در واقع، وقتی آیات برای آنها خوانده می‌شود، چه قرآن می‌خوانند و تفسیر می‌کنند و چه حقایق وجودی اهل بیت علیهم السلام را می‌گویند؛ این حقایق و آیات به ایمان، یقین، آرامش و اطمینان نفسی‌شان اضافه می‌کند.



پروردگار عالم سه آیه دارد: یک آیاتش قرآن است، یک آیاتش هستی است و یک آیاتش هم طبق روایات «اصول کافی»، اهل بیت علیهم السلام هستند. تمام موجودات عالم آیات خدا و قرآن مجید، آیات خدا هستند، اما ائمه طاهرين علیهم السلام آیات اکبر پروردگارند؛ چون هم مصداق اتم قرآن هستند و هم همه عوالم وجود در وجودشان خلاصه شده است. اگر این گونه نبود، امام و ولی الله نبودند. خلاصه همه هستی و مقام عینیت قرآن، اهل بیت علیهم السلام هستند. شخصی می گوید: بعد از بازگشت از مکه خدمت امام صادق علیه السلام آمدم. امام صادق علیه السلام به من فرمودند: پرونده های شما هر پنج شنبه به ما ارائه می شود. پرونده یک پنجشنبه ات قبل از رفتن حج به من ارائه شد، دیدم قوم و خویش نزدیک داری که شیعه هم نیست و با ما مخالف است، با خود تو هم مخالف است؛ ولی چون او مقداری تهی دست است، حواله ای قبل از رفتن مکه به او دادی که بتواند از هر مغازه ای خرید بکند. او دشمن ما و دشمن دوست، ولی چون قوم و خویش نزدیک است و صله رحم کرده ای، خداوند متعال از عمل تو خشنود شد، به عمر تو اضافه شد و از عمر او هم کم شد؛ چون با رحم خود بد عمل کرده است. پروردگار عالم گزارش کار شما را مرتب به ما امامان مرحمت و عطا می کند.

ج) توکل و تکیه بر پروردگار در امور

«وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» اینها در همه امور به پروردگار تکیه می کنند و کارهایشان را به خدا می سپارند. همچنین جز خدا از کسی نمی ترسند و به کسی امیدوار نیستند.

د) برپادارنده نماز تا آخرین لحظه عمر

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»^۱ اینان تا لحظه آخر عمرشان اهل برپا کردن نماز با شرایط مخصوصش هستند.

ه) انفاق در راه خدا

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» از آبرو، مال، علم، زبان و قدرتی که روزی آنها کرده‌ام، در راه خدا هزینه می‌کنند. داستان خیلی طولانی‌ای است که نمی‌خواهم آن را بگویم، ولی ابتدای داستان این است که شنیدنی هم هست. زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم مملکت بودند، شخص گرفتاری پیش حضرت آمد، اما نگفت گرفتاری‌ام چیست و فقط گفت: آقا تا خانه ما بیا. امام از جا بلند شدند و به دنبالش رفتند. این مرد در خانه گفت: من چنین مشکلی دارم. امام هم ایستاد و مشکلش را حل کرد، آن شخص از آن نگرانی و اضطراب درآمد و امام برگشت. این شخص به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که از قدرت و آبرویت برای حل مشکل من مایه بگذار، اما باید به خانه ما بیایی که ببینی به وسیله یک نفر چه بلایی سر من و زن و بچه‌ام آمده است. امام هم رفتند و مشکل هم حل شد.

مصادیق حقیقی آیات ابتدایی سوره انفال

بعد از این پنج قسمت: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»، «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»، «وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» و «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»، از این پنج تا کم نمی‌گذارند. در آیه بعد می‌فرماید: «أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» مؤمنین واقعی فقط اینها هستند.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند که تمام این سه آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، ابوذر، مقداد و شیعیان واقعی نازل شده است. شیعه واقعی یعنی شیعه‌ای که شیعه می‌ماند، هر پیشامدی هم که می‌خواهد بشود. شیعه می‌ماند، اگرچه میان سی‌هزار گرگ بیابان محاصره شده و در نصفه روز بدن‌هایشان قطعه‌قطعه بشود. گرسنه می‌شود، شیعه می‌ماند؛ تشنه می‌شود، شیعه می‌ماند؛ کم‌پول می‌شود، شیعه می‌ماند؛ مریض می‌شود، شیعه می‌ماند؛ حادثه برایش پیش می‌آید، شیعه می‌ماند. امام ششم می‌گویند که این آیات درباره علی علیه السلام و درباره شیعیان واقعی در هر دوره‌ای نازل شده است؛ یعنی ما در این دوره هم



می‌توانیم وارد مصداق این آیات بشویم و واقعاً خودمان را به پروردگار و اهل بیت علیهم‌السلام نشان بدهیم که ما شیعه واقعی هستیم؛ بلا، بالا و پایین شدن دنیا، سختی‌ها و مشکلات در شیعه‌بودن ما اثر ندارد.

جلوه‌های عشق حقیقی در کربلا

چه تحریم سنگینی سه روز در کربلا شد که پروردگار به جبرئیل می‌فرماید: امام در روز عاشورا آسمان و عالم را از شدت تشنگی شبیه دود می‌بیند؛ اما حسین علیه‌السلام حسین ماند، قمر بنی هاشم علیه‌السلام قمر بنی هاشم ماند، علی اکبر علیه‌السلام علی اکبر ماند و اصحاب اصحاب ماندند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی از صفین عبور می‌کردند، به خاک کربلا اشاره کردند و فرمودند: «هَذَا مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءَ»^۱. تعبیر حضرت از این ۷۲ نفر، دربارهٔ اصحاب هیچ پیغمبر و امامی نیامده است. این تعبیر یک بار آمده است، آن‌هم از زبان امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمودند: «هَذَا مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءَ». شاعر می‌گوید:

عشق از معشوق اول سر زند تا به عاشق جلوه دیگر کند^۲

نظامی نیز می‌گوید:

فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی‌خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو، که اندیشه این است همه صاحب‌دلان را پیشه این است
جهان عشق است و دیگر زرق‌سازی همه بازی است، الا عشق‌بازی

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «هَذَا مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءَ» اینجا جای غلتیدن و افتادن عاشقان است؛ اما خیلی‌ها هم نفهمیدند که حضرت چه گفتند! البته بیست سال بعد که حادثه کربلا اتفاق افتاد، خیلی از آنهایی که در صفین بودند و هنوز زنده بودند، فهمیدند امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن روز فرمودند «مَصَارِعُ عُشَّاقٍ»، یعنی چه!

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۲. شعر از ناصرالدین شاه قاجار.

عاشق هیچ چیزی دیگر غیر از معشوق در نظرش نیست و دل عاشق از معشوق پر است. کنار معشوق هر بلایی را می بیند و می گوید: «إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ»^۱ زین العابدین علیه السلام در شام فرمودند: اگر جد من، پیغمبر صلی الله علیه و آله به شما سفارش اکید کرده بود که می توانید هر بلایی سر اهل بیت من بیاورید، آن وقت می خواستید چه کار کنید! عاشق هر بلایی را می کشد، اما نمی تواند از معشوق فاصله بگیرد؛ چون می گوید بلا تمام می شود و بعد زمان وصال عاشق و معشوق می رسد. وقتی هم وصال بیاید، دیگر تا ابد تمام شدنی نیست. این عشق عشق حقیقی است و یقین بدانید، در تاریخ و قرآن هم ثابت شده که این عشق همه کاری برای آدم می کند. این عشق کلید تمام برنامه های مثبت و کلید در رحمت، مغفرت و شفاعت است. این عشق کلید عجیبی است! آن وقت معشوق این عشق هم نسبت به عاشق عجیب است!

من این کتاب ها را که زیرورو کردم. حضرت هنوز به کربلا نرسیده بودند؛ تا وقتی که به کربلا رسیدند، ابی عبدالله علیه السلام چندبار به شدت برای عاشقشان گریه کرده اند. اگر خدا عمری به من بدهد و لطف کند، اسم بعضی از این عاشقان را در روزهای آینده می برم و زندگی شان را خیلی مختصر برایتان می گویم. امام یعنی همه هستی، عینیت قرآن و معدن همه ارزش ها. چشم این امام برای عاشقانش به شدت گریه کرد! معنایش این است که عاشقان من! وقتی من برایتان گریه کنم، یعنی همه عالم، قرآن، آسمان ها و زمین گریه کرده اند. این عشق چه کار می کند و چه کلیدی است!

شما گرمتان شده، چرا بلند نمی شوید که بروید؟ چه عشقی شما را میخ کوب کرده است که حرارت آفتاب را به مسخره گرفته اید؟! چه عشقی با شما کار می کند؟!

عاشقان کشتگان معشوق اند برنیاید ز کشتگان آواز^۲

بله! کشته عشق نمی گوید گرمم است، سردم است، آفتاب است، سایه است، تشنه هستم، گرسنه هستم. عشق همه روزی خدا در وجود یک شیعه و عاشق است.

۱. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۶۷.

۲. شعر از سعدی.

حکایتی شنیدنی از میرزا خلیل تهرانی

حاج میرزا خلیل تهرانی ۲۸-۲۹ ساله بود که از اطبای رده اول کربلا و عراق و بی‌نمونه شد. علت هم دارد که خیلی طولانی است. ایشان تعریف می‌کرد: من در مطب بودم، خانم سیده علویه‌ای از اهل هندوستان آمد و سلام کرد، گفت که دستم قانقاریا گرفته است. به او گفتم: نگران نباش، من دکتر هستم و دارو هم می‌دهم؛ اما اینجا کربلاست، خوب می‌شوی. عاشق چه اطمینانی دارد که می‌گوید دوا می‌دهم و خوب هم می‌شوی، اینجا هم کربلاست. وقتی می‌گوید اینجا کربلاست، یعنی همه عالم، رحمت، محبت و احسان اینجا است. در بخشی از یک دعا می‌خوانیم: «یا قَدِیمُ الْإِحْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَینِ»^۱ همه احسان خدا اینجا است.

دست این خانم سیده علویه هندی خوب شد. در آخرین روزهای خوب‌شدن دستش، خواب دیدم که به من گفتند ده روز دیگر می‌میری. از هراس این خبر بیدار و بی‌حال شدم و درد مرا گرفت، مریض شدم و افتادم و کسی را نداشتم. این خانم هندی برای من صبحانه و ناهار درست می‌کرد و داروهایی که می‌گفتم، برایم می‌آورد. خیلی هم نگرانم بود. من جوان بودم و وجودم هم به درد مردم می‌خورد. روز دهم شد و خوب نشدم. در بستر افتاده بودم که دیدم دو مرد، یکی پایین پا و یکی بالای سرم ایستاده‌اند. انگار رگ و پی من به اینها وصل است و من در حرکات آنها دیدم که جان من از بدنم بیرون می‌آید. به گلو رسید و دیگر در مرز قرار گرفتن در عالم بعد بودم که یک‌مرتبه دیدم دیوار اتاق شکافت، آقای بسیار باوقاری آمد و گفت: او را رهاش کنید! ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) از خدا خواسته است که به دنیا برگردد (نود سال هم عمر کرد).

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵: علامه مجلسی از صاحب کتاب «در ثمین» در تفسیر آیه ۳۷ سوره بقره، یعنی «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» نقل می‌کند که جبرئیل (علیه‌السلام) جهت پذیرش توبه حضرت آدم (علیه‌السلام) دعایی به آن حضرت تعلیم داد. دعا این است: «یا حَمِیدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ یا عَالِیَ بِحَقِّ عَلِیٍّ یا فَاطِیْرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ یا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحُسَینِ وَ الْحَسَنِ مِنْکَ الْإِحْسَانُ». البته این عبارت با آنچه اکنون در بیشتر مجالس خوانده می‌شود، اندک تفاوت‌هایی دارد و سندی در کتب روایی با این عنوان وجود ندارد.

من همین طوری که افتاده بودم و آن مرد به این دو گفت رهائش کنید، یک مرتبه در اتاق باز شد و این علویه هندی آمد و گفت: مژده به شما بدهم! حاج میرزا خلیل خوب خوب شد. من هم دیدم خوب شدم، بلند شدم و در بستر نشستم، بعد گفتم: خانم! خوب شدن مرا از کجا فهمیدی؟ گفت: امروز دیدم حالت خیلی خراب است و در حال رفتن هستی؛ به من هم خدمت کرده بودی، به حرم دویدم.

من با همین لباس هایی که بر تن دارم، تا دیروز حرم بودم و برای همه شما هم زیارت کرده ام؛ مخصوصاً گفتم: حسین جان! آنهایی که این ده روز پای منبر می آیند، من به نیابت از خودشان، پدران، مادران و اقوامشان، تو را زیارت می کنم.

این زن گفت که به حرم رفتم، کنار ضریح نشستم و گفتم: حسین جان! به خدا بگو حاج میرزا خلیل را نبرد. مرتب گریه می کردم تا بی حال شدم، ابی عبدالله علیه السلام را دیدم که به من فرمودند: خانم! در پرونده حاج میرزا خلیل، عمر همین ۲۸ سال بوده و تمام شده است؛ برای چه این قدر التماس و گریه می کنی؟ گفتم: حسین جان! من تمام شدن عمر و پرونده اش حالی ام نمی شود و نمی فهمم؛ دست از دامن تو بر نمی دارم. ابی عبدالله علیه السلام به من فرمودند: بلند شو و به خانه برو، به پروردگار عرض کردم که او را به دنیا برگرداند. الآن که به خانه می روی، به دنیا برگشته است.

کلام آخر؛ واپسین لحظات زندگی ابی عبدالله علیه السلام

«الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُصْبَحَ الْهُدَى، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ».

چه معشوق وفاداری است! وقتی صدای منادی لشکر را شنید که می گوید به خیمه ها حمله کنید، هر کاری کرد تا تمام قد بلند شود، دید نمی تواند! به زحمت سر زانو بلند شد، رو به کوفه کرد و گفت: «یا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ یا هَانِي بْنَ عُروَةَ»، اما جوابی نیامد. به بدن های



قطعه‌قطعه رو کرد و گفت: «یا حَبِيبَ بنِ مَظَاهِر، یا زُهَيرِ بنِ قَين، یا مُسَلِمَ بنِ عَوسَجَه وَ یا حُرَّ الرِّياحِیُّ»، اما هیچ کس جواب نداد. به شهدای اهل بیت رو کرد و گفت: «یا عَبَّاس، یا فَاسِم، یا أَكْبَر»، اما هیچ کس جواب نداد.

برایت بمیرم! اشکش ریخت و گفت: «مَا لِي أَنَادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي وَ أَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي» چرا هرچه صدایتان می‌زنم، دیگر جوابم را نمی‌دهید؟! «فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكَرَامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّئَامَ» از این خواب بلند شوید که اشرار می‌خواهند به خیمه‌ها حمله کنند.

جلسہ دوم

اہل بیت علیہ السلام، مصداق آیات قرآن

شان نزول آیه ۲۰۷ سوره بقره

اگر روایات سنددار و صحیح اهل بیت علیهم السلام نبود، ما نمی دانستیم بخشی از آیات قرآن کریم که نامی در آیه نیست، درباره چه کسی نازل شده است؛ ولی روایات مهمی، هم در کتاب های معتبر تفسیری و حدیثی ما، هم در کتاب های غیرشیعه نقل شده است که مصداق بعضی از آیات را بیان می کند. برای مثال، در قرآن مجید می خوانیم: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱ از مردم کسانی هستند که جان خود را مخلصانه با پروردگار عالم معامله می کنند و هیچ نظری از معامله جانشان با خداوند ندارند، جز به دست آوردن رضایت الله. آنها جان را معامله می کنند، نه در برابر پاداش، ثواب و بهشت؛ بلکه ثمن معامله جان را رضایت محبوب و معشوق قرار می دهند. این رضایت اصلاً قابل مقایسه با بهشت و پاداش های دیگر نیست.

کسی جانش را معامله می کند که قیمتی چون بهشت به دست بیاورد؛ اما کسی هم جانش را معامله می کند که قیمتی چون رضایت الله به دست بیاورد. مرحوم صدر المتألهین، فیلسوف بزرگ و کم نظیر شیعه می گوید: عده ای را در بهشت و عده ای را هم در مدار رضایت الله قرار می دهند. بین یک باغ پردخت، پرمیوه و پُرساختمان با رضایت شخص پروردگار خیلی فرق است. لذت احساس رضایت الله در قلب با احساس لذت بدن از نعمت های بهشت، مطلقاً قابل مقایسه نیست.

۱. بقره: ۲۰۷.

کتاب‌های غیرشیعه، هم کتاب‌های تفسیری‌شان و هم روایتی‌شان، همچنین کتاب‌های شیعه، وقتی به این آیه رسیده‌اند، همگی اعتراف کرده‌اند که این آیه درباره شخص امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. این آیه به شبی مربوط است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور به هجرت بودند و باید یک نفر را جای خودشان در بسترشان قرار می‌دادند. برای همین هم به امیرالمؤمنین علیه السلام پیشنهاد کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام که آن وقت هجده نوزده سال داشتند، از پیشنهاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای خوابیدن جای پیغمبر صلی الله علیه و آله استقبال کردند؛ ولی حضرت مطلبی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند و گفتند اگر من بخوابم، جان شما محفوظ می‌ماند و شما سالم به مدینه می‌رسید؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: یقیناً. عرض کردند: امشب که من می‌خواهم جای شما بخوابم، یک جان دارم؛ اگر هزار جان برای من بود، امشب همه را برای به دست آوردن رضایت‌الله فدای سلامت شما می‌کردم.

در واقع، حفظ سلامت پیغمبر یا امام واجب است و به خاطر همین وجوب بود که آخرین لحظات ابی عبدالله علیه السلام، حضرت زین العابدین علیه السلام به عمه بزرگوارشان فرمودند برای من عصا و شمشیر بیاور تا من از ابی عبدالله علیه السلام دفاع کنم. امام نیز پیغام دادند که عزیزدلم، شما بیمار هستی و طبق قرآن مجید، جنگ برای بیمار نیست. شما با این حال به طرف میدان حرکت نکن. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»، یعنی نمونه کار امیرالمؤمنین علیه السلام در عالم نیست.

شناسنامه ابی عبدالله علیه السلام در قرآن

یک آیه (آیه پانزدهم) نیز در سوره مبارکه احقاف است که متن بسیار مهمی دارد. طبق نه روایت (من هنوز بیشتر از این را پیدا نکرده‌ام؛ ولی روایاتی که در معتبرترین کتاب‌هایمان است و شماره کرده‌ام، حدود نه روایت به دست آورده‌ام) که امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و دیگران نقل می‌کنند، این آیه شرح حال و شناسنامه وجود مبارک ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. ابتدای آیه شریفه ورود ابی عبدالله علیه السلام را به دنیا بیان می‌کند. در ادامه



نیز، پروردگار چهار برنامه‌ای را که ابی‌عبدالله علیه السلام در دنیا به طور کامل تحقق دادند، در آیه شریفه بیان کرده است.

این یک ورود ابی‌عبدالله علیه السلام به دنیا بوده است. ورود دوم حضرت که اصلاً اسمش ورود است، روز دوم محرم به کربلا بوده. ورود سوم هم هشت روز بعد از ورود به کربلا بوده که ورود به عالم ملکوت، لاهوت، الهی و آخرت است. این ورود سوم هم ورود عجیبی است! اگر فرصت کنم، برایتان عرض می‌کنم که با ورود سوم حضرت، چه اتفاقی برای عالم بعد افتاده است! ما چنین ورودی را برای هیچ پیغمبر و امامی در کتاب‌هایمان نداریم.

طلوع هر حقیقت انسانی در وجود ابی‌عبدالله علیه السلام

خدا در این آیه می‌فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا»^۱ این خیلی عجیب است! پروردگار از حضرت سیدالشهدا علیه السلام که یک نفر است، به «انسان» تعبیر کرده است. این یعنی حسین علیه السلام به تنهایی، همه انسان‌های عالم است و آنچه خوبان همه دارند، او تنها دارد. آن وقت چه انسانی؟ به قول عرفای شیعه، انسان عین، ثبت، جامع و کاملی که در سوره یس از او به «کتاب مبین» تعبیر شده، پروردگار عالم هستی را در او خلاصه کرده است و بین او و وجود ارتباط هست. به همین خاطر، وقتی شهید می‌شود، کل موجودات برای او گریه می‌کنند که خلاصه تمام عالم هستی از ملک تا ملکوت، از شهود تا غیب، از لاهوت تا ناسوت، از عالم ظاهر تا عالم باطن و از عالم معنا تا عالم لفظ است.

در واقع، هر حقیقت، ارزش و کرامتی را که شما فکر نکنید، در وجود مقدس او طلوع دارد. حالا از قول خودشان این مسئله را بشنوید که فکر نکنید ما آخوندهای شیعه کاری را از روی عشقمان به ابی‌عبدالله علیه السلام می‌سازیم و بعد تحویل شما می‌دهیم. ما عاشق هستیم، اما اهل ساختن چیزی خارج از قرآن، روایات و فرمایشات خود ابی‌عبدالله علیه السلام برای ابی‌عبدالله علیه السلام نیستیم. از قول خودش بشنوید که کتاب‌های بسیار مهم این را نقل

کرده‌اند. حضرت می‌فرمایند: «سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ وَ عُلُوِّ هِمَّةٍ»^۱ من نسبت به تمام ارزش‌ها بر تمام انسان‌ها «مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ» پیشتاز شده‌ام. حالا شما بگو اینجا جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام چه می‌شود؟ خود آنها این را هم حل کرده‌اند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله در همین خصوص می‌فرماید: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۲ حسین از من و من از حسین هستم.

من کی‌ام؟ لیلی، و لیلی کیست؟ من هر دو یک روحیم اندر دو بدن^۳

ارزش گریه بر ابی عبدالله علیه السلام در روایات

یک چراغ است، ولی دو چراغدان دارد. یک نور است، ولی دو لامپ دارد. یک روشنایی است، ولی دو چراغ و سراج دارد. نظر امیرالمؤمنین علیه السلام هم راجع به ابی عبدالله علیه السلام این است که هر وقت حضرت را می‌دیدند، می‌فرمودند: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي» پدر و مادرم فدا و قربانی تو باشند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم ابی عبدالله علیه السلام را به همان هویت اصلی خودش می‌دید؛ می‌دید که حسین علیه السلام همه عالم و هستی است. حتی در کتاب باعظمت «کامل‌الزیارات» است که امیرالمؤمنین علیه السلام به او می‌گفتند پدر و مادرم فدایت که تو مایه جاری‌شدن اشک‌ها از دیده‌ها هستی. به‌راستی، دیگر چه کسی مایه جاری‌شدن اشک است؟ آیا می‌خواهید من نام چند پیغمبر را ببرم، بینم گریه‌تان می‌گیرد؟! نوح علیه السلام شیخ‌الانبیاء، ابراهیم علیه السلام خلیل‌الله، موسی علیه السلام کلیم‌الله، عیسی علیه السلام روح‌الله؛ اما حالا این اسم را بشنوید: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». امیرالمؤمنین علیه السلام کد عجیبی هم به شما داده که من قبل از بیان این کد، باید بگویم خوش‌به‌حالتان! ایشان به ابی عبدالله علیه السلام می‌گفتند: پدر و مادرم

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۸۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴.

۲. ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۲۷؛ کامل‌الزیارات، ج ۱، ص ۵۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۴؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۵۱.

۳. شعر از مولانا: بعد از بیت «ترسم ای فساد گر فصدم کنی...»، این بیت در بعضی ویرایش‌ها دیده می‌شود.



فدایت، «يَا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ»^۱ تو سبب گریه هر مؤمنی هستی. امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی خیال شما را راحت کرده که شما نه منافق هستید، نه مشرک، نه کافر و بی دین؛ علامت مؤمن بودن شما، گریه بر ابی عبدالله (علیه السلام) است.

حالا امام صادق (علیه السلام) راجع به همین گریه می فرماید: «مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى»^۲ کسی که برای حسین ما گریه کند یا باعث گریه مردم بشود، یعنی اسمش را ببرد و روضه و شعر و مصیبت بخواند، «أَوْ تَبَاكَى» یا کسی که اشک ندارد، اما خودش را به شکل گریه کن ها درآورد؛ یعنی قیافه محزون بگیرد، دست روی پیشانی اش بگذارد و غمناک بشود. عاقبت کار این سه نفر چه می شود؟ «وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» بهشت بر آنها واجب می شود.

امام هشتم نیز می فرماید: «فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيُنْكِرِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ»^۳ هر که گریه دارد، واجب است بر کسی مانند حسین (علیه السلام) گریه کند که گریه بر ابی عبدالله (علیه السلام) گناهان کبیره را از پرونده پاک می کند. امام هشتم می فرماید: هیچ کسی پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) را از شب اول محرم تا تمام شدن عاشورا خندان و شاد نمی دید. برای همین، دعاهاى من در ماه رمضان، محرم و فاطمیه این است که می گویم: خدایا! هرچه به ما داده ای و می خواهی بگیری بگیر، ما رضایت کامل می دهیم و چون و چرا نمی کنیم؛ اما گریه بر ابی عبدالله (علیه السلام) را از ما نگیر.

شما مرد و زن از سفیران کربلا هستید که باید این گریه را نگه دارید و به نسل بعد انتقال بدهید. شما با این گریه نشان می دهید که در برابر تمام فرهنگ های باطل ایستاده اید و جهاد اکبر می کنید، نه جهاد اصغر. ائمه ما می گویند (این هم فلسفه عجیبی دارد): در گریه بر ابی عبدالله (علیه السلام) آرام آرام گریه نکنید، بلکه «وَلْيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ» داد بزنید و صرخه کنید. امام صادق (علیه السلام) می گویند: خدایا! رحمت را بر این اشک ها و فریادها نازل کن. یقیناً دعای

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۸، باب ۳۶، روایت ۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰؛ فضل زیارة الحسین (علیه السلام)، ص ۳۸.

۲. لهوف، ص ۱۰؛ مثير الأحزان، ص ۵ با اختلاف در نقل؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۹۹.

عشق به ابی عبدالله علیه السلام، روزی خاص پروردگار به شیعیان

امام صادق علیه السلام، امام معصوم مستجاب است و به اجابت می‌رسد. امام معصوم برای گریه بر ابی عبدالله علیه السلام دعا کرده‌اند.

ابی عبدالله علیه السلام، فراری دهنده تاریکی‌ها

گفتار ابی عبدالله علیه السلام را تمام بکنم؛ حضرت می‌فرمایند: «سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي بِخُسْنِ خَلِيقَةٍ وَ غُلُوِّ هِمَّةٍ» با همت بسیار بلند و نیکی باطنم نسبت به تمام ارزش‌ها بر جهانیان پیشتاز شدم. «يُرِيدُ الْجَاهِدُونَ لِيُطْفِئُوهُ وَ يَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتَمَّهُ» ستمگران جمع شدند که نور مرا خاموش بکنند، خدا کنار نور من قرار داشت و اینها فکر نکردند که می‌توان خورشید را با فوت دهان خاموش کرد. «وَ لَا حَ بِحِكْمَتِي نُورُ الْهُدَى فِي لَيْالٍ فِي الضَّلَالَةِ مُذْلَهَةٌ» من کسی هستم که تمام تاریکی‌ها را با نور حکمتم فرار می‌دهم.

رفتار عجیب ابی عبدالله علیه السلام با پدر و مادر

اکنون به آیه شریفه عنایت کنید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» ما به انسان، یعنی به یک نفر که همه است، سفارش کردیم که به والدین خود احسان کند. الله اکبر! خدا به حسین علیه السلام می‌گوید؛ چون نه روایت می‌گوید که آیه درباره ابی عبدالله علیه السلام است. من خدا به حسین سفارش کردم که هر گونه نیکی را به پدر و مادرت انجام بده؛ یعنی به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: حسین من، مادرت زهراست. حسین من، پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. به راستی برای فاطمه زهرا علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام چه کرد! چند سال کنار مادر بود؟ مردم مدینه! نمی‌دانم شما می‌خواهید جواب خدا را در قیامت چه بدهید؟ این چهار بچه را که بزرگ‌ترینشان هشت سال داشت، بین در و دیوار یتیم کردید! حقیقتاً شما چه کردید! مردم مدینه! زهرا علیه السلام چه جرم و تقصیری داشت و چه کار کرده بود؟ شما چه جوابی دارید که در محکمه تاریخ بدهید؟ قاضی این محکمه خداست و شاهد این محکمه، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. شما چه جوابی دارید که بدهید؟! شما چهارتا بچه هشت‌ساله تا پنج‌ساله را در شهر مدینه یتیم کردید.

این هفت سالی که ابی عبدالله علیه السلام کنار مادر و ۳۷ سالی که کنار پدر بود، اگر کسی واقعاً نمی‌شناخت که حسین علیه السلام پسر زهرا علیها السلام و علی علیه السلام است و رفتار ابی عبدالله علیه السلام را با پدر و مادر می‌دید، فکر می‌کرد ایشان غلام این خانم یا آقااست. این رفتار رفتار عجیبی بود که ابی عبدالله علیه السلام با تمام وجودشان به این مسئله عمل کردند.

غصه حضرت زهرا علیها السلام در بارداری و وضع حمل ابی عبدالله علیه السلام

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا﴾^۱ خیلی عجیب است! شما می‌دانید و در خانواده‌های همه ما هست. وقتی عروس حامله می‌شود، هم خودش خیلی خوشحال است و هم افراد خانواده خیلی خوشحال هستند. همچنین این دختری که حامله شده، منتظر است چه موقع بچه به دنیا بیاید، چه اتفاقی برای بچه درست می‌کنند، چه سیسمونی‌ای تهیه می‌کنند، چه رنگ و نقاشی‌ای می‌کنند و چه لباس‌هایی می‌دوزند! اما آیه می‌گوید: زهرا علیها السلام با رنج و غصه به ابی عبدالله علیه السلام حامله شد. از وقتی به ابی عبدالله علیه السلام حامله شد، کراراً به پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: نمی‌دانم چرا این قدر ناراحت هستم! انگار من تحمل این بچه را در باطنم ندارم و رنج می‌کشم، غصه‌ام می‌شود و ناراحت هستم. انگار این بچه در رحم من، مرتب غصه و حزن و اندوه به من تزریق می‌کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان به صبر امر می‌کردند و چیزی نمی‌فرمودند تا به دنیا بیاید، بعد حادثه کربلا را برای زهرا علیها السلام بگویند؛ اما تا وقتی مادر حامله بود، حرفی نزدند.

«وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا» کل خانواده در لحظه به دنیا آمدن بچه باید شاد باشند؛ اما روز به دنیا آمدن این بچه، وقتی بچه را به دنیا می‌آورد، جهانی از اندوه و غم به فاطمه علیها السلام هجوم کرد. بچه به دنیا آمد و همان لحظه به بچه لباس پوشاندند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کنار بستر زهرا علیها السلام آمدند. ابتدا چیزی نگفتند، بچه را بلند کردند و در بغل گرفتند. مادر است دیگر! یک‌مرتبه دید که

عشق به ابی عبدالله علیه السلام، روزی خاص پروردگار به شیعیان

به پهنای صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشک ریخت. پیش خودش گفت: در دنیا سابقه ندارد که بچه‌ای به دنیا بیاید و پدر بزرگ مثل آدم داغ‌دیده گریه کند! بعد گفت: بابا، چه شده است؟! حضرت فرمودند: دخترم، جبرئیل الآن برای تبریک گفتن آمد و گفت خدا می‌گوید که این مولود مبارک باشد؛ ولی کنار تبریک، به من تسلیت هم گفت! من به جبرئیل گفتم تسلیت برای چه، گفت: یا رسول الله! این بچه و بچه‌هایش را را بین دو نهر آب می‌کشند. زهرا علیها السلام گفت: یا رسول الله! این بچه به چه درد ما می‌خورد؟ این بچه را چه کار کنم؟ حضرت فرمودند: دخترم! جبرئیل به من خبر داد که نه امام از نسل این بچه است و امام آخرشان عدل جهانی است که تمام زمین را اصلاح و آباد می‌کند. آنگاه زهرا علیها السلام گفت: بابا، راضی شدم و دلم خوش شد؛ اما یک مطلبی بپرسم! کجا او را می‌کشند؟ فرمودند: در عراق می‌کشند. گفت: کجای عراق؟ حضرت فرمودند: جبرئیل به من گفت که در منطقه‌ای به اسم کربلا. گفت: وقتی بچه‌ام را می‌کشند، شما هستی؟ حضرت فرمودند: هیچ‌کدام نیستیم؛ نه من، نه پدرش، نه تو و نه برادرش. گفت: یعنی حسین مرا می‌کشند و گریه‌کن ندارد؟ اگر ما باشیم که گریه می‌کنیم و داغ‌دار می‌شویم! حضرت فرمودند: غصه گریه بر بچه‌ات را هم نخور؛ قرن به قرن مرد و زن می‌آیند که این زنان و مردان مانند داغ‌دیدگان برای حسین تو گریه می‌کنند. پیغمبر صلی الله علیه و آله آن روز کنار بستر زهرا علیها السلام همه شما را به فاطمه علیها السلام نشان دادند و گفتند: گریه‌کن می‌آید، آن هم چه گریه‌کن‌هایی!

عشق به ابی عبدالله علیه السلام، عامل حیات و عبادت

وقتی مادر به این مولود حامله می‌شود، رنج و اندوه و غصه دارد. وقتی هم می‌خواهد این بچه را به دنیا بیاورد، با غصه به دنیا می‌آورد و خوشحال نیست. «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» تا وقتی که این مولود قوی، آراسته و قدرتمند بشود و به چهل سالگی برسد. از اینجا به بعد، آیه شریفه چهار مطلب را مطرح می‌کند که عمر ابی عبدالله علیه السلام به این چهار مطلب گذشته است. این بالاترین درس برای همه ماست.



برادران و خواهران! خدا لعنت کند ماهواره‌ها، فرهنگ‌های بیگانه و آنهایی را که با پولشان، اسلحه‌شان، قدرتشان، صندلی‌شان و افکار باطلشان، می‌خواهند بین شما و ابی‌عبدالله (علیه السلام) فاصله بیندازند. این فاصله را قبول نکنید و تا آخر عمرتان، دائم سر نمازهایتان از خدا بخواهید که خداوند ما و زن و بچه‌ها و نسلمان را از حسین (علیه السلام) جدا نکند. از پروردگار بخواهید و به او التماس کنید. به خدا قسم! طبق مهم‌ترین روایاتمان که کتاب‌های زیادی نقل کرده‌اند، انبیای خدا وقتی نمره‌شان به نوزده رسید و یک نمره کم داشتند، پروردگار به وسیله جبرئیل پیغام داد (من روایت را تهرانی معنا کنم): نمره‌تان نوزده است و فقط یک نمره کم دارید که آن نمره را هم با گریه بر ابی‌عبدالله (علیه السلام) می‌دهم. نمره انبیا این‌گونه بیست شد. حسین جان! ما چطور تو را رها بکنیم؟ تو نمره، حیات و عبادت ما هستی. حجاب زنان ما حجاب زینب توست. چگونه ما از تو فاصله بگیریم؟!

دلی که او با تو شد همراه و هم‌بر
دلی که او را تویی هم جان و هم هوش
از آن دل چون شود یادت فراموش^۱

یکی از رفقایم می‌گفت: شخصی ضریح ابی‌عبدالله (علیه السلام) را گرفته بود و من بغل دستش بودم. مرا نمی‌دید. چشمش دریای اشک بود و می‌گفت: حسین جان! از راه خیلی دور برای زیارت آمده‌ام. بالاخره شهر به شهر، خیابان به خیابان، ده به ده، قریه به قریه آمده‌ام، مدام پرسیده‌ام تا تو را پیدا کرده‌ام و الآن در حرم تو هستم. من چیزی هم نمی‌خواهم و اصلاً خجالت می‌کشم که خانه و پول از تو بخواهم. من از راه دور آمده‌ام تا تو را پیدا کرده‌ام و درخواستم این است که من در قیامت، دیگر پای دویدن برای پیدا کردن تو را ندارم، تو به دنبال من بگرد. به او گفتند: چه می‌گویی؟ حسین در روز قیامت بدون شما اصلاً قدم از قدم بر نمی‌دارد.

تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست^۲

۱. شعر از باباطاهر عریان.

۲. شعر از مولانا.

چهار درس زندگی از ابی عبدالله علیه السلام

ابی عبدالله علیه السلام چهار درس زندگی می‌دهند که خدا این درس‌ها را نقل می‌کند:

الف) شکرگزاری از طرف خود و دیگران

«رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ» خدایا! من می‌خواهم بنده شکرگزار همه نعمت‌های تو باشم؛ اما نمی‌خواهم تنها شاکر برای تو باشم، بلکه می‌خواهم همه نعمت‌هایی را که به من داده‌ای، برای خودم شکر کنم. همچنین از جانب زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام هم شکر کنم. سه تا شکر است: شکر حسینی، شکر علوی و شکر فاطمی. این یک درس که اگر بناست سپاسگزار خدا باشید، برای دیگران هم باشید و دیگران را هم در این سفره شریک کنید. زهرا علیها السلام و علی علیه السلام بنده شاکر خدا بودند، اما امام حسین علیه السلام هم به شکر پدر و مادر اضافه کرد.

شکر چیست؟ شکر یک کلمه است. برادران و خواهران! شما را به ابی عبدالله علیه السلام، این یک کلمه را هم من و هم شما، از امروز به بعد واقعاً جدی بگیریم. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «شُكْرُ النِّعَمِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ»^۱ شکر نعمت، دوربودن از حرام‌های باطنی و ظاهری است؛ دوربودن از حسد، حرص، بخل، کبر ریا و گناهایی که مربوط به اعضا و جوارح است.

ب) رضایت پروردگار در انجام اعمال

«وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ» خدایا! به من توفیق بده، الهام کن و راه را نشانم بده تا عملی که انجام می‌دهم، مورد رضایت تو باشد؛ نه اینکه برای خوشامد پدر و مادرم، وکیل، وزیر، مدیر یا رئیس باشم. به من توفیق بده تا عملی را که انجام می‌دهم، برای رضای تو باشد. کتاب «وسائل الشیعه» همیشه در قم و نجف روی دست مراجع تقلید است و در بحث‌های علمی گدای این کتاب هستند. در این کتاب آمده است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: اگر

۱. الحقائق، ص ۱۵۱؛ اخلاق شبر، ص ۲۳۷؛ اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۳، ح ۱۰.



کسی هفتاد سال عمر کند و فقط دو رکعت نماز مورد رضای خدا را با خودش به قیامت ببرد؛ اگر هفتاد سال نمازش قابل قبول نباشد، خدا به خاطر این دو رکعت نماز، کل نمازهای دوره عمرش را قبول می‌کند.

حسین جان! چه نمازهایی خواندی. حسین جان! نماز آخرت بی نظیر بود. حسین جان! در گودال آب نداشتی که برای نماز عصرت وضو بگیری، با خون پیشانی‌ات و خون قلبت وضو گرفتی، با دست‌های پرخونت تیمم کردی؛ نمی‌دانیم چه نمازی خواندی و چه نمازی در دوره عمرت داشتی!

ج) تربیت اولاد صالح

«وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي» خدایا! خودت به من کمک بده تا من اولاد صالح تربیت کنم؛ نکند بچه‌ها در قیامت باعث خجالت من بشوند.

د) تسلیم محض پروردگار

«إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» خدایا! روی وجود من همیشه به طرف توست و بنده صدرصد تسلیم تو هستم.

حکایتی شنیدنی از ارادت مرد هندو به ابی عبدالله علیه السلام

این آیه شریفه بود و نه روایت که کنار این آیه می‌گوید آیه در ارتباط با ابی عبدالله علیه السلام است. هر روز سعی‌ام این است که دو سه بخش در رابطه با ابی عبدالله علیه السلام هم بگویم. مرحوم حاجی نوری صد سال قبل در کتاب «دارالسلام» نقل می‌کند؛ البته دوسه دیگر کتاب هم نقل کرده‌اند. یک مرد هندو (گاوپرست) به نام افتخارالدوله که مدتی هم معاون وزیر دارایی کشور هندوستان بود، از هندوستان به کربلا آمد. مرحوم دربندی نوشته است عابدتر از او در کربلا نبود؛ نه بین روحانیون و نه بین مردم. به او گفتند: تو که هندو و گاوپرست بودی، چه شد که شیعه شدی، به کربلا آمدی و این قدر عبادت می‌کنی؟ گفت: درست است.

عشق به ابی عبدالله علیه السلام، روزی خاص پروردگار به شیعیان

نگاه ابی عبدالله علیه السلام کیمیاست و اگر یک نگاه بیندازد، گاوپرست را به اعبد مردم در کربلا تبدیل می‌کند و شوق عجیبی در عبادت می‌دهد که آدم دیوانه می‌شود. من آن وقت که گاوپرست بودم و هر سال به این شیعیانی که روضه می‌گرفتند، پول خوبی کمک می‌کردم و می‌گفتم این پول برای ابی عبدالله علیه السلام است، هر جوری که می‌توانید، در جلسات تان خرج بکنید؛ اطعام، پول مداح یا پول واعظ. سال آخر هم دو برابر پول دادم. بعد از دهه عاشورا که دو برابر پول برای جلسه ابی عبدالله علیه السلام داده بودم، به‌سختی مریض شدم.

به‌راستی که هزینه کردن برای حسین علیه السلام چه آثاری دارد! چه عشقی دارد که آدم خیلی راحت دست از مال خود بردارد و به پولش بگوید من تو را برای حسین علیه السلام گذاشته‌ام. این پول اگر برای ابی عبدالله علیه السلام برود، در دنیا ده برابر می‌شود و در آخرت هم، زهرا علیه السلام به خرج‌کن‌ها می‌گوید: برای حسین من هزینه کردید، من هم الآن شفاعتم را هزینه تو می‌کنم.

این مرد هندو گفت: وقتی مریض شدم، تقریباً بین دنیا و عالم بعد قرار گرفتم و دیگر چیزی را نمی‌دیدم و نمی‌شنیدم. در واقع، در حال رفتن به عالم بعد بودم که یک مرتبه ابی عبدالله علیه السلام را در آن عالم دیدم. حضرت به من فرمودند: پول برای عزاداری من می‌دهی، از خدا درخواست کردم که تو را برگرداند. من برگشتم و بعد از برگشتن هم شیعه شدم. از پست وزارت دارایی درآمد، زن و بچه‌ام را برداشتم و به کربلا آمدم. آنها هم شیعه شدند. پول بخور و نمیری با خودم به کربلا آورده‌ام؛ اینجا فقط زیارت و گریه و عبادت می‌کنم تا اینکه بمیرم.

کلام آخر؛ ورود عجیب ابی عبدالله علیه السلام به عالم آخرت

ارتباط با ابی عبدالله علیه السلام چند جور است: اشک، پول دادن، شرکت در جلسات ابی عبدالله علیه السلام. این ورود ابی عبدالله علیه السلام به دنیا با این چهار ویژگی است که عمرشان را در ورود به دنیا با این چهار ویژگی تمام کردند. یک ورودش هم به کربلا بود که امروز صورت گرفت. همه از این ورودش شنیده‌اید. آخرین ورودش هم، ورود به عالم آخرت بود. من این را مختصر برایتان بگویم؛ به خدا! خیلی هم از شما عذر می‌خواهم که در این گرما و تابش آفتاب مانده‌اید.



پروردگار عالم رقم ما را هم در این بیماری این طوری زده است که مثل ابی عبدالله (علیه السلام) و یارانشان در آفتاب گرم بشنویم، بفهمیم و گریه بکنیم. «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى رِضَتِي».

ورود به عالم آخرتش هم ورود عجیبی بود! زین العابدین (علیه السلام) فرمودند: بنی اسد! من از شما چیزی نمی‌خواهم. در خیمه‌های نیمه سوخته ما حصیر مانده است؛ یک پاره حصیر از آنجا بیاورید. معلوم می‌شود که خودش و زن و بچه‌اش در این هشت روز روی حصیر زندگی کرده‌اند. همه ما از بچگی شنیده‌ایم و برای ما می‌خواندند که «مگر به کربلا کفن به غیر بوریا نبود»، زین العابدین (علیه السلام) حصیر را برای کفن کردن نمی‌خواستند. آخرین نفری که ایشان دفن کردند، ابی عبدالله (علیه السلام) بود. زین العابدین (علیه السلام) دیدند هر جای بدن را بگیرند، یک قطعه از بدن جدا می‌شود. همه اینها به هم وصل است.

شنیده‌اید که در گودال زینب کبری (علیه السلام) تا سرش را بلند کرد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را دید که ایستاده است. زینب (علیه السلام) صدا زد: «صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ». زین العابدین (علیه السلام) هم دیدند نمی‌توانند بدن را بلند کنند، آرام آرام حصیر را زیر بدن کشیدند. بعد حصیر را با دست گرفتند و لب قبر کشید. وارد قبر شدند، اجازه ندادند کسی کمک بکند. چه کسی می‌تواند به ابی عبدالله (علیه السلام) کمک بکند؟ حضرت دست‌هایشان را زیر حصیر بردند، بلند کردند و آرام در قبر گذاشتند. حالا حضرت می‌خواهند صورت را رو به قبله بگذارند، اما بابا صورت ندارد! بدن پدر را روی شانه قرار دادند، گلوی بریده را روی خاک گذاشتند و دو دستشان را دو طرف بدن قرار دادند. این ورود ابی عبدالله (علیه السلام) به عالم بعد بود. سپس فرمودند: «أَبَتَا! أَمَّا الدُّنْيَا، فَبَعْدُكَ مُظْلِمَةٌ؛ فَأَمَّا الْآخِرَةُ فَنُورٌ وَجْهَكَ مُشْرِقَةٌ» دنیا بعد از تو تاریک شد و تمام قیامت با نور تو روشن شد.

جلسہ سوم

امرونی واجب پروردگار بر

مردم مؤمن

اهل بیت علیهم السلام در آیات قرآن

بسیاری از آیات قرآن، اگر هم روایت یا روایاتی کنارش نبود، آن آیات با نورانیتشان به انسان می‌فهماندند که ما در رابطه با اهل بیت علیهم السلام نازل شده‌ایم. بعضی از آیات که بی‌روایت هم آشکارا پیداست درباره اهل بیت علیهم السلام است؛ مثل آیه **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾**^۱. البته روایات فراوانی برای همین آیه هم، در کتاب‌های ما و دیگران نقل شده است. همچنین آیه‌ای که می‌فرماید: **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾**^۲ این آیه نیز گویای این مسئله است که مودت به اهل بیت علیهم السلام، پاداش ۲۳ سال زحمات طاقت‌فرسای پیغمبر عظیم‌الشان اسلام است.

اما بسیاری از آیات با کمک روایات گویای این معناست که در رابطه با اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. ابن عباس از راویان اهل سنت می‌گوید: «مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»^۳ هیچ آیه‌ای در قرآن با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ذکر نشده است، «إِلَّا عَلَى شَرِيفِهَا وَ أَمِيرُهَا».

۱. احزاب: ۳۳.

۲. شوری: ۲۳.

۳. تاریخ دمشق، باب علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۴۲، ص ۳۶۳.

امر واجب پروردگار بر ماندن در دایره صلح و آشتی

آیه‌ای که امروز برایتان قرائت می‌کنم، آیه ۲۰۸ سوره مبارکه بقره (سوره دوم قرآن) است. متن آیه ترکیبی از یک امر واجب و یک نهی تحریمی واجب است. پروردگار عالم در ابتدای آیه امر واجب می‌کند به آنهایی که اهل ایمان هستند، در بخش دوم نیز نهی تحریمی دارد که این نهی تحریمی، مخصوصاً در روزگار ما خیلی قابل توجه است. آیه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»^۱ ای مردم باایمان، بر شما واجب است که در آشتی و صلح وارد بشوید. «ادْخُلُوا» فعل امر است؛ یعنی یک نفرتان هم نباید از دایره این صلح و آشتی خارج بمانید. اگر از این دایره خارج بمانید، اسیرشدن شما به دست دشمن درون و برون یقینی است. این صلح و آشتی که به شما امر واجب می‌کنم در آن وارد شوید، دژ پروردگار و حصن الهی است. وقتی در این حصن قرار داشته باشید، دشمن درون و برون به شما دسترسی نخواهند داشت.

ولایت اهل بیت علیهم السلام، حصار محکم الهی

بخش اول آیه فقط می‌گوید «ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً» بر شما واجب است که در صلح و آشتی وارد شوید و اگر این واجب را ترک کنید، گناه بزرگی مرتکب شده‌اید. آشتی و صلح و سلیم با چه کسی است؟ شیعه تفسیری دارد که مطابق با روزگار ما دو جلد چاپ شده و کلاً هم دو جلد است. نویسندehاش عالم بسیار بزرگ و باارزش شیعه، «عیاشی» است که در کتاب‌ها می‌گویند: نوشته‌های عیاشی از کتاب شریف «کافی» پرقیمت‌تر و بالاتر است. چه‌بسا اگر بنا باشد در مسئله‌ای به کتاب کافی مراجعه بکنیم و «تفسیر عیاشی» هم کنارمان باشد، می‌گویند خیلی می‌خواهی دلت قوی‌تر باشد، به تفسیر عیاشی و «تفسیر فرات کوفی» مراجعه کن. فرات کوفی هم دو جلد تفسیر دارد.

این دو کتاب از وجود مبارک حضرت باقرالعلوم علیه السلام نقل می‌کنند: «ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» یعنی «فِي وَلايَتِنَا»^۱ ولایت اهل بیت آن حصار محکم الهی است که تمام درهایش به روی شیاطین باطنی و ظاهری بسته است. ولایت اهل بیت علیهم السلام یعنی چه؟ در روایت داریم: «الْوَلَايَةُ مَحَبَّةُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَاتِّبَاعُهُمْ فِي الدِّينِ»^۲ عشق به اهل بیت و اطاعت کردن از آنها در دین، «وَأَمِّتَالِ أَوَامِرِهِمْ وَنَوَاهِيهِمْ» فرمان بردن از امرها و نهی‌های اهل بیت، «وَالْتَأْسَى بِهِمْ فِي الْأَعْمَالِ وَالْأَخْلَاقِ». این حقیقت ولایت است.

«ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» یعنی «ادْخُلُوا فِي مَوَدَّتِنَا»، «ادْخُلُوا» در آشتی، صلح و ارتباط با ما. این روایت را سنی‌ها هم نقل کرده‌اند: کسی که با ما آشتی نیست و کاری به کار ما ندارد، کاری به اعمال و رفتار و الگو قرار دادن ما ندارد؛ اگر تمام عمر روزگار را کنار رکن و مقام که به کعبه چسبیده است، شب‌ها را تا صبح عبادت کند و روزها را در تمام طول سال روزه بگیرد؛ وقتی با این پرونده وارد قیامت بشود، او را با صورت در آتش دوزخ می‌اندازند. خدا امر می‌کند که با ما در آشتی، صلح و صفا باشید و سلیم داشته باشید؛ چون ما معادن علم، حکمت و هدایت خدا و حقایق قرآن هستیم. شما نمی‌توانید مانند ما را در جای دیگری پیدا کنید که با آنها آشتی و با ما قهر باشید. یک جمله از محبوبمان، وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام بگویم؛ ایشان می‌فرمایند: «الزُّمُّوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۳ مردم! به عشق ما و عمل کردن به برنامه‌های ما پایبند باشید. دانشمندان عرب «مودت» را مرکب از محبت و اقتدا معنا کرده‌اند. «فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ يَوَدُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا» کسی که داخل در مودت ما اهل بیت است، در حقیقت وارد شفاعت ما شده است. کلمه «شفع» یعنی جفت، «وتر» هم یعنی تک. اگر کسی هم‌راز، همراه و همبر با

۱. این روایت در منابع دیگری چون «بحار الأنوار»، ج ۳۵، ص ۳۴۲؛ المناقب، ج ۳، ص ۹۶ نیز آمده است.

۲. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۶۳.

۳. الغدير، ج ۲، ص ۳۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۷۰؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ بشارة المصطفی، ج ۱، ص ۱۰۰.

مودت ما باشد، جفت با ما شده است. ما در روز قیامت به تنهایی وارد فردوس اعلی نمی شویم و جفت هایمان را هم با خودمان می بریم. این امر آیه شریفه بود، اما نهی آیه از ما چه می خواهد؟

نهی تحریمی پروردگار از شیطان و دشمن آشکار

نهی آیه نهی تحریمی است؛ خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱ کلمه شیطان به نظر بسیاری از مردم می آید که همین ابلیس معروف است؛ درحالی که ابلیس معروف نیست. شیطان اسم عام و ابلیس اسم خاص است. ابلیس نام یک نفر است که در خلقت آدم علیه السلام و سجده بر او با پروردگار عالم درگیر شد و بعد هم رانده شد؛ چون در برابر امر حق تکبر کرد. این آیه امر دارد و می فرماید: «ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» که تکبر در این امر، آدم را ابلیسی می کند. ابلیس درگیر شد، بیرونش کردند و رجیم، مطرود و ملعون شد؛ ولی به خاطر دانشی که به رحمت و اسعه الهی داشت، ناامید نبود. در زمان حضرت موسی علیه السلام به ایشان گفت: من دوست دارم توبه کنم، از خدا بپرس که توبه ام را قبول می کند؟ کلیم الله پرسید، خداوند فرمود: اگر توبه کند، تمام گذشته اش را می بخشم.

خدایا! تو کیستی که ما تو را نمی شناسیم؟ خدایا! در این شب جمعه می خواهی با ما چه کار کنی؟ خداوند جواب می دهد: امام باقر که از طرف من به شما داده است. من خودم هر شب جمعه صدا می زنم و می گویم اگر گرفتار، دردمند، قرض دار یا گنجه کاری هست، پیش من بیاید که تا آفتاب صبح طلوع نکرده است، کار همه را راه بیندازم. زین العابدین علیه السلام می فرمایند: خدایا! سوا نکن و بگو من فقط انبیا، ائمه و اولیا را قبول می کنم و رحمتم را شامل حال آنها می کنم. ما را درهم قبول کن؛ مثل میوه فروشی که وقتی به او می گویی میوه می خواهم، می گوید نباید سوا بکنی. اگر دلت می خواهد، درهم ببر! امام چهارم هم می گویند: خدایا! ما را درهم بردار؛ یعنی ابی عبدالله علیه السلام را قبول کردی، ما نمک به حرام ها را

هم قبول کن. ما را درهم قبول کن. نشان هم دادی که درهم قبول می کنی؛ حسین را قبول می کنی، حبیب و بریر را قبول می کنی، حر هم قبول می کنی.

وقتی ابلیس به کلیم الله گفت که می خواهم توبه بکنم، ببین خداوند قبول می کند؛ خطاب رسید قبول می کنم. حال چطور توبه کند؟ خطاب رسید: اگر به قبر آدم سجده کند، توبه اش قبول است. ابلیس گفت: من به زنده اش سجده نکردم، حالا به مُرده اش سجده کنم! به راستی، چرا با چنین خدایی تکبر می کنی، روی برمی گردانی و سینه سپر می کنی؟ و هزار چرا با این خدا؛ شفای تو در بارگاه حسین (علیه السلام) است، چرا نمی آیی که درد را درمان بکنی؟

کلمه شیطان اسم عام است؛ یعنی موجود شریرِ ضررداری که برای سرقت ایمان، محبت، پیوند و اتصال کمین کرده است. این موجود شریر، یا درون خودت است که قرآن اسمش را هوا گذاشته است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»^۱ یا بیرون از وجودت است. این استعمارگران، فرهنگ سازان بیگانه و داخلی و آنهایی که با همه وجودشان ضد خدا کار می کنند. خداوند به «ادخلوا في السلم كافة» امر کرده و از «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» نهی می کند. از بنی امیه ها، بنی عباس ها، طاغوت های زمان، فرهنگ های مادی و صدها فرهنگ ایسم دار متابعت نکنید. حتی یکی از این شیطان ها دوست شما نیستند. من شیطان ها را می شناسم؛ «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» اینها دشمن آشکار شما هستند.

دوزخ، سرانجام پیروی از شیاطین

حال سؤال این است که چرا «لَا تَتَّبِعُوا»؟ خداوند علتش را در آیه ای دیگر از سوره بقره بیان می کند و می فرماید: کل شیاطین «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»^۲ ایستاده اند که شما را به دوزخ بکشند. از اینها پیروی نکنید و در دامنشان نیفتید! در دست این ماهواره ها، سایت ها، بی دین ها و وسوسه گران خطرناک نیفتید! شما را وسوسه تان می کنند که گریه برای چه؟

۱. جائیه: ۲۳.

۲. بقره: ۲۲۱.

تو را به خدا جواب بدهید که خدا در سورة مائده به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: عده ای مسیحی که حق را شناخته اند، به عشق مؤمن شدن پیش تو می آیند. وقتی می آیند، «تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»^۱ آنها را می بینی که به پهنای صورت اشک می ریزند. «مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» علت گریه شان هم این است که حق را شناخته اند. این آیه را به رخ وسوسه گران بکشید و بگویید: آیا حسین علیه السلام حق است یا نه؟ مسلماً یزید باطل است و یک مصداق حق، ابی عبدالله علیه السلام است.

ابی عبدالله علیه السلام، مصداق حق و چراغ روشن راه

ما اگر برای ابی عبدالله علیه السلام گریه می کنیم، او را شناخته ایم که گریه می کنیم؛ شناخته ایم که کشتی نجات و چراغ روشن راه ماست؛ شناخته ایم که پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما خبر داده اند: من در معراج دیدم که بر عرش نوشته است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النُّجَا»^۲. چنان در شناختنش هم به ما کمک کرده اند که همه ما و خانم ها وابسته، عاشق و دل بسته او شده ایم. ما در کربلا هم یک زن شهید داریم. وقتی ابی عبدالله علیه السلام ناله زدند و گفتند «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي»^۳، این زن با اسلحه از خیمه بیرون آمد. ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: کجا می روی؟ گفت: برای دفاع از شما می روم. من طاقت دیدن غربت شما را ندارم. حضرت فرمودند: جنگ برای زنان نیست! گفت: حسین جان، بگذار بروم. او رفت و یکی دو نفر را هم کشت. شمر گفت: یک نفر راحتش کند! با عمود آهن به فرقه زدند و میان شهدا افتاد. ما چنان وابسته و دل بسته شده ایم که اگر دشمن زمان همه ما و

۱. مائده: ۸۳.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵.

۳. لاهوت سید بن طاووس، ص ۱۱۶؛ این جمله، نقل به معناست و به شکل مذکور در کتاب های تاریخی نیامده؛ ولی منابع مربوط به واقعه کربلا، عباراتی شبیه به این و با همین مضمون را نقل کرده اند: «هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا».

خانم‌هایمان را همین امروز مثل روز عاشورا قطعه‌قطعه کند، از هر قطعه‌مان به کوری چشم دشمن، صدای «یا حسین» بلند می‌شود.

پیمان ایستادگی شیعه با ابی‌عبدالله علیه‌السلام

حسین جان! ما با تو پیمان ایستادن بسته‌ایم، نه پیمان فرار کردن. ما کسانی هستیم که «کامل‌الزیارات» از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند: قیامت خودم دست این حسینی‌ها را می‌گیرم و با خودم به بهشت می‌برم. حسین جان! ما اگر در قیامت برای بهشت رفتن یک مقدار تأنی و درنگ بکنیم، خدا در سوره زمر فرموده است: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾^۱ عاشقان حسین را به طرف بهشت می‌کشیم و نمی‌گذاریم آفتاب خورده‌ها در آفتاب قیامت بایستند.

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تو در خانه مایی کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان پرتو روی تو گوید که تو در خانه مایی^۲ به خدا، درک آن برایمان مشکل است و نمی‌دانیم چه محبت و لطف ویژه‌ای به ما شده است! به آدم علیه‌السلام گفتند: به تو گفتیم که به این درخت نزدیک نشو، اما تو نزدیک شدی؛ از بهشت بیرون بروید! آن دو را بیرون کردند. خانه و زندگی‌ای روی کره زمین نبود؛ همه جا خاک بود و یک مقدار درخت و کشت و زرع. وقتی از بهشت بیرونشان کردند، بین حوا و آدم هم جدایی انداختند. آدم علیه‌السلام هنوز خانه و زندگی نداشت، در بیابان می‌نشست و از فراق مقام قرب گریه می‌کرد و ناله می‌زد. آدم علیه‌السلام منتظر بود که کارش درست بشود. روزی نشسته بود و زارزار گریه می‌کرد، دید دسته‌ای آهو آمدند و در برابرش زانو زدند. سپس با همان زبان، نطق و شعور حیوانی‌شان که قرآن می‌گوید کل حیوانات، هم شعور و هم نطق دارند، آرام‌آرام به آدم علیه‌السلام دل‌داری دادند و گفتند: غصه نخور، تو را قبول می‌کنند،

۱. زمر: ۷۳.

۲. شعر از سعدی.

می بخشند و می آمرزند. حوّا را هم به تو برمی گردانند و بهشت آخرت را به تو می دهند. آدم علیه السلام از محبت این حیوانات به هیجان آمد، دو دستش را دراز کرد و به نرمی روی پشت آهوها کشید و آنها را نوازش کرد. وقتی دستش را برداشت، ناف آهوها به کیسه مُشک، این ماده معطرِ کم نظیر عالم تبدیل شد. آنگاه آهوها رفتند.

پنج چشم کیمیاگر، نظاره گر شیعه

شما می دانید که چه دست هایی بالای سرتان است و شما را نوازش می کند؟ از «کامل الزیارات» بگویم که این کتاب حرف ندارد! امام صادق علیه السلام می فرمایند: وقتی مردم، یعنی شیعیان ما برای گریه، عزاداری، حُزن و بُکا جمع می شوند و شروع به عزاداری می کنند، پنج نفر تمام این جمعیت را نگاه می کنند و چشم از این جمعیت بر نمی دارند. نخوانده اید: «آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند». حضرت می فرمایند: پنج چشم کیمیاگر شما را نگاه می کنند. آنها خیلی خوشحال می شوند که می بینند شما سیاه پوشیده اید، محزون هستید، اشک می ریزید و سختی می کشید؛ هم در زیارتش و هم در عزاداری اش. این سختی نصیب ما هم شده که سه روز است در این آفتاب گرم مرارت و سختی می کشیم؛ اما باطناً خوشحال هستیم که کجا و برای چه کسی سختی می کشیم.

این پنج چشم که ما را نگاه می کنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام مجتبی علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام هستند. این نفر پنجم چطور می گاه می کند؟ سر دارد؟ نمی دانم! حتماً پروردگار سر را به او ملحق کرده است که امام صادق علیه السلام می گویند نگاه می کند. تنها کسی که از این پنج نفر شروع به حرف زدن می کند، ابی عبدالله علیه السلام است. حضرت می فرمایند: جدم، یا رسول الله! پدرم، علی جان! مادرم، دختر پیغمبر! برادرم، امام مجتبی! برای این گریه کن ها آمرزش و رحمت بخواهید. البته نه برای خودشان تنها، بلکه برای پدران و مادرانشان هم دعا می کنند. آنها دعا می کنند و ابی عبدالله علیه السلام آمین می گویند.



حکایتی شنیدنی از محاسبه ذره ذره اعمال

برادران و خواهران! ذره ذره برنامه هایتان حساب می شود. تو را به خدا شک نداشته باشید. ذهن من الآن پر از آیه قرآن است که یکی این است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۱. روایات که دیگر در این باره غوغا می کنند! من در کربلا بودم، به من گفتند آیت الله حاج سید مرتضی قزوینی که الآن نود سال دارد، همه سال را با همین سن در حرم ابی عبدالله (ع) نماز می خواند و ۳۶۵ شب نیز به منبر می رود. او عاشق است! البته از عشق هم گذشته و دیوانه ابی عبدالله (ع) است؛ ایشان می خواهد به دیدن شما بیاید. شما خیلی قیمت دارید! من در نجف به دیدن یکی از مراجع بزرگ رفتم، تمام قد بلند شد و مرا بغل دست خودش نشاند. سپس گفت: من خواهشی از تو دارم، قبول کن. گفتم: من دست تهی هستم، چه خواهشی از من دارید؟! گفت: من تو را می شناسم. ایشان نگفت تو عالم، واعظ و منبری هستی، بلکه گفت: من تو را می شناسم. تو گریه کن ابی عبدالله (ع) هستی. من از تو یک خواهش دارم. گفتم: چه خواهشی دارید؟ گفت: پایت را دراز کن تا من کف پایت را ببوسم. شما خیلی ارزش دارید!

زنان، دختران و بچه ها! شما این جاده را از کربلا تا شام، پابره نه در این بیابان ها دویدید؛ حالا نگاه بکنید که چند میلیون قدم به دنبالتان می دود.

گفتم: ایشان شخصیت بزرگی است و نود سال است در منبر، علم، عبادت و خدمت غوطه ور بوده است. هفده سال در آمریکا بوده و معلوم نیست چند هزار نفر را پای اهل بیت (ع) آورده و ثابت قدم کرده است. ایشان به دیدن من نیاید. گفتند: ایشان برای آمدن خیلی مصر است و نمی توانیم بگوییم نیاید. من ماندم چه بگویم! پیغمبر (ص) می فرماید درخواست مؤمن را رد نکنید. از همین رو نیز گفتم تشریف بیاورند؛ اما من خیلی خجالت زده می شوم.

با بچه هایش آمدند. در طول صحبتش چندبار گریه کرد و به من گفت: روضه خوان ابی عبدالله (ع)، گریه کن ابی عبدالله (ع)! خیلی چیزها دارم که در این جلسه برای بگویم؛

اما یکی از آنها را می‌گویم. جلسه روضه و گریه‌ای بود و افراد زیادی شرکت کرده بودند. روضه که تمام شد، چای دادند؛ ولی قند تمام شد. وقتی به آقای چای دادند، دیگر قند نبود که به او بدهند. او هم دست در جیبش کرد، یک نصفه حبه قند درآورد و با چای خورد. این آقا هیچ هم روی این حبه قند حساب نکرد.

جزء جزء کارتان را برای ابی عبدالله علیه السلام محاسبه کنید! من رفیقی داشتم که سی سال برای او منبر می‌رفتم. خدا رحمتش کند! وقتی از دنیا رفت، یکی از بچه‌هایم خوابش را دید، به او گفت آنجا چه خبر؟ گفت: حتی یک قرآن برای ابی عبدالله علیه السلام داده‌ام، سریع اینجا پای من حساب کرده‌اند. دیروز به من گفتند: بعضی‌ها که شرکت می‌کنند، هم گریه می‌کنند، هم سینه می‌زنند و هم پول می‌دهند. چه عنایتی به شما شده، نمی‌دانم! بعضی‌ها پول ندارند، ولی خوش به حالشان! بعضی‌ها قدم دارند، خوش به حالشان! آنهایی که پول دارند، دیگر غوغا برای حفظ این مجالس می‌کنند. با اینکه ما دعوت هم نکرده‌ایم که کسی پول بدهد، خودشان مشتاقانه می‌دهند. من به آنها اطمینان بدهم که تمام پول‌هایشان را تا درهم آخر خرج خواهیم کرد و اگر از این جلسه زیاد بیاید، تا آخر ماه صفر به ابی عبدالله علیه السلام تحویل می‌دهیم و هیچ جای دیگری خرج نمی‌شود.

سید مرتضی، این عالم بزرگ می‌گفت که این مرد قند را درآورد و چای را خورد. شب بدون اینکه اصلاً توجهی به حبه قند داشته باشد، در عالم رؤیا دید که ابی عبدالله علیه السلام و قمر بنی‌هاشم علیه السلام کنار هم نشسته‌اند. حضرت به قمر بنی‌هاشم فرمودند: عباس جان! تمام هزینه‌هایی که برای من شده، یادداشت کرده‌ای؟ عرض کرد: هر کسی هرچه برای شما داده است، من اسم او را با قلم خودم در این دفتر یادداشت کرده‌ام. میرزا حسن چقدر، میرزا تقی چقدر، چه کسی برنج داده، چه کسی چای داده، چه کسی کفش جفت کرده و چه کسی چای ریخته است؛ هر کس هر جوری برای تو هزینه کرده است، اینجا نوشته‌ام. امام فرمودند: دفتر را به من نشان بده. وقتی حضرت دفتر را نگاه کردند، فرمودند: عباس جان! یک نفر جا مانده است. قمر بنی‌هاشم علیه السلام عرض کرد: من کل آنهایی را که برای شما کار کرده، پول داده و زحمت کشیده‌اند، نوشته‌ام. حضرت فرمودند: این شخص یک



حبه‌قند خورده است که نوشته‌ای. عرض کرد: این حبه قند برای خودش بود و برای جلسه شما نبود. حضرت فرمودند: آن حبه‌قند را در جلسه من خورده است. آن را هم بنویس. یقین بدانید که ریز برنامه‌هایتان را حساب می‌کنند!

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمع است که جان‌ها همه پروانه اوست^۱

کلام آخر؛ سخنان سکینه علیها السلام در بارگاه یزید

پیش از من، همه مصیبت سه‌ساله را برایتان خواندند. من هم گوشه دیگر خرابه را که چند سال است نگفته‌ام، امروز برایتان بگویم. این بخش از خرابه واقعاً جگرسوز است و آدم را بیچاره می‌کند. خیلی از شما صبحانه را در خانه‌تان خورده‌اید و خیلی‌ها هم اینجا صبحانه خورده‌اند. هر کسی از در وارد می‌شود، شیشه آبی به دستش می‌دهند؛ چون هوا گرم است و مردم تشنه می‌شوند. خیلی از خانم‌ها هم وقتی بچه یا مردشان می‌خواهد به جلسه بیاید، تا دم در می‌آیند، کفشش را جفت می‌کنند و لباس‌هایش را منظم می‌کنند. زینب کبری علیها السلام می‌فرمایند: اول صبح، ما ۸۴ تا که آفتاب هم به خرابه می‌زد، تشنه، گرسنه و داغدار بودیم و بی‌خوابی شب هم داشتیم، همه بچه‌ها هم گریه می‌کردند؛ مأموران در خرابه ریختند، ما را ده‌تا ده‌تا با طناب بستند و به صف کردند، بعد گفتند بارگاه یزید آراسته است، می‌خواهیم شما را به آنجا ببریم. ما بزرگ‌ها طبیعی راه می‌رفتیم، اما بچه‌ها نمی‌توانستند پا به پای ما راه بیایند و به زمین می‌ریختند. سربازها آنها را می‌زدند و می‌گفتند: یالله تندتر! یالله تندتر! ما کند می‌کردیم که بچه‌ها به ما برسند، سر ما می‌ریختند.

الآن است که ابی‌عبدالله علیه السلام به جد، مادر، پدر و برادرش می‌گویند به اینها و پدر و مادرانشان دعا کنید و خودشان هم آمین می‌گویند. زینب علیها السلام می‌گویند وقتی ما را به بارگاه آوردند، نگذاشتند بنشینیم، همان‌طور سرپا نگه داشتند و دست‌هایمان هم بسته بود. اولین

۱. شعر از محتشم کاشانی.

کسی که این جریان را دید، سکینه علیها السلام دختر سیزده ساله ابی عبدالله علیه السلام بود. سکینه علیها السلام دید که یزید چوب خیزران را برداشت. دختر طناب را کشید و با پوست و گوشت کند، دوید و کنار تخت یزید آمد. به یزید گفت: یزید، پدرم را زن! دیشب در خرابه تا صبح گریه می کردم و روی خاک خوابیده بودم. یک لحظه خوابم برد، دیدم در بیابانی هستم و چند نفر انسان باوقار نورانی می روند؛ ولی زیر بغل یکی را گرفته اند و هر قدمی که برمی دارد، می گوید: «بُنِيَ قَتْلُكَ وَ مِنْ شَرْبِ الْمَاءِ مَنْعُوكَ». من دویدم و به یکی از اینها گفتم این آقا کیست که قدم به قدم می نشیند و گریه می کند؟ آن شخص گفت: سکینه جان! جدت پیغمبر صلی الله علیه و آله است. من می خواستم بروم و خودم را در بغل پیغمبر صلی الله علیه و آله بیندازم، دیدم صدای خانمی از پشت سر آمد: «إِلَيَّ إِلَيَّ» سکینه جان! پیش خودم بیا. وقتی برگشتم، دیدم مادرم زهرا علیها السلام آغوشش را باز کرده است. خودم را در بغل مادرم انداختم و گفتم: مادر، دیدی چه بلایی سر ما آوردند؟! مادر، شش ماهه ما را تیر زدند، اکبر ما را قطعه قطعه و دست های عمویم را جدا کردند! مادر، بدن بچه ات را در گودال قطعه قطعه کردند! ناگهان صدا زد و گفت: دیگر دلم را بیشتر از این آتش زن!

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است^۱



جلسہ چہارم

شیعیان، تنہا رسگاران

روز قیامت

تمام موجودات عالم، دارای شعور و نطق

مطلب بسیار مهمی در سوره مبارکهٔ اِسرائ، سورهٔ مبارکهٔ نور و آیات اول بعضی از سوره‌ها مطرح شده که گوشه‌ای از این مطلب در قرن اخیر، با محدودیت به‌وسیلهٔ دانشمندان کشف و بیان شده است. کشف دانشمندان همراه با مهم‌ترین ابزارهای علمی بوده، ولی قرآن مجید این مطلب را ۱۵۰۰ سال پیش به‌صراحت برای کل موجودات عالم، حتی جمادات بیان کرده است. مطلب این است که تمام اشیا و عناصر عالم، اولاً به تناسب گسترهٔ وجودشان شعور دارند؛ ثانیاً باز به تناسب سعه وجودشان، نطق و گویایی دارند. این شعور و نطقشان را در دو مسئلهٔ مهم، پیوسته و بدون قطع‌شدن به‌کار می‌گیرند: تسبیح الهی، نماز برای پروردگار و سجدهٔ برای حضرت حق.

حقیقت معنایی تسبیح موجودات

تسبیح به این معناست که همهٔ موجودات با نطق و شعورشان اعلام می‌کنند که خداوند از هر عیب و نقصی پاک است. کمال، جلال، جمال و زیبایی در او به‌صورت بی‌نهایت تحقق دارد. عیب‌هایی که در زندگی هست، از قدیم گفته‌اند که از قامت نارسای ماست. از قدیم گفته‌اند که «اسلام به ذات خود ندارد عیبی // هر عیب که هست، از مسلمانی ماست». اصولاً جای گِلَه از پروردگار نیست که چرا من مشکل دارم، به کارم گره افتاده است و کارم پیش نمی‌رود. خداوند در قرآن مجید می‌گوید: علت این گره، توقف کار و مشکل را



در خودت جست و جو کن. من نه خدای مشکل ساز، نه خدای عیب ساز و نه خدای گره انداز به کار هستم. من «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱ هستم. من، «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»^۲ هرچه خوبی به طرفت می آید، از سوی من است. «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» درحالی که تولیدکننده همه گره ها، مشکلات، رنج ها و سختی ها خودت هستی. اگر این علل تولیدکننده را از زندگی ات حذف کنی، گره ها باز و مشکلات برطرف می شود.

راه حل مشکلات، حذف گناهان از زندگی

قرآن مجید و روایات همه افراد را هم راهنمایی کرده اند. روایتی که می خواهم برایتان بگویم، علامه خبیر، محدث کبیر و عالم کم نظیر (می خواهم بگویم بی نظیر، اما می ترسم به من ایراد بگیرند)، وجود مبارک فیض کاشانی نقل می کند و سند هم می دهد. مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و به حضرت عرض کرد: دل درد دارم، اما خوب نمی شود.

برای هر چیزی کلیدی است و راهی برای باز کردن هر گرهی وجود دارد. هر سختی دروازه آسانی هست و برای هر مشکلی راه بیرون رفتی وجود دارد. اینها در قرآن در روایات مطرح است. وقتی این مرد گفت دل درد دارم، مداوا هم کرده ام، اما خوب نمی شود؛ طیب طیبیان به او فرمودند: به خانه برو و به خانمت بگو که چیزی از مال حلال خودش به تو ببخشد.

مال حرام، غصب، ربا و اختلاس مشکلات را بیشتر می کند. وقتی اکثریت اهل گناه باشند، گره و مشکل همگانی می شود. قرآن هم می گوید: این گره و مشکل قابل حل نیست، مگر اینکه مجموع علل مشکلات را حذف بکند. هیچ راهی جز این ندارد. اگر یک نفر در گوشه خلوتی بنالد و به خدا بگوید کار این مملکت را حل کن، قرآن می گوید حل نمی شود، بلکه کل مردم باید علل گره ها و مشکلات را حذف بکنند تا کارشان حل بشود. کار با عوض شدن افراد هم حل نمی شود. وقتی گناهان عمومی سر جایش باشد، مشکل جامعه با

۱. اعراف: ۱۵۶.

۲. نساء: ۷۹.

تغییر افراد حل نمی‌شود. امید بی‌خودی به ما ندهند! راه حل مشکل، حذف تمام گناهان کبیره است. حالا جرئت نمی‌کنم بگویم که گناهان صغیره هم باید حذف شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه متقین می‌فرمایند: اولیای خدا هم گرفتار لغزش اندک می‌شوند. به ما امید ندهند که همه کارها درست می‌شود؛ چراکه راه حل مشکلات و درست شدن همه کارها، حذف گناهان کبیره، برگشتن مملکت به اخلاق حسنه و نیز برگشتن مردم به همدیگر با دریایی از محبت، عاطفه و یاری‌رسانی است. این راه حل مشکلات است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این آدم عنایت داشتند که گره معده‌دردش چطوری حل می‌شود، برای همین فرمودند: به خانم بگو که مقداری از مال حلال خودش به تو ببخشد؛ مثلاً به پول زمان ما ده بیست هزار تومان. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم نخواستند که جیب خانم‌ها را برای مردهایشان خالی بکنند. زن در اسلام مالک است و می‌تواند از خیاطی، گلدوزی، پرستاری، طب یا ارث پدر و مادرش، بهترین و حلال‌ترین مال را کسب کند. با آن مقدار پول حلال همسرت کمی عسل بخر و این عسل را با آب باران، یعنی آب ریزش‌کننده از عالم بالا (نه آب زمین) قاتی کن و بخور. ان شاء الله خدا به تو شفا می‌دهد. این شخص هم رفت و به خانمش گفت، خانمش هم با کمال میل به او پول داد. مرد نیز عسل خرید، با آب باران مخلوط کرد و خورد.

نسخه شفابخش امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای مرد عرب

چند روز بعد، پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و گفت: من کاملاً خوب شدم. به من بگو که این نسخه و کلید حل را از کجا آوردید؟ حضرت فرمودند: درباره مال خانم در قرآن مجید است: ﴿فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾^۱ اگر خانم پولی را با رضایت کامل، طیب خاطر و بدون دغدغه به تو بخشید و گفت شوهرم هستی و خیلی زحمت کشیده‌ای. این ملک، زمین یا پول برای تو باشد؛ قرآن مجید می‌فرماید که خوردن گوارا و

۱. نساء: ۴.

عشق به ابی عبدالله علیه السلام، روزی خاص پروردگار به شیعیان

با لذت این پول برایتان خوب است و به قول امروزی‌ها، گوارای وجودتان می‌شود. در واقع، این پول قابلیت اثر مثبت در بدنت دارد. خدا در خصوص باران نیز قرآن می‌فرماید: ﴿أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾^۱ و از باران به «رحمت» تعبیر کرده است.

قرآن گفته وقتی خانمت از پول حلالش به تو بخشید، آن را بخور؛ چنانچه این مال حلال با رحمت‌الله (باران) و عسل مخلوط شود، این مجموعه درمان‌کننده است. من درباره پول خانمت و باران از قرآن گفتم، درخصوص عسل هم از قرآن برایت می‌گویم؛ قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ يُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^۲ شراب در عربی به معنی مستی نیست، بلکه به معنای آشامیدنی و یک نوشیدنی است. این عسل، پول حلال و باران رحمت معالجات کرد و این کلید حل درد، مشکل و مصیبت تو بود.

ابی عبدالله علیه السلام، پاک‌ترین مایه حلال جهان

حالا خانمی سرمایه‌ای را به جهان هدیه کرده که خود خانم جزء آیه شریفه است: ﴿وَيُطَهِّرُكُمْ قَطْهَرًا﴾^۳ پاک‌ترین زن عالم، سرمایه‌ای را به جهان بخشیده و ایثار کرده، پاک‌ترین مایه حلال جهان، وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام است. درباره آب رحمت هم در زیارت اربعین می‌خوانیم: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ»؛ امام معصوم علیه السلام نیز در خصوص عسل می‌فرمایند: «نَحْنُ النَّحْلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ»^۴ زنبور عسلی که خدا به او وحی کرده است، ما اهل بیت هستیم.

این یعنی، کنار ابی عبدالله علیه السلام رحمت‌الله هست و وجود ابی عبدالله علیه السلام عسل شفا بخش است. وجود ابی عبدالله علیه السلام پاک‌ترین سرمایه مادرشان، صدیقه کبری علیه السلام هستند. امام

۱. فرقان: ۴۸.

۲. نحل: ۶۸-۶۹.

۳. احزاب: ۳۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۱۰؛ تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ۷، ص ۶۷۲.



زمان ع روز سوم شعبان در نامه‌شان می‌نویسند: «جَعَلَ اللَّهُ الشَّفَاءَ فِي تَرْبِيَّتِهِ»^۱ خاک حسین ما درمان و کلید حل خیلی از مشکلات است. خودش هم کلید حل همه مشکلات است. ما کاری دستان نیست و فقط یک صندلی چوبی و میکروفون کنارمان هست؛ اگر بتوانند مرد و زن این جامعه را از نظر تربیتی حسینی بار بیاورند، فراری‌های از دین را برگردانند، در مردم به صورت دریاوار محبت بریزند و مردم را اهل عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله کنند، به جان عزیز ابی‌عبدالله ع، مشکلات مملکت حل می‌شود. جور دیگری هم حل نمی‌شود! در قرآن می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۲ اصلاً راه دیگری ندارد!

نشانه‌های شعور و تسبیح موجودات عالم در قرآن

به اول حرف برگردم؛ کتاب خدا می‌فرماید: تمام موجودات شعور و نطق دارند، خدا را تسبیح و حمد می‌گویند و سجده و نماز دارند. دو یا سه آیه بخوانم که ببینید قرآن چه معجزه‌ای است! یک قرن نیست که به مغزشان فشار آورده‌اند و می‌گویند حیوانات نطق و شعور دارند؛ اما هنوز سایر موجودات را نفهمیده‌اند. درحالی که قرآن می‌گوید: ذره ذره جهان دارای شعور و نطق است و تسبیح، حمد، سجده و نماز هم دارند.

الف) سورهٔ اسراء

«إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^۳ برادران اهل علم حاضر در جلسه می‌دانند؛ به ما طلبه‌ها در مدرسه‌های علمیه یاد داده‌اند که نکره در سیاق نفی، افادهٔ عام می‌کند. جملهٔ «إِن مِّن شَيْءٍ» نکره است. «شئی» نکره و جمله منفی است، نکره در سیاق نفی، یعنی کل. شیئی در این عالم نیست، «إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ». مولوی می‌گوید:

۱. فرازی ز زیارت ناحیه مقدسه.

۲. اعراف: ۹۶.

۳. اسراء: ۴۴.

نطق خاک و نطق آب و نطق گل
هست محسوس حواس اهل دل
جمله ذرات عالم در نهان
با تو گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم
با شما نامحرمان ما خافوشیم
اگر ده دقیقه محرم عالم بشوی، صدایشان می آید. ملاهادی سبزواری می گوید:
شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
نه همین از غم او سینه ما صد چاک است
داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست
ز فغانم ز فراق رخ و زلفت به فغان
سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست
موسی نیست که دعوی انالحق شنود
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
گوش اسرارشنو نیست، وگرنه اسرار
برش از عالم معنا خبری نیست که نیست

ب) سورة نور

خداوند در این آیه به پیغمبر می گوید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِمْ الصَّافَاتُ كُلُّهُمْ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۱ حبیب من ندانستی (به قول طلبه ها، این استفهام انکاری است؛ آیا ندانستی، یعنی تو یک نفر کاملاً می دانی) آنچه در آسمان ها و زمین است و نیز تمام پرندگانی که پر می گشایند، تسبیح گوی خدا هستند و همه



می‌گویند خدای ما بی‌عیب و بی‌نقص است. جنس دویا! تو چرا پر از عیب هستی؟ دیر می‌شود و می‌میری! عیب‌هایت را بشناس و رفع کن. سعدی می‌گوید:

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش

گفت: چه خبرت بود! سحر چقدر ناله می‌کردی!

گفتمش شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش

ای برادران و خواهرانم، ای پسران و دختران جوانانی که از نماز جدایتان کرده‌اند، تمام حیوانات، اشجار، ستارگان، خورشید، ماه و دریاها نماز دارند. به چه دلیل به کل موجودات پشت کرده‌ای و بی‌نماز شده‌ای؟ چرا آشنایات را از عالم بریده‌ای و غریبه شده‌ای؟ چرا خودت را بیگانه کرده‌ای؟ آخر همین آیه سوره نور می‌گوید که من از همه کارهایشان آگاه هستم.

ج) سوره جمعه

برادران! این آیات یک سال توضیح دارد. همین الآن که توضیح مختصری می‌دهم، دلم می‌لرزد و از جا کنده می‌شوم. قرآن آدم را دیوانه می‌کند. به به از این آیه! آیه می‌فرماید:

﴿يَسْبِخُ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۱

شهادت سنگریزه‌ها به نبوت رسول اکرم ﷺ

این مقدمه را شنیدید؟ برایتان یقین شد که ذره‌ذره موجودات شعور، نطق و تسبیح دارند؟ حالا اگر عرب سنگریزه را در مشتش بریزد، پیش پیغمبر ﷺ بیاید و بگوید که اگر این سنگ‌ها به نبوت تو شهادت بدهند، مسلمان می‌شوم. از سنگریزه‌ها صدا بلند شد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُهُ». عرب سنگریزه‌ها را ریخت و نزدیک بود سخته کند. پیغمبر ﷺ او را یک لحظه به عالم باطن راه داد و مسلمان شد. تعجب ندارد که سنگریزه شهادت بدهد.

۱. جمعه: ۱.

ناله‌های ستون حنانه از فراق رسول اکرم صلی الله علیه و آله

مرحوم آیت‌الله العظمی مامقانی، این انسان بسیار والا، درس‌خواندن و درس‌دادنش را تا آخر عمرش فقط یک روز تعطیل می‌کرد که آن هم روز عاشورا بود. ایشان در کتابش نوشته است (البته دیگران هم نوشته‌اند و من چون صددرصد به ایشان مطمئن هستم، از کتاب ایشان نقل می‌کنم) که مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: شما می‌ایستید، به این ستون چوبی تکیه می‌دهید و در این گرما برای ما سخنرانی می‌کنید، ما رنج می‌کشیم و برای ما خیلی سخت است؛ اجازه می‌دهید منبری برایتان درست کنیم؟ سه نفر بلند شدند و گفتند به ما اجازه بده، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله به دو نفرشان اجازه ندادند؛ چون در مالشان خرده شیشه بود.

خدا آدم را چطور می‌قبول می‌کند؟ با دل پاک، اخلاق پاک، روش پاک و مال پاک. حضرت نگفتند مال شما حرام است و قاتی دارد؛ بلکه فقط به نفر اول و دوم فرمودند و به نفر سوم که نجار باتقوا و آدم خیلی خوبی بود، فرمودند تو منبر را درست کن. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواهند روی این منبر بنشینند و باید پاک باشد.

این سه آیه را که خواندم، یادتان باشد! منبر درست شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فقط به طرف منبر حرکت کردند، ناگهان ستون چنان ناله‌ای زد که همه شنیدند. مولوی می‌گوید:

اُسْتُن حنانه از هجر رسول ناله می‌زد همچو ارباب عقول

ستون حنانه از فراق ناله زد. پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشتند و ستون را بغل گرفتند. اگر ناله بزنیم، یقیناً در آغوش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رویم. به راستی ما از چوب کمتر هستیم؟ پنج روز است که ناله می‌زنیم، پارسال و پیرارسال هم ناله زدیم. بغل مادرمان بودیم، مجلس گرم بود و هوا سخت و سنگین. مادرمان خودش را می‌زد و می‌گفت یا حسین، فدایت بشوم؛ ما هم ناله زدیم. سی سال، چهل سال، پنجاه سال است که ناله می‌زنیم؛ می‌خواهید پیغمبر صلی الله علیه و آله وقت مردن بغلتان نکند!



تمام بدن زهیر تیر خورده و غرق خون بود. دوسه نفس دیگر بیشتر نداشت که ابی‌عبدالله علیه السلام سرش را روی دامن گذاشتند. زهیر چشمش را باز کرد و گفت: «أَرْضِيَتْ مِنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» از من خوشتر آمد؟ شما نمی‌خواهید الآن بپرسید «يَا حُسَيْن! أَرْضِيَتْ مِنَّا؟» با گوش دلتان گوش بدهید، حضرت می‌گویند: کامل از شما راضی هستیم. هشت میلیارد جمعیت مثل کرم خاکی در زمین لول می‌زند، شما انسان، عاشق و یار من هستید. شما جواب «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» مرا دادید. من این روایت را دیده‌ام و در این پنج روز حس می‌کنم که فرموده‌اند اگر بنا باشد خدا قبولتان بکند، نسیم خنکی در گرما برایتان می‌فرستد. این نماینده خداست که قبولتان کرده‌اند. حضرت به زهیر فرمودند: وقتی چند لحظه دیگر وارد عالم بعد شدی، می‌بینی آغوش پیغمبر صلی الله علیه و آله باز است و می‌گوید در بغل خودم بیا! شما هم ناله بزن که آغوش پیغمبر برای آماده بشود. شما امروز در این مجلس برای پول یا کار دیگری ناله می‌زنید؟ خدا می‌داند که ما برای ابی‌عبدالله علیه السلام ناله می‌زنیم.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله ستون را بغل گرفتند، به ستون فرمودند: من از تو می‌خواهم ناله نکنی و از خدا می‌خواهم که تو را فردای قیامت جزء درختان بهشت قرار بدهد. این ستون از فراق فقط یک ناله زد؛ شما پنجاه شصت سال است که برای ابی‌عبدالله علیه السلام ناله می‌زنید، آیا آغوش پیغمبر صلی الله علیه و آله برای شما باز نیست که بغلتان بگیرد؟! شما از چوب کمتر هستید! بعد حضرت رو به مردم فرمودند: اگر این ستون را بغل نمی‌گرفتم و نوازش نمی‌کردم، تا روز قیامت از فراق من ناله می‌کرد.

شاهدان انسان در روز قیامت

در بخش اول با سه آیه شنیدیم که کل موجودات عالم، شعور و نطق، تسبیح، حمد، نماز و سجده دارند. در بخش دوم هم گفتیم که تعجب نکنیم سنگریزه به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت بدهد یا ستون حنانه از فراق ناله کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در آغوشش بگیرند. همه چیز زنده است و نطق دارد. اکنون در بخش آخر سخن از شاهدان انسان در روز قیامت می‌گوییم.

الف) روز جدید

حضرت زین العابدین علیه السلام وقتی وارد روز تازه و جدید می شدند، می فرمودند: «وَهَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَهُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ»^۱ این روز از جانب پروردگار شاهد و مراقب ماست و همه چیز ما را ضبط می کند.

ب) زمین

خدا در قرآن می فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا»^۲ شاهد دوم ما زمین است؛ حالا هر جا که بودید، در قیامت به ما شهادت و گواهی می دهد.

ج) چشم و گوش و پوست

«حَقِّ إِذَا مَا جَاءَ وَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳ شاهد سوم و چهارم و پنجم، گوش و چشم و پوست ما، شاهدان ما در قیامت هستند.

د) دست و پا

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۴ پرونده ما روز، زمین، گوش، چشم و پوست است. همچنین دست و پای ما صفحه پرونده ماست که در قیامت شهادت می دهد.

ه) پروردگار

«كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ» خود پروردگار نیز از شاهدان روز قیامت ماست.

۱. دعای ششم صحیفه سجادیه.

۲. زلزال: ۴-۵.

۳. فصلت: ۲۰.

۴. یس: ۶۵.



و) رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام

﴿وَكُنْ مِنَ الرُّسُلِ عَلَيْهِمُ الشَّهَادَةُ﴾^۱ شاهد دیگر ما در قیامت، پیغمبر ﷺ است و شاهد بعدی ما نیز ائمه طاهرين ﷺ هستند.

شهادت شاهدان در روز قیامت به نفع انسان

ما روز قیامت در حلقه این شاهدان هستیم: روز، زمین، چشم، گوش، پوست، دست، پا، پیغمبر ﷺ، ائمه و خود پروردگار. اینها در قیامت چه شهادتی برای ما می‌دهند؟ والله ما که مجرم حرفه‌ای، کافر، مشرک و منافق نیستیم؛ آیا اینها می‌خواهند بر ضد ما شهادت بدهند؟ یعنی پوست، گوشت، گوش، چشم، دست و پای ما، خود پروردگار، پیغمبر و ائمه، می‌خواهند در قیامت بر ضد ما شهادت بدهند؟ پس این توبه‌هایی که کرده‌ایم، کجا می‌رود؟ خود پروردگار که می‌فرماید وقتی بنده‌ام پشیمان می‌شود، به تمام شاهدان می‌گویم همه بدی‌هایش را پنهان کنید و صدایش را درنیاورید. آیا می‌خواهند علیه ما شهادت بدهند؟ اکنون درباره شما می‌گویم؛ اما اگر مجرمین حرفه‌ای، رباخورها، دزدها، غاصب‌ها و زناکارها هم دلشان می‌خواهد که در گروه ما وارد بشوند، در باز است و خدا جلوی هیچ‌کس را نگرفته است. آنها هم بیایند و از این فیوضات بهره‌مند بشوند. البته آنها فعلاً جزء امت نیستند؛ چون پیغمبر ﷺ فرموده‌اند: «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْهُمْ» از همه اینها، یعنی مجرمین، منافقین، مشرکین و معصیت‌کاران حرفه‌ای بیزار هستم. در روایات دیگر هم داریم که حضرت می‌فرمایند: از زنان بی‌حجاب، عشوه‌گر و به دام‌انداز مردان آخرالزمان بیزار هستم.

حالا شب معراج است. من این روایت را از ده‌تا کتاب نقل می‌کنم. رسول خدا ﷺ به پروردگار می‌فرمایند: مولای من! من می‌توانم درخواستی داشته باشم؟ خطاب می‌رسد: آری حبیب من. حضرت می‌گویند: می‌ترسم که روز قیامت، امت مرا جلوی بقیه ملت‌ها به دادگاه بکشی و به آنها بگویی پرونده‌هایتان را باز کنید. اگر چنین کنی، آبرویشان می‌رود. خطاب می‌رسد: حبیب

من، چه می‌خواهی؟ حضرت می‌فرمایند: خدایا! در قیامت، اجازه بده که پروندهٔ اینها را فقط خود من ببینم. خطاب می‌رسد: حبیب من، قلب تو خیلی رقیق است. اگر من پروندهٔ یک نفرشان را در قیامت به تو نشان بدهم، طاقت نمی‌آوری. یقین بدان که پروندهٔ یکی از اینها را به دست تو هم نمی‌دهم و خودم می‌دانم و اینها. عجب خدای آبروداری است!

با این وصف، آیا اینها می‌خواهند ضد ما شهادت بدهند؟ خدایا، زمین، روز، دست، پا، پوست، چشم و گوش می‌خواهند به نفع ما شهادت بدهند. پروردگار گفته که تمام موجودات شعور و نطق دارند؛ پس منتظر باشید! چه لذتی دارد که صدای چشم دربیاید و بگوید: خدایا! من خیلی برای حسینت گریه کردم. صدای گوش دربیاید و بگوید: خدایا! من مصائب حسینت را خیلی شنیدم. صدای پوست دربیاید و بگوید: خدایا! رنگ مرا ببین؛ چقدر برای حسینت به سر و سینه زدم. صدای پا دربیاید و بگوید: خدایا! من تا زنده بودم، مجالس حسینت را ترک نکردم. خدا شاهی فوق همهٔ اینهاست که به اعضا و جوارح می‌گوید: خودم می‌دانم! تمام وجود بندهٔ من بوی حسین را می‌دهد. من خودم شهادت می‌دهم.

شخصیت ابی عبدالله علیه السلام در روایات

یکی دو جمله هم دربارهٔ وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام بشنوید؛ هم خیلی لذت ببرید که خدا شما را با چه کسی آشنا کرده است و هم گریه بکنید.

ناراحتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از گریه‌های ابی عبدالله علیه السلام

این روایت خیلی سوزنده است. ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» و علامه امینی، صاحب «الغدیر» این روایت را نقل می‌کنند: «النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ فَمَرَّ عَلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ علیها السلام فَسَمِعَ الْحُسَيْنَ يَبْكِي فَقَالَ: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ بُكَاءَهُ يُؤْذِنِي؟»^۱ وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند از در خانهٔ زهرا علیها السلام رد بشوند و قصد ایستادن نداشتند، دیدند که صدای گریهٔ حسین علیه السلام از گهواره می‌آید. حضرت در زدند و زهرا در را باز کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمودند که مگر تو خبر نداری گریهٔ حسین مرا اذیت می‌کند؟ بچه را بردار و آرام کن!

۱. این روایت در «بحار الأنوار»، ج ۴۳، ص ۲۹۵ نیز آمده است.



یا رسول الله! در نصف روز چقدر گریه از ابی عبدالله (ع) کنار بدن اصحاب، کنار بدن قمر بنی هاشم (ع)، کنار بدن اکبر (ع) و کشته اصغر در بغلش درآوردند. «بکی الامام بُکاءً شدیداً» حسینت در کربلا بلندبلند گریه کرد.

گریه‌های رسول اکرم (ص) برای ابی عبدالله (ع)

هفت‌هشت روایت است، اما یکی دیگرش را بخوانم. این هم خیلی عجیب است! «امالی» صدوق از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «كَانَ النَّبِيُّ فِي بَيْتٍ أَمَّ سَلَمَةً، فَقَالَ لَهَا: لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ» پیغمبر (ص) در اتاق ام سلمه بود و گفته بود که کسی را برای دیدن من راه ندهید. من می‌خواهم استراحت کنم. «فَجَاءَ الْحُسَيْنُ وَهُوَ طِفْلٌ» حسین (ع) آمد و می‌خواست داخل اتاق برود که جلویش را گرفتند. من را پس زد و داخل اتاق آمد. ام سلمه می‌گوید به دنبالش دویدم و در اتاق دیدم که «فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى صَدْرِهِ وَإِذَا النَّبِيُّ يَمِينِي» ابی عبدالله (ع) روی سینه پیغمبر (ص) است و پیغمبر (ص) همین‌جوری که خوابیده و حسین روی سینه‌اش است، گریه می‌کنند. «وَإِذَا فِي يَدِهِ شَيْءٌ يُقَالُ بِهِ» چیزی در دست پیغمبر (ص) بود که مرتب بالا و پایین می‌کرد، برمی‌گرداند و می‌غلطاند. «فَقَالَ النَّبِيُّ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ» پیغمبر به من گفتند: ای ام سلمه! «إِنَّ هَذَا جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي أَنَّ هَذَا مَقْتُولٌ» تو که نمی‌بینی، اما جبرئیل الان پیش من است و به من خبر می‌دهد این که روی سینه‌ات خوابیده، می‌کُشد.

اینهایی که من می‌گویم، روایت است. مگر روضه است که شما گریه می‌کنید؟ فکر می‌کنم کلمه «سینه» شما را گریه انداخت؟! من می‌گویم روی سینه پیغمبر (ص) بود، نمی‌گویم کسی روی سینه ابی عبدالله (ع) بود!

این چیزی که در دستم بالا و پایین می‌کنم، «هَذِهِ التُّرْبَةُ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا» خاکی است که او را روی آن می‌کُشدند. «فَضَعِيهَا عِنْدَكَ» این خاک را به تو می‌دهم تا پیش تو بماند. «فَإِذَا صَارَتْ دَمًا فَقَدْ قُتِلَ حَبِيبِي» وقتی دیدی خون از این خاک بیرون زد، بدان محبوب من را

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۲۰۳ ح ۲۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۵، ح ۵.

کشته‌اند. «فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَلِ اللَّهَ أَنْ يَدْفَعَ ذَلِكَ عَنْهُ» ام سلمه به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: از خدا بخواه که حسین کشته نشود. «قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ» من خواستم و به پروردگار گفتم که قتل را از بچه من بردار. «فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَنْ لَهُ دَرَجَةٌ لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ» خدا به من وحی کرد و گفت: حبیب من! حسین تو پیش من درجه‌ای دارد که اولین و آخرین نمونه‌اش را ندارند. این مهم است! حالا این برای شما خانم‌ها و آقایان و جوان‌ها چه می‌گوید: «وَأَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ، وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنَ وَلَدِهِ» حسین تو پیروان و عاشقانی دارد که در قیامت به آنها اجازه شفاعت می‌دهم. به تمام عاشقان حسین اجازه شفاعت می‌دهم و شفاعتشان را هم قبول می‌کنم. بعد خدا به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ وَشِيعَتِهِ هُمْ» خوش‌به‌حال عاشقان حسین! خداوند نمی‌گوید خوش‌به‌حال عاشقان قرأت، بلکه می‌گوید خوش‌به‌حال عاشقان و شیعیان حسین. آنگاه خدا به خودش قسم خورد و فرمود: «وَاللَّهِ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» والله قسم! شیعیان حسین در قیامت از رستگاران هستند.

کلام آخر؛ حوادث کربلا از زبان امام زمان علیه السلام

روز جمعه روز وجود مبارک امام زمان علیه السلام است. امام زمان علیه السلام ناظر به جلسه است. به خودش قسم! «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي أَشْهَدُ أَنَّكَ تَرُدُّ سَلَامِي» صدایمان را می‌شنوی، جوابمان را می‌دهی و جایمان را هم می‌بینی در زمینی نشسته‌ایم و برای او روضه می‌خوانیم:

«فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَاشِ غَيْرَ خَائِفٍ وَ لَا خَاشٍ»^۱ حسین من! لشکر وقتی دیدند که تو بدون ترس و وا همه و با کمال استواری وسط میدان جنگ ایستاده‌ای، «نَصَبُوا لَكَ غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ وَ قَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَ شَرَّهِمْ» تمام دام‌های مرگ را برایت پهن کرده و با مکر و حيله و شرارت به تو حمله کردند.

۱. فرازی از زیارت ناحیه مقدسه.



«وَأَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ فَمَنْعُواكَ الْمَاءَ وَ وُزُوْدَهُ» عمر سعد ملعون به ارتشش گفت که نگذارید حسین به آب برسد و جلوی او را بگیرید. مگر ابی‌عبدالله علیه السلام می‌خواستند همه آب فرات را بخورند؟! یک لیوان بس بود. برای چه جلوی او را گرفتید؟! هوا گرم بود، تشنه و داغ‌دیده بود، می‌گذاشتید یک شربت آب بخورد.

«وَنَاجِزُوكَ الْقِتَالَ» برای کشتن سرعت گرفتند. همه اینها فعل جمع است! حضرت نمی‌گویند یک نفر به‌سراغت آمد، می‌گویند گروهی به‌سراغت آمدند. «وَعَاجِلُوكَ النَّزَالَ» همه از اسب‌ها پیاده شدند و رودرو با تو شروع به جنگ کردند. تو یک نفر بودی و آنها سی‌هزار نفر بودند. این بزرگواران می‌خوانند چند نفر به یک نفر؟! یا بن‌رسول‌الله! شما حادثه را برای ما تعریف می‌کنید، بیان کردنش برای مردم خیلی سخت است. «وَرَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَ النَّبَالِ» این گروهی که هجوم آوردند، هم تیربارانش کردند و هم سنگ‌باران. با همان تیرباران که کشته می‌شد! «وَبَسَطُوا إِلَيْكَ الْإِصْطِلَامَ وَ لَمْ يَرْعَوْا لَكَ ذِمَامًا» دست‌های بلادار و سردار را به‌طرفت دراز کردند، هیچ حقی را درباره‌ی تو رعایت نکردند و همه افراد را کشتند. «وَلَا رَاقِبُوا فِيكَ أَثَامًا، فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ، وَ نَهَبِهِمْ رِحَالَكَ» همه خیمه‌های را هم غارت کردند و یک خیمه هم در آن آفتاب و بیابان گذاشتند که این زن و بچه در آن خیمه بروند.

«وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ» تو در میان گرد و غبار برخاسته از جنگ پیش می‌تاختی و هر آزاری را تحمل می‌کردی. «قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ» تمام فرشته‌های آسمان از استقامتت شگفت‌زده بودند. «فَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ» دشمن گرداگرد تو را پر کرد و راه بیرون رفتن را بست. همه دایره‌وار دورت با شمشیر، نیزه، چوب، عصا و سنگ چه کردند! «وَأَنْخَنُوكَ بِالْجِرَاحِ» این قدر زخم کاری به تو زدند که از پا درآمدی و دیگر نفس و طاقت نداشتی. «وَحَالُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ» آنها نگذاشتند به آب برسی.

«فَهَوَّيْتُ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحاً» آرام باید روی زمین می افتادی، اما پرت شدی و دیگر بدنت تعادل نداشت که آرام آرام روی زمین بخوابی. تشنه و زخم دار افتاده بودی، هنوز نفس داشتی و آرام آرام نفس می کشیدی که «تَطْوُكُ الْخُيُولُ بِخَوَافِهَا» اسبها با سم روی بدنت ریختند. هنوز کشته نشده بودی که با سم اسب پایمالت کردند!

«فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادِكَ مَخْزِيّاً وَ نَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوءِياً» خانمها وقتی ذوالجناح را خوار و گردن کج دیدند، زین تو واژگون شده و یال اسب غرق خون شده بود. «بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ» همه از خیمهها بیرون ریختند، موهای سرشان را پریشان می کردند و داد می زدند: «واحسینا!». «لَا طِمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتِ» می گویند اگر جوری سینه بز نیم یا در سر خودمان بز نیم که خون بیفتد، حرام است. امام زمان علیه السلام می گویند: هر ۸۴ نفر به صورت و سینه شان لطمه می زدند و نقابهایشان را گدازند که ببینند چه خبر است. «وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ» همگی شیون می زدند! «وَ بَعْدَ الْعَزِّ مُدَلَّلَاتِ» بعد از عزیز بودن همه شان را خوار کردند. «وَ إِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ» همگی با پای برهنه به گودال دویدند. وقتی به گودال رسیدند، دیدند: «وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ مُوَلِّغٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ» اسلحه اش را روی گلویت گذاشته و با کمال بی ادبی محاسنت را با دست گرفته بود. از روی سینهات بلند شد و تو را با لگد برگرداند.



جلسہ پنجم

اشتیاق و پابندی متقین بہ عہدِ اللہ

حقیقت معنایی «عَهْدِ اللَّهِ» در آیات قرآن

در مقدمه بحث، دو آیه از سوره مبارکه آل عمران قرائت می‌شود که محور این دو آیه، «عَهْدِ اللَّهِ» است. «عَهْدِ اللَّهِ» در این دو آیه به دلیل دیگر آیات قرآن، به ویژه آیات مربوط به ابراهیم علیه السلام، توحید، نبوت، کتاب‌الله و امامت است. قرآن مجید «يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» است و برای همین، قرائت همه آیاتی که «عَهْدِ اللَّهِ» را تفسیر می‌کند، طول می‌کشد.

خداوند درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱ وقتی ابراهیم علیه السلام به عالی‌ترین درجات کمال، رشد و ارزش‌ها رسید و از هر آزمایشی که برای او پیش آمد، سربلند بیرون آمد. آزمایشاتی که ابراهیم علیه السلام برای عملش فقط تسلیم بود. یک جا دارد که ابراهیم علیه السلام شکر می‌کند به خاطر اینکه خدا در ایام کهن‌سالی به او فرزند داد. فرزندی مانند اسماعیل علیه السلام به او عطا شد که قلب ابراهیم علیه السلام از این نعمت و عطای خدا پر از شادی بود. وقتی اسماعیل چهارده‌ساله شد، چنان‌که در قرآن آمده، خدا به ابراهیم علیه السلام دستور داد که او را ذبح کن.

به‌راستی اگر ما بودیم، چه کار می‌کردیم؟! شاید از یک میلیارد آدم مؤمن، فقط یک نفر قبول می‌شد. شاید هم هر مؤمنی به پروردگار می‌گفت: این دیگر چه دستوری است که

۱. بقره: ۱۲۴.

بچه‌ام را با دست خودم سر ببرم؟! ابراهیم علیه السلام تسلیم این حکم شد و بچه‌اش را برای ذبح برد. در حقیقت، خدا باطن ابراهیم علیه السلام را می‌دید که نمی‌خواهد این کار را با بی‌میلی انجام بدهد. او مشتاقانه، عاشقانه و برای انجام طاعت خدا می‌خواهد اسماعیل را ذبح کند. از همین رو، پروردگار عالم ذبح دیگری را به جای اسماعیل قرار داد و فرمود: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»^۱ در آیه دیگری هم اعلام کرد: «إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۲ یعنی ذبح شدن اسماعیل را قبول کردم و تو انجام دادی. در روایات داریم: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۳ «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»^۴ «إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۵ اسماعیل علیه السلام ذبح نشد و قرآن مجید می‌گوید که او را ذبح شده پذیرفتم.

بعد از گذراندن این آزمایشات سخت و سنگین الهی، پروردگار به او فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» مقام امامت بر کل انسان‌ها را تا قیامت به تو داده‌ام. بعد ابراهیم علیه السلام به پروردگار گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» این مقام را به بچه‌هایم هم می‌دهی؟ پروردگار نیز فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ستمکاران روزگار از این مقام و ارزش‌های این مقام محروم هستند.

بهشتِ لقا، پاداش پایبندی به عهد پروردگار

پس قرآن مجید عهد را امامت، نبوت و توحید تام می‌داند. حالا دو آیه را بشنوید که در سوره آل عمران است. خدا در آیه نخست می‌فرماید: «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ»^۶ آری! کسی که به عهد پروردگار، یعنی به توحید، نبوت، امامت، ولایت اهل بیت و قرآن پایبند باشد و

۱. صافات: ۱۰۷.

۲. صافات: ۱۰۵.

۳. امالی شیخ طوسی، ص ۱۸، ح ۱۲۷۴.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۸۴.

۵. المحاسن، ج ۱، ص ۴۰۹.

۶. آل عمران: ۷۶.



این پابندی را تا لحظه آخر عمر حفظ کند. برای اهلش که شما الحمد لله اهلش هستید، بهشت لقا، وصال و حضور وجود دارد. این «وَأَتَّقِي» به «بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ» می خورد؛ یعنی این عهد خدا را در هر شرایطی، هر سختی، هر رنج و مرارتی حفظ بکند.

یاران ابی عبدالله علیه السلام، مدرّسین حفظ «عهد الله»

این ۷۲ نفر مدرّس حفظ «عهد الله» هستند. بعضی از این ۷۲ نفر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند؛ بعضی ها نیز بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمدند و زمان امیرالمؤمنین علیه السلام را درک کرده بودند؛ بعضی ها هم زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام را درک کردند. شما تاریخ بنی امیه را بخوانید؛ کاری در این عالم نبود که بنی امیه برای ریشه کن کردن مکتب اهل بیت علیهم السلام انجام ندهد! کافی بود فقط یک گزارش به بنی امیه بدهند که فلان خانواده اسم بچه شان را علی گذاشته اند، همه را می گشتند. بنی امیه برای نابود کردن دینداران، تشویق، زمینه شهوات و تهدیدهای سخت را به بازار آوردند؛ ولی این ۷۲ نفر، آنهایی که زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیده بودند، بعد را دیده بودند، زمان اوایل امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا آمدند تا خودشان را به کربلا رساندند، انواع بلاها در زندگی شان موج زد و با این حال، وفادار به عهد الله بودند.

این قدر نباید سست بود که اگر یک موج سختی، بلا، تحریم، بیماری یا نداری حمله کرد، مرا بشکند! اصحاب می گویند: انواع اسلحه ها بدنمان را تغییر داد؛ چشم، دست، پهلوی، دهان و سینه مان را زد. اسلحه ها تمام بدن ما را قطعه قطعه کرد، ولی ارزش های ما تغییر نکرد و پابند، وفادار و عمل کننده ماندیم. امام زمان علیه السلام برخورد اصحاب را با ابی عبدالله علیه السلام در شب عاشورا تعریف می کنند؛ امام برخلاف همه انبیا و ائمه، روی اجازه ای که از خدا داشتند، حدودهای مغرب (هنوز اذان نگفته بودند و هوا در حال تاریک شدن بود) به اصحاب فرمودند: یاران من! فردا این دشمن با شخص من کار دارد و با شما کاری ندارد. راه باز است، آنهایی که زن و بچه هایشان در کوفه، بصره و مدینه منتظرشان هستند، بیعتم را از شما برداشتم.

این «بیعتم را برداشتم» کوه را از جا می‌کند! یعنی اگر مرا در دست این گرگ‌ها تنها گذاشتید و رفتید، هیچ گرفتاری‌ای در روز قیامت برایتان نخواهد بود و پیغمبر هم به شما نمی‌گوید چرا حسین مرا تنها رها کردید و رفتید. این معنی «بیعتم را از شما برداشتم» بود. تمام قیدوبندها رفت و آزادی کامل برای اصحاب آمد که ابی عبدالله علیه السلام را رها کنند و بروند. زن و بچه، داماد و نوه شیرین داشتند! یکی از آنها بلند شد و گفت: یابن رسول الله! اگر من دست مرا بگیرند و در تمام دره‌ها، خارستان‌ها، پستی‌ها تا نوک کوه‌ها، مرا با پای برهنه پیاده بدوانند تا تمام جغرافیای دویدن تمام بشود؛ من باز هم با تمام وجود می‌گویم حسین را می‌خواهم. کجا بروم! بیعت را هم برداشته‌ای، اما من جایی نمی‌روم. سپس حبیب بلند شد و گفت: حسین جان! بعد از تو؛ یک پلک چشم به هم‌زدن هم بر ما حرام است و آن یک پلک‌زدن را هم نمی‌توانیم در قیامت به پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب بدهیم. ما جایی نمی‌رویم!

این وفا، پایبندی و حفظ عهد است. «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ» دو تا مطلب در آیه است: هم پایبندی و هم نگه‌داشتن این پایبندی. آنهایی که مثل شما این‌گونه هستند؛ به نظر تان تملق می‌گویم؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: بر صورت متملقین خاک بپاشید. من تملق نمی‌گویم، بلکه حقیقت را می‌گویم. شما چند سال است به ابی عبدالله علیه السلام وفادار هستید؟ آن سالی که وفادار نبودید، چه زمانی بوده است؟ شما برای شرکت در مجالس، وقتی هوا گرم بوده، به کولر، آب خنک، چای و غذا عادت داشتید؛ اما در این دو سال، گرما و تابش آفتاب مستقیم را تحمل کرده‌اید. به‌راستی اگر وفاداری این نیست، پس وفاداری چیست؟ شما به خودش، فرهنگش، مطالبش و به گریه بر او وفادار هستید. شما چشمتان، قدمتان و بدنتان را وقف کرده‌اید. مگر شما افرادی نیستید که ۱۵۰۰ سال بعد از حادثه، دوسه روز به اول محرم مانده، به مادر یا خانمتان می‌گویید لباس مشکی‌هایم حاضر است؟! این وفاداری و حفظ وفاداری است.

نتیجه وفاداری به عهد پروردگار

نتیجه این پایبندی و نگهداری پایبندی چیست؟ نتیجه‌اش در قرآن، این سند الهی است: «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» من عاشق این‌گونه مردم هستم. این اعلام خداست

که می‌فرماید من عاشق وفاداران و آنهایی هستم که وفاداری‌شان را از همه خطرات حفظ می‌کنند.

سرانجام پیمان‌شکنان عهد پروردگار

فضای آیه بعدی، دوزخ، جهنم، وحشت و ترس است. خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾^۱ آنهایی که پیمان‌ها و عهدهای من و حتی سوگندهای خودشان را که گاهی سوگند خوردند و گفتند ما وفادار هستیم، به اندکی از مال دنیا فروختند؛ وقتی به آنها گفتند صندلی و پول به شما می‌دهیم و زمینه شهوات را برایتان ارزان یا مفت فراهم می‌کنیم، شما وفاداری‌تان و قسم‌هایی را که پای خدا خوردید، بشکنید و بی‌وفایی کنید. «أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» در عالم بعد هیچ بهره‌ای ندارند. وضعشان در عالم بعد چه می‌شود؟ خدا در سوره جن می‌فرماید: ﴿فَكَانُوا جَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۲ هیزم دوزخ هستند و به درد هیچ چیز دیگری نمی‌خورند.

اما دنباله آیه چه وحشتناک است! قرآن می‌فرماید: «وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» با اینها ابداً طرف سخن نمی‌شود. حالا در قیامت بایستند و یک میلیارد بار با گریه بگویند یارب یارب! اوضاع ما بد است، اینجا جهنم است؛ اما خدا جوابی نمی‌دهد. این قدر «یا الله» و «یارب» بگو تا نفست دربیاید! آنها ارزش و قیمتی ندارند که با آنها حرف بزنم. «وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یک نگاه رحمت هم به آنها نمی‌کنم. «وَلَا يُرَكِّبُهُمْ» حتی برای پرونده‌شان هم تصفیه حساب نمی‌دهم.

اما بندگان هستند که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی پرونده‌شان را در قیامت می‌بینند، به پروردگار می‌گویند پرونده برای ماست؟ خطاب می‌رسد: بله برای شماست. اینها می‌گویند ما لغزش‌ها و گناهانی در جوانی، میان‌سالی و پیری مان داشته‌ایم؛ اما هیچ کدام از آنها در این

۱. آل عمران: ۷۷.

۲. جن: ۱۵.

پرونده نیست! خطاب می‌رسد: آن وقتی که گناه می‌کردی و لذت می‌بردی، آبرویت را نبردم. الآن که قیامت است و تو لیاقت بخشش داشتی. حالا به تعبیر من، عمری به دنبال علی علیه السلام، زهرا علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام دویدی و گریه کردی، خرج کردی و زحمت کشیدی. الآن که گرفتار هستی و تنها، پرونده‌ات را رو کنم؟! وقتی تو را از قبر زنده بیرون آوردم، کل گناهان گذشته‌ات را از پرونده‌ات پاک کردم. خداوند به شما تصفیه حساب می‌دهد؛ اما به عهدشکنان و پیمان‌شکنان تصفیه حساب نمی‌دهد و پایان آیه هم می‌فرماید: «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» عذاب دردناکی برای آنها خواهد بود.

رحمت پروردگار در دادگاه قیامت

برادران! خیلی‌ها در قیامت گیر می‌کنند و چون لیاقت دارند، خدا این‌قدر به آنها آسان می‌گیرد! امام ششم می‌فرماید: بنده‌ای را در دادگاه قیامت می‌آورند و به پروردگار عرض می‌کنند: چیزی ندارد که مایه نجاتش باشد. چه کار کنیم؟ خود پروردگار خطاب می‌کند: بنده من! نگاهی به پرونده‌ات در این شصت‌هفتاد سال عمرت در دنیا بکن، ببین چیزی داری؟ فکر بکن و ببین چیزی در همه عمرت داری؟ چیزی داشته، اما زور ندارد که نجاتش بدهد! فکر می‌کند و می‌گوید: خدایا! شرمنده هستم. عملی ندارم که به تو ارائه بدهم؛ ولی روزی بنده مؤمن تو می‌خواست نماز بخواند، آب نداشت که وضو بگیرد و من آب داشتم. به من گفت: من می‌خواهم صورت در خانه محبوبم روی خاک بگذارم؛ به اندازه یک وضو به من آب می‌دهی؟ گفتم: آری، این آب برای تو باشد. خطاب می‌رسد: ملائکه! آن بنده مرا که این فرد به او آب داده، بیاورید.

اصلاً خدا عشق می‌کند که با خوبان حرف بزند! در روایات داریم که حضرت می‌فرمایند: وقتی بنده مؤمن را دفن می‌کنند و لحد می‌چینند، قبر انگار به صورت پنجره مشبکی می‌شود و روح میّت خانمش، بچه‌اش، دامادش، عروسش، رفیق‌ها و همسایه‌هایش را می‌بیند که به قبر پشت کرده‌اند و تندتند می‌روند. اینجا خطاب می‌رسد: بنده من! تنهایت گذاشتند و رفتند؟ هیچ‌کس نماند؟! مبادا ناراحت بشوی، خودم تا قیامت مونس تو هستم.



خدا عشق می‌کند که با بنده‌های خوبش حرف بزند. حالا یک حرف‌زدنش را در دنیا با شما می‌گوییم؛ البته اگر برسم و این مقدمه تمام بشود.

وقتی این بنده را می‌آورند، خدا می‌فرماید: بنده من! این راست می‌گویی که روزی او یک ظرف آب داشته، تو می‌خواستی نماز بخوانی و آب نداشتی، به او گفته‌ای که به من آب بده تا وضو بگیرم؟ این یک شهادت به حق و درست است. عرض می‌کند: محبوب من! می‌دانی من عاشق نماز بودم، اما آب نداشتم و دغدغه داشتم که نمازم را سریع بخوانم. این شخص آب داشت. به او گفتم، به من آب داد. به این آدمی که کم دارد، خطاب می‌رسد: «أَدْخُلْ جَنَّتِي» به بهشت برو! این تصفیه حساب و «يُزَكِّيهِمْ» است.

سخن پروردگار با بندگان دل‌داده و وابسته

حالا به اصل مطلب برسیم و شما به این آیه سوره حدید عنایت کنید. کسانی که به پروردگار وابسته هستند؛ البته وابستگی‌ها هم مختلف است: یک وابستگی پیغمبر ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ، ائمه علیهم‌السلام، صدیقه کبری ﷺ و انبیای خداست. یک وابستگی هم وابستگی ماست. یک نفر وابستگی‌اش با یک کابل هزار ولت، یک نفر هم وابستگی‌اش با یک کابل ۲۲۰ ولت و یک نفر هم وابستگی‌اش با یک کابل صد ولت است. ما هم بالاخره وابسته هستیم که کابل وابستگی هر کدام از ما به منبع نور، یک کابل به اندازه استعدادمان است. این وابستگی‌ها خیلی عجیب است! امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمایند: همه درها را به روی خودتان نبندید و یک در برای روز مبادا باز بگذارید. ما دری از دل به‌سوی خدا داریم. شاعر می‌گوید:

نادیده و نشناخته ای قافله‌سالار ما نیز دلی همراه این قافله کردیم

این وابستگی باعث شده است که خدا شما را لایق بداند و با شما حرف بزند. این خطاب چقدر عاشقانه است! پروردگار می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که به من وابسته هستید. ایمان یعنی پیوند و به فرموده امام هشتم، یعنی گره. ای کسانی که دلتان به من

گره دارد، مرا می‌خواهید و به من بستگی دارید؛ اگر دو کار انجام بدهید، سه عکس‌العمل به شما نشان می‌دهم. کار خدا همیشه اضافه‌تر از ماست. شصت سال بنده باش، تو را به بهشت می‌برم که **«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»**^۱ این اضافه‌تر است، همچنین **«وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»**^۲ این اضافه‌تر. بندگان من، بندگان وابسته و دلدادگان من، گره‌داران قلبتان به عشق من! دو کار انجام بدهید، من سه عکس‌العمل نشان می‌دهم.

الف) حفظ تقوا در هر شرایطی

«اتَّقُوا اللَّهَ»^۳ این وابستگی را تا آخر عمر نگه دارید. این **«اتَّقُوا اللَّهَ»** به **«آمَنُوا»** در اول آیه می‌خورد. این دلدادگی و گره‌داشتن قلبتان به من را در هر شرایطی حفظ کنید.

ب) اطاعت از پیامبر من

«وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ» که در دل ایمان به خداست. محققین از مفسرین درباره **«وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ»** در اینجا می‌گویند: یعنی مطیع پیغمبر من باشید، او را سرمشق زندگی‌تان قرار بدهید و تا آخر عمرتان با او باشید. پروردگار همین دو کار را می‌خواهد: **«اتَّقُوا اللَّهَ وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ»** ایمان به من را حفظ کنید و از پیغمبر من اطاعت کنید و او را سرمشق قرار بدهید.

عشق اهل بیت به رفع مشکل مشکل‌داران

پیغمبر صلی الله علیه و آله چقدر به مشکل‌داران مالی عشق می‌ورزیدند! حضرت می‌فرمودند: خدا در شب معراج به من گفت: حبیب من! عاشق این تهی‌دستان، بیچارگان و اینهایی باش که در به رویشان بسته است، زن و بچه دارند و درآمدشان کم شده است یا نمی‌توانند کار بکنند و آبرو دارند. با آنها بنشین و رفت‌وآمد کن. همچنین به خانه‌هایشان برو و آنها را نوازش

۱. جن: ۲۳؛ احزاب: ۶۵

۲. شوری: ۲۶؛ فاطر: ۳۰

۳. حدید: ۲۸

کن. چقدر دوستشان داشت! الآن این افراد هم در مستأجرها خیلی زیاد هستند. آنهایی که واقعاً به پول نیازی ندارند، به عشق پیغمبر ﷺ و ابی عبدالله ع، به مستأجرهایشان بگویند اجاره‌ات دوسه ماه عقب افتاده است؛ اگر نمی‌توانی اجاره ما را بدهی، یک سال اجاره نده. من تو را می‌شناسم و می‌دانم مال مردم‌خور نیستی. من می‌خواهم دل پیغمبر ﷺ را شاد و خدا را از خودم راضی کنم.

پیرمرد عرب بیابان‌گردی که هیچ خبری از اوضاع نداشت، وقتی می‌خواست از کربلا رد شود، دید چه آدم‌های نورانی‌ای اینجا هستند. پیش ابی عبدالله ع آمد و گفت: من فقیر و مستحق، اما آبرومند هستم. هنوز جنگ شروع نشده بود. امام یک چادر شب لباس، جنس و پول پُر کردند و به او دادند. یک‌خرده سنگین بود، پیرمرد نمی‌توانست بلند کند و روی کولش بگذارد. ابی عبدالله ع زیر بار رفتند، آن را بلند کردند و گفتند: پیرمرد! اگر کار دست ما بود، خیلی به تو عطا می‌کردیم. پیرمرد اصلاً نپرسید که تو چه کسی هستی و چرا در این بیابانی؟ اینجا چه خبر است!

همچنین حضرت ردایی داشتند که نوشته‌اند چهارهزار درهم قیمتش بود. لحظه رفتن به میدان به خواهرشان فرمودند: آن ردای یمنی مرا بیاور که بیوشم و به میدان بروم. با اینکه هوا گرم بود و زره بر تن داشتند، زره را درآوردند و آن را پوشیدند. بعد به خواهر فرمودند: اینهایی که به کربلا آمده‌اند، به امیدی آمده‌اند و من دلم نمی‌خواهد بعد از کشته‌شدنم، چیزی را که از بدن من غارت می‌کنند، قیمتی نداشته باشد؛ باید قیمتی باشد که بفروشند و گوشه‌ای از زندگی‌شان را تأمین کنند.

ما نیز می‌توانیم به مستأجرها بگوییم که یک سال دیگر اجاره مرا شروع کن و این یک سال را نمی‌خواهم.

سه سرمایه الهی در انتظار متقین و مؤمنین

خداوند در قرآن می‌فرماید: اگر این دو کار، یعنی تقوا و حفظ ایمان و سرمشق قراردادن پیغمبر ﷺ را انجام بدهیم، سه سرمایه به شما می‌دهم:

الف) دو بهره و نصیب از رحمت پروردگار

«يُؤْتِكُمُ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ»^۱ دو بهره و نصیب از رحمت به شما می‌دهم. بعضی‌ها می‌گویند که این دو بهره احتمالاً «أَجْرُهُمْ مَرَّتَيْنِ» باشد و دو بار پاداش می‌دهد. بعضی‌ها نیز می‌گویند: «كَفْلَيْنِ» یعنی پاداش ایمان و عمل صالح. ائمه ما چقدر ما را دلشاد می‌کنند! خدا می‌فرماید که اگر آن ایمان را داشته باشید و حفظ بکنید و پیغمبر را الگو قرار بدهید، دو بهره به شما می‌دهم. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند که «كَفْلَيْنِ» این است: خداوند در قیامت دست شما را در دست امام مجتبی و ابی عبدالله علیه السلام می‌گذارد. این خوب است که ما روز قیامت از قبر دربیاییم، امام حسن علیه السلام بگویند تو لایق هستی دستت را به دست من بدهی؛ ابی عبدالله علیه السلام نیز بگویند یک دستت را هم به دست من بده.

ب) بهره‌مندی از نور خداوند

«وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» یک نورانیت، روشنایی و مشعل در وجودتان قرار می‌دهم که با آن نور بین مردم زندگی بکنید، بین مردم باشید و آلوده نشوید. آن نور به شما کمک می‌کند که بین جامعه باشید و حرام‌خور، ظالم و بی‌دین نشوید.

ج) بخشش گناهان گذشته

«وَيَغْفِرْ لَكُمْ» تمام گذشته‌تان را هم می‌بخشم. بعد خودش را معرفی می‌کند: «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» بنده من! ببین با چه کسی روبه‌رو هستی. من بسیار آمرزنده و مهربان هستم. من یک دستت را در دست امام حسن و یک دستت را در دست ابی عبدالله علیه السلام می‌گذارم.

درگیری ولیدبن عقبه با ابی عبدالله علیه السلام

ولیدبن عقبه خیلی خبیث بود. پدرش هم خبیث‌تر بود. این شخص از طرف بنی‌امیه فرماندار مدینه شد. ابی عبدالله علیه السلام ملک بسیار خوبی در مدینه داشت. باغ و نخلستان آبادی بود که



درآمد خوبی داشت. تمام کارهای مالی ابی عبدالله علیه السلام هم دست قمر بنی هاشم علیهم السلام بود. این حاکم زورگوی اموی مسلک بی‌دین بی‌تقوا، در کوچه به ابی عبدالله علیه السلام گفت: ملکی که می‌گویی برای من است، در حقیقت مال من است. امام فرمودند: این ملک که برای من است! ولید گفت: این ملک آباد برای تو نیست، بلکه برای من است. امام عمامه ولید را از سرش برداشتند و به صورت شال به گردن ولید انداختند، دو طرف شال را گرفتند و یک‌خرده کشیدند. بعد فرمودند: این باغ برای من است. ولید گفت: به تو می‌گویم که برای من است! مروان حکم که داستان را تماشا می‌کرد، گفت: حسین بن علی! کسی را ندیدم که به مقام حکومتی بی‌احترامی کند. خود ولید بن عقبه گفت: ساکت باش حسود! ما با ابی عبدالله درگیری داریم، به تو چه! تو از بردباری من استفاده می‌کنی و تملق می‌گویی! در این هنگام، ابی عبدالله علیه السلام دو طرف عمامه ولید را رها کردند و فرمودند: حالا ملک برای توست. ولید گفت: صد در صد؟! حضرت فرمودند: بله ملک برای توست. یک مرتبه ولید به ابی عبدالله علیه السلام گفت: می‌دانی که من زور می‌گویم و این ملک برای توست؟! از این زورگوها همیشه بوده و الآن هم هست. حضرت فرمودند: آیا اقرار داری که برای من است؟ عرض کرد: بله اقرار می‌کنم. حضرت فرمودند: بایست تا من سندش را به نام تو بنویسم. ملک برای تو باشد. شعر سعدی اینجا جا دارد:

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری
ما از تو نداریم به غیر تو تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است

ما از تو نداریم به غیر تو تمنا

حسین جان! ملک برای تو بود و دشمن هم اقرار کرد؛ اما وقتی می‌خواستی بروی، سند ملک را به نام ولید بن عقبه نوشتی. ما از تو هیچ سندی نمی‌خواهیم! ما از تو چه می‌خواهیم؟ ما از تو نداریم به غیر تو تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است
حسین جان! من راست می‌گویم و خودت می‌دانی که راست می‌گویم. کام ما به تو شیرین و مرگمان به وسیله تو راحت است. ما از برزخ و قیامت‌مان نگرانی نداریم. خودتان از اینها به

ما خبر داده‌اید. شما به ما خبر داده‌اید که پنج نفرتان در وقت مُردنمان می‌آیید. پیغمبر صلی الله علیه و آله به ملک‌الموت سفارش می‌کنند که وقتی می‌خواهی جانش را بگیری، مثل پدر مهربان با او باش. بسیاری از مطالب آیه ماند؛ اگر زنده بمانم و خدا لطف کند، برای جلسه بعد می‌گوییم.

حکایتی شنیدنی از آیت‌الله میلانی

یک عالمی بود که خیلی اهل گریه و اهل حال بود. در حادثه‌ای با من آشنا شد. هفت‌هشت سالی با او آشنا بودم و رفت‌وآمد داشتم تا از دنیا رفت. ایشان از شاگردان مرحوم آیت‌الله‌العظمی میلانی بود. الله‌اکبر از ابی‌عبدالله علیه السلام! ایشان می‌گفت: روزی آیت‌الله میلانی به من گفت وقتی به منبر می‌روی، بین جوان‌ها دقت بکن و ببین چه کسانی گریه می‌کنند؛ چهل نفر از آنها را انتخاب کن و به خانه من بیاور. من نمی‌دانستم ایشان برای چه کاری می‌خواهد! چهل جوان را انتخاب کردم و به ایشان خبر دادم که چهل جوان گریه‌کن آماده هستند. گفت با خودت بیاور.

جوان‌ها را آوردم و هر چهل نفر در اتاق بیرونی نشستند. ایشان گفت: بگو اینها تک‌تک داخل بیایند. خودش هم تنها بود. من هم با این جوان‌ها نشسته بودم. جوان اول رفت، وقتی بیرون آمد، مثل ابر بهار اشک می‌ریخت. خدایا! در این اتاق چه اتفاقی می‌افتد؟ دومی رفت. سومی رفت. بیست تا از این جوان‌ها داخل رفتند و وقتی بیرون آمدند، مثل مادر داغ‌دیده گریه می‌کردند. من واقعاً دلم دیگر طاقت نیاورد! هنوز جوان بیستمی داخل اتاق نشسته بود و جوان بیست‌ویکمی می‌خواست داخل برود، در را باز کردم و داخل اتاق رفتم. آقای میلانی به این جوان که روبه‌رویش نشسته بود، گفت: تو برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه می‌کنی؟ جوان گفت: بله آقا. گفت: تو حسین علیه السلام را دوست داری؟ جوان گفت: بله آقا. گفت: تو عاشق ابی‌عبدالله هستی و گریه داری؛ بارک‌الله! این جوان شروع به گریه می‌کرد و تا اشکش می‌ریخت، آقای میلانی به سرعت کفنش را برمی‌داشت و به اشک‌ها می‌مالید، دم دستش می‌گذاشت و می‌گفت نفری بعدی داخل بیاید.



به آقای میلانی عرض کردم: شما مرجع تقلید هستید و به خیلی‌ها اجازهٔ اجتهاد داده‌اید که حقشان هم بود. برای چه این کار را می‌کنید؟ مگر پیش خدا کم دارید؟ ایشان گفت: کم ندارم، بلکه چیزی ندارم! برای همین، فکر کردم بهترین سرمایه‌ای که می‌توانم برای خدا ببرم، این است که چهل گریه‌کن جلوی من گریه کنند و کفنم را به اشک چشم آنها بمالم تا روز قیامت به خدا بگویم من کفنم آمیخته با گریهٔ دیگران بر ابی‌عبدالله علیه السلام است.

وقتی ایشان از دنیا رفت، من در اردکان یزد بودم. منبرم که تمام شد، سریع به مشهد رفتم؛ اما به چیزی نرسیدم. ایشان خیلی به من محبت داشت؛ از همین رو به خانه‌شان رفتم که به آقازاده‌شان تسلیت بگویم. آقازاده‌شان خیلی گریه می‌کرد! به او گفتم: آیا در لحظات آخر عمر آقا بالای سرش بودی؟ گفت: بله بودم. گفتم: ممکن است برای من بگویی که چطور می‌مرد؟ ایشان گفت: هوا خیلی گرم بود، ایشان حال نداشت و حرف نمی‌زد و چشمش را باز نمی‌کرد. برای همین، باغی در طبقهٔ اجاره کردیم و ایشان را به آنجا بردیم. روزها رختخوابش را زیر درخت‌ها می‌انداختیم. یک روز ساعت ده صبح بود، دیدیم چشم باز کرد و به من گفت پسر! بیا و روبه‌روی صورت من بنشین. ما این قدر ما خوشحال شدیم و گفتیم الحمدلله، حال این مرد الهی خوب و درست شد. من رفتم و روبه‌رویش نشستم. به من گفت: که روضهٔ وداع ابی‌عبدالله علیه السلام را بخوان. آن وقتی که حضرت می‌رفتند و همه دورش را گرفته بودند. قدیمی‌ها این شعرها را بلد بودند. من روضه را می‌خواندم:

کس ندیده در عالم این چنین گرفتاری شه رود به میدان و زن کند جلوداری^۱

پدرم همین‌طور که به پهنای صورتش اشک می‌ریخت، جان داد.

خدایا! ما هم دوست داریم که در حال گریهٔ بر ابی‌عبدالله علیه السلام بمیریم. این نعمت را نصیب ما هم بکن. ان شاء الله زن و بچه‌مان می‌بینند که ما در حال مُردن گریه می‌کنیم تا همان‌جا بگویند خوش‌به‌حالت، عجب حالی داری!

۱. شعر از میرزا عبدالله خداداد.

کلام آخر؛ عبدالله بن حسن شهید راه امامت

حضرت خیلی به خواهر سفارش کردند که این یتیم را نگه دار و نگذار دنبال من بیاید. یک سالش نشده بود که امام مجتبی علیه السلام شهید شد. همواره در خانه ابی عبدالله علیه السلام بود و همین جوری که بزرگ می شد، به ابی عبدالله علیه السلام عمو نمی گفت، بابا می گفت. دائم در آغوش ابی عبدالله علیه السلام بود. عجیب عاشق ابی عبدالله علیه السلام بود. یتیم را خیلی باید مراعات کرد! زینب کبری علیه السلام هم به ابی عبدالله علیه السلام قول داد که این بچه را نگه می دارد. شما با خیال راحت به میدان برو.

امام رفتند و جنگیدند تا از ذوالجناح در گودال افتاد. شما خیمه ها را دیده اید؛ خیمه گاه مُشْرِف به میدان است. محل جنگ همین جا بود که الآن صحن و حرم شده است. لشکر اینجا بود. عبدالله از خیمه بیرون آمد و از بالای بلندی نگاه کرد، دید عمو در گودال افتاده است. در یک لحظه از دست زینب علیه السلام فرار کرد و دوید. می دوید و مرتب می گفت عمو! دختر امیرالمؤمنین علیه السلام دوید، اما به او نرسید. عبدالله خودش را به گودال رساند. ابی عبدالله علیه السلام دیگر حال و طاقت نداشتند! وقتی نفس می کشیدند، خون بیرون می زد؛ اما در همان حال، بغلشان را باز کردند و فرمودند: عمو جان! بیا بغلم. برای عمو چه شیرین زبانی می کرد! می گفت: عمو! بلند شو تا تو را به خیمه ببرم و به عمه هایم بگویم زخم هایت را دوا بگذارند. در اوج شیرین زبانی، عمر عضدی وارد گودال شد. مأمور بود که سر ابی عبدالله علیه السلام را از بدن جدا بکند. همین که شمشیر کشید، این بچه دستش را بلند کرد و گفت: تو می خواهی عمو را بزنی؟ این بی رحم شمشیر را پایین آورد، دست کودک قطع شد و به پوست گیر کرد. خدا می داند که ابی عبدالله علیه السلام چه حالی شدند! حضرت این بچه را بغل گرفتند. عمر عضدی رها نکرد و موهای بچه را گرفت. ابی عبدالله علیه السلام تنها کاری که کردند، روی خودشان را برگرداندند. وقتی برای یک لحظه برگشتند، دیدند سر بریده بچه بغل دستشان افتاده است.



جلسه ششم

راهنمای قرآن برای رسیدن به

آرامش درونی

مقدمه بحث

بخشی از آیه بسیار مهم سورة مبارکه حدید باقی ماند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كُفُلًا مِّن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.^۱ باور کردن آیه، یقین و دل دادن به آیه، در صورتی که برای خود انسان روشن بشود خدا و قیامت را باور دارد و این باور را از خطرات حفظ می کند؛ همچنین مطیع پیغمبر اکرم ﷺ است و او را سرمشق خودش قرار می دهد تا به سه پاداش عظیم برسد. یک آرامش الهی و طمأنینه درونی به انسان می دهد.

سعادت و شقاوت انسان از مباحث پربحث

پیش از ورود به دنباله آیه «وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»، لازم است مقدمه ای بیان بشود. از زمانی که دانش را به قلم کشیدند و هفت هزار سال پیش از میلاد مسیح عاشق، رشته هایی از دانش را ظهور دادند، دو کلمه «سعادت» و «شقاوت» به کار گرفته شده است. در هر دوره ای، هر مکتبی که اختراع کردند و هر فرهنگی که به وجود آوردند، سعادت و شقاوت را مطرح کردند. حتی مکتب مادی گران که سال ها به وسیله «هیگل» و «مارکس» و با تبلیغات گسترده «لنین» حاکم شد، سعادت و شقاوت را مطرح کرده اند و گفتند

۱. حدید: ۲۸.

سعادت در تحقق جامعۀ بی طبقۀ توحیدی و شقاوت در گروه گروه شدن جامعه است. پانزده قرن قبل، پروردگار هم کلمۀ سعادت و شقاوت را در سورۀ مبارکۀ هود مطرح کرده است.

دیدگاه قرآن در خصوص سعادت و شقاوت

دیدگاه این مکتبها درباره سعادت و شقاوت فرق داشت و تنها مدرسه‌ای که ماهیت، حقیقت و واقعیت سعادت و شقاوت را مطرح کرد، قرآن مجید بود. قرآن می‌گوید: انسان به حقیقت، یا اهل سعادت است یا اهل شقاوت. اگر اهل سعادت باشد، ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ﴾^۱ بهشت پایان کار سعادتمندان است. بهشت کجاست و چه چیزی دارد، در آیات و روایات بیان شده است. کسی هم که به شقاوت دچار بشود، ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ﴾^۲ عاقبتش دوزخ است. این نظر عالمانه، حکیمانه، رحیمانه، عارفانه و کریمانه پروردگار است. خداوندی که انسان را آفریده است، می‌داند که گروهی عاشق سعادت و گروهی نیز اهل شقاوت هستند. علم ازلی و ابدی، کرم ازلی و ابدی، همچنین رحمت ازلی و ابدی او اقتضا داشت که زمینه‌های به وجود آمدن سعادت و شقاوت و تیره‌بختی را برای بندگانش بیان کند تا حجت بر بندگان تمام باشد و فردای قیامت، عذر و بهانه‌ای برای سعیدشدن یا دچارشدن به شقاوت نداشته باشند.

سه زبان بیان زمینه‌های سعادت و شقاوت

خداوند زمینه‌های سعادت و شقاوت را به سه زبان بیان کرده است: زبان نبوت انبیا، زبان کتاب‌های آسمانی و بیانات وجود مقدس خودش در طول نبوت انبیا به عنوان نصیحت و سفارش به انبیا. قرآن می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾^۳ این انبیا به اهل سعادت مژده

۱. هود: ۱۰۸.

۲. هود: ۱۰۶.

۳. نساء: ۱۶۵.

داده و به آنهایی که در مسیر شقاوت هستند، هشدار دادند. همچنین توضیح دادند که چه چیزی شما را به سعادت می‌رساند و چه چیزی شما را دچار شقاوت می‌کند. در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۱ در این آیه نیز می‌خوانیم: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ رحمتش برای جهانیان این بود که به جهانیان بفهماند چه اموری آنها را به سعادت و چه اموری دچار شقاوتشان می‌کند. ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ پیغمبر من برای شما نعمت ویژه است. «مَنَّت» یعنی نعمت، نه اینکه من با کارم می‌خواهم باری روی دوستان بگذارم، مَنَّت سرتان بگذارم و تحقیرتان کنم. نعمت ویژه من است که ﴿إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾ برای رشد عقل شما به او مأموریت داده‌ام آیات تکوین، آیات انفس و آیات تشریع را برای شما بخواند. «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» همچنین با این قرآن و دانش فراوانی که به خودش داده‌ام، تمام طاعات، حسنات، سیئات، خوبی‌ها، زشتی‌ها، بدی‌ها، درستی‌ها و نادرستی‌ها را برای شما بیان و درون شما را از بخل، کینه، حرص، حسد، نظرتنگی، نیت‌های فاسد و افکار پلید پاک کند.

هلاکت، سرانجام نافرمانی از روش‌های سعادت‌مندی

این مجموعه، یعنی نبوت، آیات و حکمت، تمام روش‌های لازم را برای رسیدن به سعادت به شما نشان می‌دهد. اگر کسی به انتخاب و اختیار خودش به این برنامه‌ها پشت کرد، رو به شقاوت می‌رود. طبق سوره هود، روز قیامت هم یک شقی به پروردگار نمی‌گوید تو سبب شقی شدن من بودی. لذا آیه می‌گوید: «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا» آنهایی که خودشان شقی شده‌اند و کسی جز خودشان در شقاوت آنها دخالت نداشته است. اینها در برابر توحید، انبیا،

۱. احزاب: ۴۵-۴۶.

۲. انبیاء: ۱۰۷.

۳. آل عمران: ۱۶۴.

قرآن، ائمه طاهرين علیهم السلام، عالمان واجد شرایط دلسوز و خیرخواه تکبر کرده‌اند، شانه بالا انداخته و سینه‌سپر کرده‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می‌فرماید: «مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ»^۱ آن که مقابل حق سینه‌سپر بکند و «نمی‌خواهم» بگوید، هلاک، شقی، بدبخت و تیره‌بخت شده است.

سه سرمایه خداوند برای اهل تقوا

الف) آشنایی با دو بهره از رحمت پروردگار

آن مردان و زنان و انسان‌هایی که روی دل به خدا کنند و «آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» طاعت خدا و اجتناب از گناهان را نصب‌العین قرار بدهند، «يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» من دو نصیب و بهره از رحمت را به آنها عطا می‌کنم. این دو بهره از رحمت، آشنا کردن آنها با حسن و حسین علیهم السلام، همچنین آشنا کردن آنها با مقام والای ولایت اهل بیت علیهم السلام و پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام است.

ب) زندگی با نور الهی

«وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» نوری برایتان قرار می‌دهم که با این نور زندگی کنید. شما بدون این نور می‌ت هستید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ»^۲ با این نور زنده و متحرک هستید، درست زندگی می‌کنید و من، انبیاء، ائمه و قرآن را می‌شناسید. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ»^۳ شناخت ما در عالم بدون این نور ممکن نیست. شما به آن که نور ندارد، بگو نظرت راجع به علی بن ابی طالب علیه السلام، ابی عبدالله علیه السلام، حضرت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۸.

۲. انعام: ۱۲۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱ و ۲.

مجتبی‌علیه و امام صادق‌علیه چیست، می‌گوید اینها دانشمند هستند. یکی از همین‌ها به‌نام فرید وجدی در مصر ده جلد کتاب نوشته که هر جلدی پانصد صفحه است. وقتی در معرفی شخصیت‌های عالم به امام صادق‌علیه می‌رسد، در نصفه خط فقط می‌نویسد: «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ رَجُلٌ كِيمِيَّيٌّ» این آقا شیمیدان بوده است. کور که نبودی! در چاپخانه‌های کشور خودتان ده جلد «مجمع‌البیان»، ده‌ها جلد «مستدرک» و «وسائل» چاپ شده که اینها هم در برابرت بوده است. چگونه حق را از مردم مصر کتمان کردی که وقتی کتاب پرفروشت را بخوانند، بگویند عجب! این جعفر بن محمد که می‌گویند، شیمی بلد بوده است!

تابش نور الهی بر قلب حر

این نور به شما توحید می‌دهد و شما را زنده می‌کند. این نور نور الهی و فیض‌الله است. این نور همانی است که صبح عاشورا به دل حنین یزید تایید و خدا، پیغمبر ﷺ، امام و توبه را در عرض ده دقیقه شناخت. یکی از سران لشکر عمر سعد می‌گوید: حر را دیدم که کناری در فکر فرو رفته و قیافه‌اش عوض شده است. اگر از من می‌پرسیدند قهرمان‌ترین شخص کیست، می‌گفتم حر است؛ ولی الآن تعجب می‌کنم که چهره‌اش شکسته، رعشه گرفته و رنگش پریده است. جلو دویدم و گفتم چه شده است؟ گفت: اسبم تشنه است. با خودم گفتم غصه اسبش را می‌خورد؛ هوا گرم است و اسب بیچاره هم تشنه. الآن نهیب می‌زنم، به شریعه فرات می‌رود و اسبش را آب می‌دهد. از او کنار کشیدم، دیدم دهانه اسب را به طرف قبله عالم، یعنی قبله واقعی، قبله عبادت و توحید کشید. حر به اسب یک نهیب زد، اسب جهید و با سرعت به خیمه‌های ابی‌عبدالله‌علیه نزدیک شد. ابی‌عبدالله‌علیه کنار خیمه‌ای نشست بود، حر برابر ابی‌عبدالله‌علیه پیاده شد.

حر برابر ابی‌عبدالله‌علیه پیاده شد و ایستاد؛ تو چرا سینه‌سپر کرده‌ای که امام حسین‌علیه هم یک دانشمند است؟! اگر به عراق بروید، این تابلو همه‌جا هست. فرمایش ملکوتی شهید بزرگ، آیت‌الله محمدباقر صدر که دل‌پرنوری داشت. «إِنَّ الْحُسَيْنَ هُوَ الْإِسْلَامُ كُلُّهُ» تمام

دین خدا حسین علیه السلام است. دین خدا چیست؟ دین خدا، توحید، نبوت و قرآن است. این آدم نورانی می‌گوید: حسین علیه السلام توحید است. حسین علیه السلام جلوه همه انبیا و کتاب‌های آسمانی است. حسین علیه السلام مجسمه قرآن است. «إِنَّ الْخُسَيْنَ هُوَ الْإِسْلَامُ كُلُّهُ» این نور الهی است که اسمش فیض است. حالا فلاسفه می‌گویند فیض اقدس و فیض مقدس؛ یعنی جلوه وجود، جلوه هستی و جلوه حقیقت که به تناسب ظرفیت ما در دلمان تابید و خدایی، نبوتی و حسینی شدیم. این گریه ما برای همان جلوه فیض و نور است. مولانا می‌گوید:

گریه بر هر درد بی‌درمان دواست چشم گریان چشمه فیض خداست^۱
این نور نور فیض و معرفت است. در روایات داریم: «أَلْعَلُّ نُوْرٌ يَقْدِفُهُ اللّٰهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»^۲ این نور، خدایی است و خدا هر کس را لایق ببیند، نور حکمت و علم را در قلبش برافروخته می‌کند. آنگاه قلب چراغدان الهی می‌شود. این نور نور عشق و محبت است.

معرفی ماهیت نور در آیات و ادعیه

چند آیه هم راجع به نور گوش بدهید؛ این بحث‌ها آدم را دیوانه می‌کند! من گاهی روزها اختیار از دستم می‌رود؛ انگار نمی‌فهمم که چه می‌گویم. همه هم قرآن و روایات است. «اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳ خدا نور همه آفرینش است و ما هم جزئی از آفرینش هستیم. اگر لایق باشیم، این نور در قلب ما فروزان می‌شود.
«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»^۴ یعنی قرآن.
«خَلَقَكُمْ اللَّهُ نُورًا»^۵ یعنی ائمه طاهرين علیهم السلام.

۱. شعر از مولانا.

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۶.

۳. نور: ۳۵.

۴. مائده: ۱۵.

۵. فرازی از زیارت جامعه کبیره.



«أَشْهَدُ أَنْكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ»^۱ یعنی ابی عبد الله علیه السلام.
«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲ شما که مرا باور کردید، به کمکتان آمدم
و از تاریکی‌های جهل، رذایل و پستی در آوردم و به‌سوی نور حرکت‌تان دادم.
این هم از این بخش آیه که می‌فرماید: «وَيَجْعَلْ لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»^۳.

ج) آمرزش گناهان و پاکی پرونده

«وَيَغْفِرْ لَكُمْ» حالا که وارد نورتان کرده‌ام و وارد نور شده‌اید، دیگر شایسته نیست گناهان
و آلودگی‌هایتان در پرونده شما بماند که این گناهان لحظه مرگ گریبانتان را بگیرد و داد
بکشید: «رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»^۴ خدایا! ما را نبر و سر اول جاده
تکلیف برگردان تا مؤمن بشویم.

برای اینکه به این گرفتاری دچار نشوید و وقتی وارد برزخ بشوید، «يا نُورَ الْمُسْتَوْحِشِينَ
فِي الظُّلُمِ»^۵ دچار ظلمت نشوید و در قیامت گیر نکنید؛ برای شما چه کار می‌کنم؟ با این
ایمان، تقوا و اسوه قراردادن پیغمبر، «يَغْفِرْ لَكُمْ» همه گناهانتان را می‌بخشم؛ دیگر من به
نگو که چند گناه خیلی بزرگ دارم. این بی‌ادبی است! «يَغْفِرْ لَكُمْ» را فقط بشنو. چه کار
کردم، چه می‌شود و این گناه مرا کجا گیر می‌اندازد، فضولی در برابر اکرم‌الاکرمین و
ارحم‌الراحمین است. خدا خودش اعلام می‌کند: «يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»^۶.

در این گناهان، گناهان مالی بین ما و مردم می‌ماند. گناهان مالی منظورم ربا، دزدی،
غصب، رشوه و... نیست. زمین، خانه یا جنسی خریده‌ای و پولش را نداده‌ای. همین که

۱. فرازی از زیارت وارث.

۲. بقره: ۲۵۷.

۳. حدید: ۲۸.

۴. مؤمنون، ۹۹-۱۰۰.

۵. فرازی از دعای کمیل.

۶. صف: ۱۲.



پول آن را پردازی، این هم بخشیده می‌شود. حالا اگر به حق بدهکار شده باشم؛ فرش، زمین یا جنسی خریدم یا معاملاتی کردم و کارم نگرفت، چرخ نچرخید و نتوانستم پول طلبکارها را بدهم. نشد که نشد و من مُردم. مؤمن به بن‌بست نمی‌خورد! امام صادق علیه السلام می‌فرمایند (از این روایت‌ها کم نیست): خدا در روز قیامت می‌فرماید طلبکارهای این آدم جلو بیایند. یک دفعه بیست نفر طلبکار می‌آیند. بدهکار که آنجا پولی ندارد. بدهکار یک کفن داشته که آن‌هم پوسیده و دیگر چیزی ندارد. خدا به طلبکارها می‌گوید: شما در پرونده‌تان گناه دارید؟ عرض می‌کنند: بله داریم، خیلی هم داریم! خطاب می‌رسد: این بدهکار را ببخشید، من هم شما را ببخشم. مؤمن هرگز گیر نمی‌کند!

آمزش و مهربانی، اخلاقی الهی

«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» من بسیار آمرزنده و مهربان هستم. این جمله آخر آیه، دل آدم را عجیب شاد می‌کند! از نظر ادبی، «غفور» صیغهٔ مبالغه است. رحیم هم همین‌طور یا صفت شبیهه است. من خدایی هستم بسیار آمرزنده و مهربان. پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد سر جنازه عمویشان آمدند، دیدند دماغ، لب‌ها و انگشت‌های دست و پایش را بریده‌اند، چشمش را درآورده‌اند، پهلوی عمو را دریده‌اند و جگر سیاهش را درآورده‌اند، تکه‌تکه به بند کشیدند و به گردن یک زن بدکاره انداختند که مادر معاویه بود. تا امروز هم ثابت نشده که پدر معاویه چه کسی بوده؛ چون همسر ابوسفیان با همه بوده است. حق بوده که پسرش قاتل ابی عبدالله علیه السلام بشود؛ چون این پدر و پسر هفت‌جوش نجس بودند.

حضرت خیلی گریه کردند! وقتی گفتند که خواهرش می‌آید، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هرچه علف و گون است، سریع بیاورید و بدن را بپوشانید که خواهر نبیند. خواهر آمد، گفت: نمی‌توانم صورت برادرم را ببینم؟ گفتند: نه نمی‌شود. گفت: بدنش را ببینم؟ گفتند: نه نمی‌شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله به عمه‌شان، خواهر حمزه علیه السلام فرمودند: شما به مدینه برگرد. وقتی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به مدینه آمدند، خیلی ناراحت بودند. به حضرت گفتند: چرا ناراحت



هستید؟ فرمودند: عمویم گریه‌کن ندارد. خبر به خانم‌های مدینه رسید، جلسه عزا می‌گرفتند و خود پیغمبر ﷺ هم گاهی بعد از آخر منبرشان روضه می‌خواندند. چهار پنج سال گذشت. قاتل که هم بدن را قطعه‌قطعه کرده و هم کشته بود، نامه‌ای از مکه به پیغمبر ﷺ نوشت و گفت: من می‌خواهم به مدینه بیایم و مسلمان بشوم. من کافر و بت‌پرست بودم، نمی‌فهمیدم؛ عمویت را کشتم و مثله کردم. پیغمبر ﷺ نامه را خواندند. در جواب نامه کمی درنگ داشتند که جبرئیل نازل شد و گفت: خدا می‌فرماید جواب بدهید که بیاید.

باز آ باز آ هر آنچه هستی، باز آ گر کافر و گبر و بت‌پرستی، باز آ
این درگاه ما درگاه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی، باز آ^۱

ویژگی‌های شیعه در کلام پروردگار

کتاب خیلی مهمی داریم که اگر این کتاب نبود، عالمان دین (عالمان دین را می‌گوییم، من که روضه‌خوان هستم) لنگ بودند. این کتاب، «مجمع‌البحرین» نام دارد و نویسنده‌اش، فخرالدین طریحی، انسان عالم، فقیه، ادیب و زاهدی است. وی تربیت‌کننده شاگردان بزرگی مثل علامه مجلسی است. ایشان در جلد دوم کتابش، صفحه ۱۸۶ نوشته‌اند: «فی حدیث مُنَاجَاةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ قَالَ» این همان معنی «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۲ است که راه سعادت چیست؟ در مناجات موسی علیه السلام است: «يَا رَبِّ، لِمَ فَضَّلْتَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ» به چه دلیل امت پیغمبر اسلام را بر تمام امت‌ها برتری دادی؟ یک چیزی باید باشد که خودت مدام می‌گویی این امت از همه امت‌ها بالاتر و بهتر هستند. «فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَضَّلْتُهُمْ لِعَشْرِ خِصَالٍ» به خاطر ده ویژگی که در آنهاست، من آنها را بر همه امت‌ها برتری داده‌ام. موسی علیه السلام گفت: «وَمَا تِلْكَ الْخِصَالُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا حَتَّى أَمَرَ

۱. شعر از ابوسعید ابی‌الخیر.

۲. جمعه: ۲.

بَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْمَلُونَهَا» این ده ویژگی چیست که من هم به بنی اسرائیل بگویم انجام بدهند؟ این رده بندی برای خود پروردگار است:

«الصَّلَاةُ» اولین ویژگی شان نماز است. عزیزانم! در سوره مدثر است که وقتی بهشتیان از دوزخیان می پرسند چه چیزی شما را به جهنم کشاند؛ اولین پاسخی که می دهند، این است: «لَمْ تَكُنْ مِنَ الْمُصَلِّينَ»^۱ ما اهل نماز نبودیم. ظهر عاشورا چهارهزار تیرانداز آماده تیرباران بودند، اما ابی عبدالله علیه السلام با هجده نفر برای نماز ایستادند. گرسنه، تشنه و داغ دیده بودند، اما به نماز ایستادند.

«وَالزَّكَاةُ» بخیل در این امت نیست و دست به جیب هستند.

«وَالصَّوْمُ» اهل روزه هستند.

«وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ وَالْجُمُعَةُ وَالْجَمَاعَةُ» این امت نماز جمعه و نماز جماعت دارند.

«وَالْقُرْآنُ وَالْعِلْمُ» قرآن و دانایی دارند. موسی! بنی اسرائیل نمی توانند به خیلی از اینها عمل کنند. من به اینها قرآن، نماز جمعه، نماز جماعت، جهاد و حج نداده ام؛ چون لیاقتش را نداشتند. «وَالْعَاشُورَاءُ» موسی! دهمین چیزی که به این امت داده ام، عاشورا است. اینجا دیگر برای خود من صددرصد یقین است که این امت، یعنی شیعه. در حقیقت، این ده فضیلت با واقعیتش، ویژه شیعه است؛ وگرنه دومیلیارد مسلمان هست. اگر وقت داشتید و به کشورهای اهل سنت می رفتید، می دیدید بهترین زمان عروسی شان از شب اول محرم است تا روز عاشورا. در زیارت عاشورا می خوانیم: «وَهَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زَيْدٍ وَ آلُ مَرْوَانَ يَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ». خداوند عاشورا را به چه کسی داده است؟ خوشحال هستید؟ خدا با شما چه کار کرده است!

روز عاشورا، روز گریه بندگان مؤمن

موسی کلیم الله است و همه حرف های خدا را درک کرد، الا همین عاشورا. به خدا گفت: «يَا رَبِّ، وَمَا الْعَاشُورَاءُ» عاشورا چیست؟ خطاب رسید: «الْبُكَاءُ وَالتَّبَاكِيُّ عَلَى سَبْطِ مُحَمَّدٍ،

وَالْمَرْثِيَّةُ وَالْعَزَاءُ عَلَى مُصَيِّبَةِ وَلَدِ الْمُصْطَفَى» عاشورا ایام گریه کردن و اگر چشم گریه ندارد، خود را به صورت گریه کن درآوردن است. روزی وقتی دلک فرعون می‌خواست وارد دربار بشود، دید یک گلیم‌پوش با یک چوب دم دربار ایستاده است. دلک گفت: چه کسی هستی؟ او گفت: پیغمبر خدا هستم و برای هدایت فرعون آمده‌ام. دلک رفت، یک گلیم چوپانی پوشید و با یک چوب‌دستی آمد. صدای موسی عليه السلام را در دربار درمی‌آورد و درباریان از این بازی خیلی خندیدند. وقتی بنا شد فرعونیان غرق بشوند و بنی‌اسرائیل نجات پیدا کنند، همه غرق شدند، الا این دلک. او آزاد از آب بیرون آمد. موسی عليه السلام به خدا عرض کرد: چرا او را غرق نکردی؟ او مرا اذیت کرد! خطاب رسید: موسی! کسی که خودش را شبیه دوستانم درآورده است، عذابش نمی‌کنم؛ اگرچه مخالف دوستانم باشد. خدا نیز فرموده است: عاشورا یعنی گریه کردن و اگر گریه نداری، غصه دار و محزون بشو. دست روی پیشانی‌ات بگذار و خودت را به شکل گریه‌کن‌ها دریاور. عاشورا همچنین وقت خواندن مرثیه و عزاداری بر مصیبت پسر پیغمبر است.

«يَا مُوسَى، مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عَبِيدِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَكَى أَوْ تَبَاكَى وَتَعَزَّى عَلَى وَلَدِ الْمُصْطَفَى» بنده‌ای از بندگان من نیست در زمان عاشورا که گریه کند یا خودش را به صورت گریه‌کن‌ها دریاورد و عزادار بچه‌های پیغمبر باشد؛ «إِلَّا وَكَانَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ثَابِتًا فِيهَا» مگر اینکه بهشت را دائمی به او می‌دهم و می‌گویم غصه بیرون کردند را نخور.

«وَمَا مِنْ عَبْدٍ أَنْفَقَ مِنْ مَالِهِ فِي مَحَبَّةِ ابْنِ بَنَتِ نَبِيِّهِ طَعَامًا وَغَيْرَ ذَلِكَ دِرْهَمًا أَوْ دِينَارًا» موسی! اگر کسی از بندگان من به عشق ابی‌عبدالله با پولش به مردم غذا بدهد یا برای برپا کردن عزا و زمینه‌سازی گریه دینار یا درهمی بدهد، «إِلَّا وَبَارَكْتُ لَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا الدَّرْهَمَ بِسَبْعِينَ دِرْهَمًا» تا وقتی که نمرده است، هفتاد برابرش را برمی‌گردانم. «وَكَانَ مُعَافًى فِي الْجَنَّةِ» در بهشت آزاد است و هر بهشتی که بخواهد، می‌رود. «وَعُفِّرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ» آن که برای حسین من پول می‌دهد، تمام گناهانش را می‌بخشم.

«وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي، مَا مِنْ رَجُلٍ أَوْ امْرَأَةٍ سَأَلَ دَمْعَ عَيْنِيهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَغَيْرِهِ قَطْرَةً وَاحِدَةً، إِلَّا وَكَبْتُ لَهُ أَجْرَ مِئَةِ شَهِيدٍ» به عزت و جلالم! مرد و زنی نیست که عاشورا و غیرعاشورا فقط یک قطره اشک برای حسین من بریزد (نه مثل شما که سیل وار هر روز گریه می کنید)، مگر اینکه ثواب صد شهید در نامه عملش می نویسم.

روضه خوانی پروردگار برای ابی عبدالله علیه السلام و یاران

گریه بر تو چقدر قیمت دارد که همه انبیا، ماهیان دریا، پرندگان، آسمان و زمین، درخت ها، سنگریزه ها، بهشتی ها و کارگردان های جهنم در جهنم زارزار برایت گریه کردند. موسی علیه السلام به کوه طور می رفت که مردی را با رنگ پریده، بدنی ضعیف و رعشه دار دید. مرد به موسی علیه السلام گفت: برای مناجات می روی؟ موسی علیه السلام گفت: آری. آن مرد گفت: من مرتکب گناه بزرگی شده ام. از خدا بخواه مرا ببخشد.

وقتی موسی علیه السلام به طور رسید، به پروردگار گفت: «يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ! أَسْأَلُكَ وَأَنْتَ الْعَالِمُ قَبْلَ نُطْقِي بِهِ» ای پروردگار جهانیان! قبل از اینکه حرف بزنم، تو می دانی که می خواهم چه بگویم. موسی علیه السلام آمرزش این گنهکار را می خواست. خطاب رسید: «مُوسَى! لِمَا تَسْأَلُنِي أُعْطِيكَ وَمَا تُرِيدُ أُبْلِغُكَ» موسی! هرچه بخواهی، به تو عطا می کنم و تو را به آن می رسانم. موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ إِنْ فَلَانًا عَبْدَكَ الْإِسْرَائِيلِي أَذْنِبَ ذَنْبًا وَيَسْأَلُكَ الْعَفْو» می دانی فلان مرد بنی اسرائیلی گفت من گناه بزرگی مرتکب شده ام. از خدا بخواه که مرا ببخشد. خدا به موسی علیه السلام فرمود: «يَا مُوسَى! أَعْفُو عَمَّنِ اسْتَغْفَرَنِي» به آن که برایش از من طلب آمرزش کردی، بگو تو را بخشیدم. هرچه می خواهی، از من بخواه، «إِلَّا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ».

موسی علیه السلام پرسید: «يَا رَبِّ! وَمَنِ الْحُسَيْنِ» حسین کیست؟ پروردگار گفت: «الَّذِي مَرَّ ذِكْرُهُ عَلَيْكَ بِجَانِبِ الطُّورِ» من حسین را یک بار در محل طور برایت یادآوری کرده ام. موسی علیه السلام



گفت: «يَا رَبِّ! وَمَنْ يَقْتُلُهُ» بله یاد کردی و گفתי که او را می‌کشند. چه کسی او را می‌کشد؟ پروردگار گفت: «يَقْتُلُهُ أُمَّةٌ جَدِّهِ الْبَاغِيَةِ الطَّاغِيَةِ فِي أَرْضٍ كَرِبَلَا وَتُنْفَرُ فَرَسَهُ وَتُحْمِحُمُ وَتَصْهَلُ» یاغی‌گران طغیانگر او را در سرزمین کربلا می‌کشند. وقتی از اسب می‌افتد، ذوالجناح رم می‌کند و صدا در گلویش می‌پیچد و شدید شیبه می‌کشد. خدا عجب روضه‌ای خوانده است! «وَتَقُولُ فِي صَهْلِهَا: الظَّالِمَةُ الظَّالِمَةَ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بَنَاتٍ نَبِيَّهَا».

موسی! «فَيَقْنِي عَلَى الرَّمَالِ مِنْ غَيْرِ غُسْلٍ وَلَا كَفْنٍ» او را می‌کشند، اما دفن نمی‌کنند. بدنش روی ریگ‌های بیابان می‌افتد و کسی او را غسل و کفن نمی‌کند. خدا می‌داند شهید غسل ندارد؛ معنی جمله این است که هیچ‌کس دستش نمی‌رسد خون‌هایش را بشورد. پیراهنش که کفنش است، آن را هم غارت می‌کنند و می‌برند. «وَيَنْهَبُ رَحْلَهُ» همه‌چیزش را غارت می‌کنند. «وَيُسْأَلُ نِسَاؤُهُ فِي الْبُلْدَانِ» زنان و دخترانش را اسیر می‌کنند و شهر به شهر در معرض دید مردم قرار می‌دهند. «وَيُقْتَلُ نَاصِرُهُ» همه یارانش را سر می‌برند. «وَتُشْهَرُ رُؤُوسُهُمْ مَعَ رَأْسِهِ عَلَى أَطْرَافِ الرَّمَاكِ» سر خودش و یارانش را به نیزه‌ها می‌بندند. خدا نمی‌گوید روی نیزه می‌زنند، بلکه می‌گوید: «عَلَى أَطْرَافِ الرَّمَاكِ» این سرهای بریده را به نیزه‌ها می‌بندند.

«يَا مُوسَى! صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ» موسی! کار تشنگی اینها به جایی می‌رسد که جلوی چشمش بچه‌هایش از تشنگی می‌میرند.

«وَكَبِيرُهُمْ جُلْدُهُ مُنْكَمِشٌ» همه دیده‌اید که وقتی ماهی را در ماهی‌تابه سرخ می‌کنند، پوست آن جمع و برشته می‌شود. پوست بدن همه اینها از تشنگی برشته می‌شود.

«يَسْتَعِيثُونَ وَ لَا نَاصِرَ وَيَسْتَجِيرُونَ وَلَا خَافِرَ» لحظات آخر، حسین من مدام ناله می‌زند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» کسی هست مرا حمایت کند؟ اما هیچ‌کس نیست.

اینجا دیگر مسئله شما مطرح است. «أَعْلَمُ أَنَّهُ مَنْ بَكَى أَوْ أَبَكَى أَوْ تَبَاكَى فِي مُصِيبِهِ الْحُسَيْنِ حُرِّمَتْ جَسَدُهُ عَلَى النَّارِ وَ وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» موسی! می‌دانم چه کسی برای حسین من گریه می‌کند، چه کسی برای حسین من می‌گریاند و چه کسی خودش را برای حسین من به شکل گریه‌کن‌ها درمی‌آورد. آتش جهنم را به همه اینها حرام کرده‌ام.

کلام آخر؛ ترس کودکان ابی عبدالله علیه السلام در حمله به خیمه‌ها

غروب عاشورا تشنگی خیلی به زن‌ها، دخترها و بچه‌ها فشار آورد؛ از طرفی هم در این اوج تشنگی لشکر حمله کرد. دور خیمه‌ها خندق کنده بودند که مردم نتوانند در خیمه‌ها بریزند و ابی عبدالله علیه السلام گفته بودند یک راه باریک بگذارید که بتوانیم رفت‌وآمد کنیم. نزدیک چندصد اسب‌سوار با تیر و نیزه و شمشیر به خیمه‌ها حمله کردند. وقتی بچه‌ها می‌خواستند فرار بکنند، در این باریکه گیر کردند، زیر دست و پای اسب‌ها رفتند و در حال تشنگی جان دادند. آتش که خوابید و مردم رفتند، زین‌العابدین علیه السلام فرمودند: این بچه‌ها را از این جاده باریک بیرون بیاورید تا من نمازشان را بخوانم. آب نبود که غسلشان بدهند. پارچه هم نبود که کفنشان کنند. به زین‌العابدین علیه السلام گفتند: جنازه بچه‌ها را همین‌جا می‌چینیم، فردا صبح دفن کنید. حضرت فرمود: نه! می‌ترسم روی بدن‌هایشان اسب بتازاند.

جلسہ، مقم

اہل بیت علیہم السلام، خواصان دریای

حکمت و معرفت الہی

کنکاشی پیرامون دو لغت در قرآن

دو لغت در کتاب خدا، قرآن مجید به کار گرفته شده که یکی لغت «غوص» و یکی هم لغت «خوض» است.

الف) کلمه غوص

کلمه غوص در رابطه با یکی از شئون حکومت حضرت سلیمان علیه السلام به کار گرفته شده و علتش هم این است که محل حکومت سلیمان علیه السلام به دریا نزدیک بود. پروردگار عالم می‌فرماید: چهره‌های قدرتمندی بودند که «يَغُوصُونَ»^۱ برای سلیمان در دریا غواصی می‌کردند. عناصر و اشیای باارزش را از دریا برای سلیمان صید می‌کردند و سلیمان هم محصول صید را هزینه پروردگار می‌کرد.

سلیمان علیه السلام با اینکه حکومتش بی‌نظیر بود (انبیا سلطنت و سلطه به مردم نداشتند، بلکه حکومت داشتند و حکومتشان هم مستقیماً از سوی پروردگار عالم بود) و انواع قدرتمندان الهی مسلک که عاشق ریاست، صندلی و سلطه بر مردم نبودند، در کنار او بودند؛ مثلاً خدا درباره یکی از قدرتمندان حکومتش که اسمش در قرآن نیامده، ولی در کتاب‌ها آمده که نامش آصف بن برخیا بوده، می‌فرماید: این انسان بخشی از علم کتاب را داشته است. وقتی سلیمان علیه السلام گفت چه کسی می‌تواند تخت ملکه صبا را (نزدیک دوهزار کیلومتر از محل

۱. انبیاء: ۸۲



حکومت سلیمان دور بوده) بیاورد، صریح قرآن است که وی با انرژی بسیار قوی این بخش از علم کتاب، عرض کرد: من پیش از آنکه پلک بالایی چشمتان به پلک پایینی برسد، تخت را می آورم.

تواضع سلیمان نبی علیه السلام در برابر پروردگار

سلیمان علیه السلام همان لحظه دید که تخت در گوشه بارگاه حاضر شد. ایشان هم نگفت عجب قدرتمند هستم و عجب قدرتمندی وزارت مرا به دوش دارد! اینها دروغ، یاوه و حرفهای پوچ و بی معنایی است که بوی کبر، غرور، پستی و نامردی می دهد. قرآن می گوید وقتی تخت را دید، به تخت اشاره کرد و گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»^۱ این کار احسان پروردگار من است. در حقیقت، هیچ کاری دست هیچ کس نیست! کلمه من در «من کارهایتان را انجام می دهم»، «من این زمینه را ایجاد می کنم» یا «من ناامیدی ها را به امید تبدیل می کنم»، نشان می دهد که این حرفها دروغ است.

این قدرتمندان الهی مسلک بودند که هیچ جریانی در آنها تأثیر منفی نمی گذاشت و کارگردان حکومت هم سلیمان علیه السلام بود. حال ببینید خودش چقدر شگفت آور است! خودش روزها در کنار حاکمیتش، زنبیل می بافت و بعد از ظهر زنبیلها را در ظرفی می ریخت، در کوچه ها دوره گردی می کرد و می فروخت تا نان زن و بچه اش را تأمین بکند. برای یک بار از بیت المال ملت به عنوان اینکه حاکم هستم، جان می کنم و زحمت می کشم، چیزی برنداشت. همچنین با لباس مبدل به کل منطقه هم سرکشی داشت تا کسی او را نشناسد و جلویش دولا و راست بشود یا در رفت و آمدش، هزینه سنگینی به ملت تحمیل بشود. با لباس مبدل می گشت و وقت نماز به معبدی می رفت، قاتی مردم خدا را عبادت می کرد. گاهی که بغل دستی هایش می دیدند این چه آدم باوقار، بامحبت و دوست داشتنی ای است، به او می گفتند اسم شما چیست و اهل کجا هستی، ایشان می فرمود: «أَنَا مُسْكِينٌ مِنَ الْمَسَاكِينِ» من هم تهی دست و فقیری از طایفه تهی دستان و فقیران هستم. سرمایه اینها فقط خدا بود و به هیچ چیزی دلخوش نبودند.



این از لغت «غوص» که مضارع آن در سوره نمل، «يَغْوصُونَ» آمده است؛ اینها برای یافتن اشیای قیمتی در دریا فرو می‌رفتند. حالا یک شرح الهی، عرفانی و باحال در چند دقیقه راجع به غوص، شناگری و فرو رفتن در دریا برایتان عرض می‌کنم؛ البته اگر خدا بخواهد و مهلت بدهد. ما نمی‌دانیم چه می‌شود! یک‌مرتبه پروردگاره قلب می‌گوید دیگر حرکت نکن؛ نوبتش تمام شده است، باید به این طرف بیاید و حساب‌های دوره عمرش را به ما بدهد.

گر بماندیم زنده، بردوزیم جامه‌ای که از فراق چاک شده
ور بمردیم، عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده^۱

ب) کلمه خوض

«خوض» در قرآن زیادتر از «غوص» به کار رفته و در سوره‌های متعددی آمده است؛ مثلاً در آیه «ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»^۲ حبيب من! حالا که معجزات، قرآن، توحید، را باور نمی‌کنند حلال و حرام را باور نمی‌کنند، دیگر خودت را هزینه اینها نکن و رهایشان کن تا در این لجنزاری فرو بروند که از گناه و معصیت برای خودشان فراهم کرده‌اند. این کلمه در قرآن زیاد آمده است.

حقیقت معنایی لغات «غوص» و «خوض»

این لغات عربی، صیغه مبالغه هم دارند. صیغه مبالغه «غوص» در ایران زیاد استعمال می‌شود و ایام هشت سال مبارزه حق علیه باطل هم زیاد به کار گرفته می‌شد. «غواص» آن بزرگواری است که کار فرو رفتنش در آب زیاد است. صیغه مبالغه «خوض» نیز «خَوَاض» است؛ یعنی آن بازیگر بدطینت، بی‌ایمان، پوک و پوچی که با سر در دریایی سیاه و پر از لجن برای صید فرومی‌رود. دریایی که «خَنَاس»، «وسواس»، ماهواره‌های ضد خدا، شیاطین و شیطان‌صفت‌ها روبه‌رویش قرار داده‌اند، غواصی می‌کند و در این دریا فرو می‌رود.

۱. شعر از شیخ بهایی.

۲. انعام: ۹۱.

چه چیزی برای خودش از دریا صید می‌کند؟ زنا، ربا، رشوه، غصب، ظلم، ستمکاری، بدکرداری، بداخلاقی، بدعملی و حرص صید می‌کند و اینها نتیجه فرورفتن این فرورفتگان در دریای سیاه خناسان شرقی و غربی است.

هیزم دوزخ، سرانجام فروروندگان در لجنزار گناه

حالا ببینید قرآن مجید در حق اینها چه می‌گوید! قرآن می‌فرماید: «ذَرُّهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» آنچه این بازیگران بدبخت و تهی از ارزش‌ها برای خودشان صید می‌کنند، همین آلودگی‌ها، گناهان کبیره، مسائل ضد انسانیت و ضد ارزش است. نهایت کارشان نیز «فَكَانُوا فِي جَهَنَّمَ حَطَبًا»^۱ این است که هیزم دوزخ می‌شوند. اگر خدا بخواهد اینها را به بهشت برسد، اعضا و جوارحشان انرژی استفاده کردن از نعمت‌های بهشت را ندارند و چاره‌ای نیست جز اینکه به جهنم بروند. بهشتی‌ها که شماها باشید، روز قیامت به جهنمی‌ها رو می‌کنید و از آنها می‌پرسید: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ»^۲ چه علتی شما را به جهنم کشید؟ یک جواب آنها به شما این است: «كُنَّا نَحْوُ حُوضٍ مَعَ الْخَائِضِينَ»^۳ همه اوقات برای ما فرقی نداشت؛ فرقی نداشت که ماه رمضان، محرم و صفر، فاطمیه، زمان بدون قید و آزاد است، ما با فروروندگان در لجنزار گناهان فرو می‌رفتیم.

مؤمنین، غرق در نور الهی

بحث اینها تمام شد. من دیگر ادامه ندهم که روحمان را تاریک و کسل می‌کند. ما گروه دیگری هستیم که پروردگار عالم ما را غرق در نور خودش، اولیائش، نبوت، امامت، قرآن، فهم، عمل صالح و اخلاق حسنه کرده است. این نور در وقت مردن برای ما آشکارتر می‌شود و برزخمان را روشن می‌کند. در قیامت هم، خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «يَوْمَ

۱. جن: ۱۵.

۲. مدثر: ۴۲.

۳. مدثر: ۴۵.



تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ^۱ مرد و زن مؤمن، نورشان در قیامت پیشاپیش آنها حرکت می‌کند. خدا دیگر نمی‌گوید نور من، نور قرآن و نور علم، بلکه می‌گوید این نور ملک خودشان و نور ایمانشان است. «بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» آنگاه که غرق در این نور هستند، صدای خدا را می‌شنوند که می‌گوید: تمام بهشت‌ها مژده باد به شما که در این بهشت‌ها دائم و جاوید هستید و این کامیابی بزرگی است.

ما چون غرق در نور هستیم و خدا را هم در حد ظرفیتمان شاکر هستیم، وقتی حرف‌های آنها را می‌زنیم، کسل و تاریک می‌شویم. اگر هم به ما اجازه داده‌اند که حرف آنها را بزنیم، یاد داده‌اند چطور حرف بزنیم که تاریک نشویم و با حرف‌زدنمان نور بیشتری جذب بکنیم. بله، حرف بزن: «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ» یا «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَاسُفِيَّانَ وَ مُعَوِيَّةَ وَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبَدِينَ». اگر هم می‌خواهی حرف آنها را بزنی، جوری یادت می‌دهم حرف بزنی که نور و روشنایی برایت بیارد. شخصی به امام صادق (ع) گفت: من اگر صلوات بفرستم، ثوابش در این عالم بیشتر است یا دشمنان شما را لعنت کنم؟ فرمودند: دشمنان ما را لعنت کن؛ چراکه اینها در حق ما از ظلم و ستم کم نگذاشتند.^۲

۱. حدید: ۱۲.

۲. امارةالولاية، ص ۵۱؛ تعلیقه شفاءالصدور، ج ۲، ص ۴۸؛ وفورالآثر، ص ۹۱: «جَاءَ رَجُلٌ خِيَاطُ بَقْمِصِينَ إِلَى الْإِمَامِ الصَّادِقِ وَقَالَ: عِنْدَ مَا كُنْتُ أَخِيطُ أَحَدَ الْقَمِصِينَ كُنْتُ أَصْلِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ غَدَمَا أَخِيطُ الْآخَرَ كُنْتُ أَلْعَنُ أَعْدَاءَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَيُّ الْقَمِصِينَ تَخْتَارُهُ؟ فَاخْتَارَ الْإِمَامُ صَادِقُ الْقَمِصِ الَّذِي كَانَ الْخِيَاطُ يَلْعَنُ أَعْدَاءَهُمْ، فَقَالَ: إِنِّي أَحَبُّ هَذَا الْقَمِصِ أَكْثَرَ؛ مَرَدٌ خِيَاطِي دُو پیراهن نزد امام صادق (ع) آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستادم و هنگام دوختن دیگری، بر دشمنان محمد و آل محمد (ع) لعن می‌فرستادم. شما کدام یک را اختیار می‌کنید؟ امام صادق (ع) پیراهنی را که با ذکر لعن دوخته شده بود، انتخاب کرده و فرمودند: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم».

آدم اگر این جوری حرف بزند، نور می آید. غیبت، تهمت و ناسزا تاریکی می آورد؛ ولی اگر حرف اینها را مطابق دستور خدا، انبیا و ائمه بزنید، جذب نور می کند.

غواصان حکمت و معرفت در آیات قرآن

اما قرآن در خصوص «غواص» چه می گوید؟

گروهی غواص هستند که در هر زمانی هم بوده اند. اینها استاد غواصی هستند که در دریای حکمت، دین، معرفت، عقل، فطرت و حقیقت غواصی می کنند و این گوهرها را به دست می آورند. خداوند اینها را نام گذاری هم کرده است: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ﴾^۱ شخصی به حضرت می گوید: این لؤلؤ و مرجان ظاهرش است؟ می فرمایند: نه! آیات هفتاد باطن دارد که یک باطنش این است. «يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ» از این دریاها لؤلؤ و مرجان کشف می کنند که لؤلؤ امام مجتبی علیه السلام و مرجان هم ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. اینان غواصی می کنند و نماز، روزه، خدمت به خلق، رحمت، عشق و محبت صید می کنند و رضایت الله را می یابند.

قرآن چه آیه ای درباره این نوع غواصان دارد! در قرآن داریم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُ مَا عَمِلُوا جَنَاتُ عَدْنٍ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَوَرَّضُوا عَنْهُمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾^۲ اینها نتیجه این غواصی است. تمام لحظات عمرشان در دریای الهی فرومی روند. چه چیزی درمی آورند و چقدر فهمشان بالاست! شخصی با گردن کج خدمت ابی عبدالله علیه السلام آمد و گفت: مشکل دارم. حضرت به خادمشان فرمودند: هرچه داریم، به او بده. وقتی این مرد پول ها را گرفت، یک گوشه نشست و شروع به شمردن کرد. خادم از کوره در رفت و گفت: ابی عبدالله علیه السلام به تو پول

۱. رحمن: ۱۹-۲۲.

۲. بینه: ۷-۸.



داد، بردار و برو! مگر طلبکار هستی که می‌شمری؟ ابی‌عبدالله (علیه السلام) فرمودند: طلبکار است؛ چون آبرویش را به من داد. او از من طلب دارد. آبرویش را هزینه کرد و دردش را به من گفت. بله که طلب دارد! بگذار بشمارد.

تاکنون چقدر آبرو، پول و اشک هزینه ابی‌عبدالله (علیه السلام) کرده‌ایم؟ این باعث نمی‌شود که اگر قیامت دو فرشته به ما بگویند کنار بیا، ابی‌عبدالله (علیه السلام) بگویند او از من طلبکار است. کجا کنار بیاید؟ ما باید بدهی‌اش را بپردازیم. فرشتگان می‌گویند: طلبکار است؟ حضرت هم می‌فرمایند: بله طلبکار است.

سه کار خیر در نظر فرشتگان

هر کار خیر، عبادت، حرف خوب، محبت، عشق و مهری، نتیجه غواصی خودتان در قلبتان، ایمانتان و رابطه‌تان با پروردگار مهربان عالم است. سه کار خیر برایتان بگویم؛ جبرئیل می‌گوید: «يَا مُحَمَّدُ، لَوْ كَانَتْ عِبَادَتُنَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَعَمِلْنَا ثَلَاثَ خِصَالٍ»^۱ اگر عبادت ما فرشتگان روی زمین بود، سه کار می‌کردیم:

الف) رسیدگی به حال گرفتاران و تهی‌دستان

«إِغَاثَةُ أَصْحَابِ الْعِيَالِ» به داد تهی‌دستان می‌رسیدیم؛ یعنی رسیدگی به داد مردم هم عبادت است. اگر در این تعطیلی‌ها، سختی‌ها و بیکاری‌ها برای من امکان داشته باشد که به مستأجرم بگویم محرم است، به گل روی ابی‌عبدالله، قمر بنی‌هاشم، علی‌اصغر و علی‌اکبر (علیهم السلام)، یک سال اجاره‌ام را نمی‌خواهم. این رسیدگی به گرفتار است.

ب) پرده‌پوشی بر گناهان دیگران

«وَسَرِّ الدُّنُوبِ» پرده‌پوشی روی گناهان کسانی می‌کردیم که از گناهانشان خبردار می‌شدیم.

۱. تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۳۹ و ۶۵.

ج) آب دادن به تشنگان

«سَقَى الْمَاءَ لِلْمُسْلِمِينَ» تشنه‌ها را آب می‌دادیم. آب‌دهی و سقایی هم عبادت است. کار سقایی آب، اولین بار در این جهان هستی کار خدا بوده که به خورشید فرموده بتاب، به آب گفته بخار شو، به بخار گفته بالا بیا و سرد شو. به این بخار سردشده هم گفته ابر شو، به ابر هم گفته است به همه جای کره زمین آب بده.

اجر عظیم سیراب کردن تشنه و سقایی در روایات

روایات عجیبی در زمینه آب دادن وارد شده که واقعاً عجیب است!

الف) پاداش به آب‌دهنده

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «فِي الْكِدِّ الْحَارَّةِ أَجْرٌ»^۱ اگر به دست کسی که از تشنگی می‌سوزد، آب بدهی، پاداش دارد. خدا هم پاداشش را می‌دهد.

ب) محبت پروردگار به آب‌دهنده

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّ إِبرَادَ الْكِدِّ الْحَرَاءِ»^۲ خدا عاشق خنک کردن دلی است که از تشنگی آتش گرفته است. به چه کسی آب بدهم؟ دیگر نگفته‌اند به چه کسی! به چه کسی یعنی چه؟! به تشنه آب بده. مرد لات، عرق‌خور و شلوغی در بیابان می‌رفت، دید حیوانی در این گرما از تشنگی لَه‌لَه می‌زند و جان می‌دهد. سطل و چرخ نبود که آب بیاورد. لباس‌هایش را سریع درآورد، همه را به هم گره زد و از میله چاه پایین رفت. کل لباس‌ها را در آب کرد، بعد روی دوشش انداخت و سریع بالا آمد. کنار حیوان نشست و شروع به چلانیدن لباس‌هایش کرد. وقتی حیوان سیراب شد، بلند شد و دُم خودش تکان داد؛ یعنی از تو متشکرم. بعد هم سر به آسمان برداشت؛ یعنی خدایا! از لطف تو هم

۱. کنز العمال، ج ۱۶۰۶۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۰.



تشکر می‌کنم. به پیغمبر زمان خطاب رسید: تو پیش این لات گنهکار برو و بگو پروردگار تمام گناهان گذشته‌ات را به‌خاطر آبی که به این حیوان دادی، بخشید. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!

ج) امان آب‌دهنده در سایه عرش الهی

امام باقر (علیه السلام) در ادامه می‌فرماید: «وَمَنْ سَقَى كَيْدًا حَرَاءً مِنْ بَهِيمَةٍ وَغَيْرِهَا أَظْلَهُ اللَّهُ فِي عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ» کسی که به یک تشنه که از تشنگی می‌سوزد، آب بدهد؛ این تشنه اسب، شتر، گاو و گوسفند است یا غیر از حیوانات است، خدا او را به‌خاطر این آب‌دادنش، فردای قیامت در سایه عرش خودش قرارش می‌دهد و می‌گوید در محشر آفتاب نخوری که تشنه بشوی؛ زیر سایه عرش من بیا.

د) بهترین صدقه

امام ششم (علیه السلام) می‌فرماید: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ إِبرَاضُ الْكَبِدِ الْحَرَى»^۱ سیراب کردن تشنه است.

ه) پاداش پروردگار به آب‌دهنده در قیامت

الله اکبر از این دین! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا سَقَى امْرَأَتَهُ الْمَاءَ أُجِرَ»^۲ اگر مردی در خانه ببیند که زنش تشنه است، او قبل از اینکه خانمش آب بردارد و بخورد، به خانمش آب بدهد؛ پاداشش نزد خدا محفوظ است. خدا او را در قیامت صدا می‌کند و می‌گوید تو به زنت یک لیوان آب داده‌ای، نمی‌خواهم در این قیامت تشنگی بکشی.

و) بخشایش گناهان

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روایت دیگری می‌فرماید: «إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُكَ فَاسْقِ الْمَاءَ عَلَى الْمَاءِ»^۳ اگر حس کردی گناهانت زیاد و برف‌انبار شده، پشت‌سر هم تشنه را آب بده، تمام گناهانت

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۷۲.

۲. کنز العمال، ح ۱۶۳۸۰.

۳. کنز العمال، ح ۱۶۳۷۷.

بخشیده می‌شود. خیلی عجیب است! یک توبه از گناه این نیست که گریه کنی و استغفرالله بگویی، بلکه می‌گوید تشنه را آب بدهی، گناهانت بخشیده می‌شود.

ز) اولین دادگاه در قیامت

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُدْأُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَقَةُ الْمَاءِ»^۱ اولین دادگاهی که در قیامت شروع می‌شود، دادگاه رسیدگی به آب‌دادن است.

ح) ثوابی برابر با آزادی برده و زنده کردن مردگان

امام صادق علیه السلام هم در این باره فرموده‌اند: «مَنْ سَقَى الْمَاءَ فِي مَوْضِعٍ يُوجَدُ فِيهِ الْمَاءُ كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً»^۲ اگر کسی در جایی که آب فراوان است، لیوان را آب کند و به تشنه بدهد؛ مثل آدمی است که یک برده در راه خدا آزاد کرده است. آب هم فراوان است! «وَمَنْ سَقَى الْمَاءَ فِي مَوْضِعٍ لَا يُوجَدُ فِيهِ الْمَاءُ كَانَ كَمَنْ أَحْيَا نَفْسًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» و اگر جایی باشی که آب نباشد و تو آب داشته باشی، به یک تشنه بدهی، ثوابش مانند این است که تمام انسان‌های آفریده‌شده را زنده کرده باشی.

ماجرای امتناع گوسفندان اسماعیل علیه السلام از خوردن آب

به سراغ آب دیگر برویم؛ «أَنَّ إِسْمَاعِيلَ كَانَتْ أَغْنَامُهُ تَرْعَى بِشَطِّ الْفُرَاتِ»^۳ گوسفندهای اسماعیل علیه السلام به کناره رود فرات رسیدند و می‌چریدند که چوپانش گفت: پسر ابراهیم! گوسفندها علف خورده‌اند و سیر شده‌اند. اکنون لب آب آورده‌ام، اما آب نمی‌خورند. اسماعیل علیه السلام گفت: چند روز است که آب نخورده‌اند؟ گفت: از فلان روز تا حالا آب نخورده‌اند و تشنه تشنه هستند. «فَسَأَلَ رَبُّهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ» اسماعیل علیه السلام از پروردگار

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۷۳، ح ۹۶

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۹۶؛ اصول کافی، ج ۴، ص ۵۷؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۳۰-۳۳۱.

۳. عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۰۲، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳، ح ۴۰.



سؤال کرد که چرا گوسفندهای من آب نمی‌خورند؟ «فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ وَ قَالَ يَا إِسْمَاعِيلُ سَلْ عَنْكَ فَإِنَّهَا تُحْيِيكَ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ» خودت از گوسفندها بپرس؛ زبانشان را باز می‌کنم تا جوابت را بدهند که چرا آب نمی‌خورند! «فَقَالَ لَهَا لِمَ لَا تَشْرَبِينَ مِنْ هَذَا الْمَاءِ» اسماعیل (علیه السلام) گفت: گوسفندها! این آب عیبی دارد که نمی‌خورید؟ «فَقَالَتْ بَلَسَانِ فَصِيحٌ قَدْ بَلَغَنَا» با زبان گویا گفتند به ما خبر رسیده است که «أَنَّ وَلَدَكَ الْحُسَيْنَ سَبَطَ مُحَمَّدٌ يُقْتَلُ هُنَا عَطَشَانًا». خورشید، امروز گرم‌تر به ما بتاب که ما حس کنیم در کربلا چه خبر شد! «فَنَحْنُ لَا نَشْرَبُ مِنْ هَذِهِ الْمَشْرَعَةِ حَزَنًا عَلَيْهِ» ما از این آب نمی‌خوریم؛ چون برای ابی‌عبدالله (علیه السلام) غصه داریم، ناراحت و اندوهگین هستیم. این هم یک مسئله آب است.

سفارش اسلام به سیراب کردن تشنه، بدون توجه به دین و مذهب

امام صادق (علیه السلام) بیرون مدینه بودند. هوا خیلی گرم بود. یکی روی زمین افتاده بود و از تشنگی می‌مرد. امام دیدند تا از مرکب پیاده بشوند، مشک بیاورند و آب بدهند، او می‌میرد. به یک نفر که پیاده بود و آب هم دستش بود، فرمودند: در گلوی او کمی آب بریز. این شخص گفت: او مسیحی است! حضرت فرمودند: تو آب بده، به دینش چه کار داری؟

دعای باران امام حسین (علیه السلام) برای کوفیان

من قبلاً دورنمایی از این روایت را چند سال پیش گفته‌ام و حالا می‌خواهم اصلش را بگویم. راوی روایت امام صادق (علیه السلام) هستند. امام صادق (علیه السلام) از پدرشان امام باقر (علیه السلام)، امام باقر (علیه السلام) نیز از زین‌العابدین (علیه السلام) نقل می‌کنند. زین‌العابدین (علیه السلام) در اواخر عمر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو سال داشتند. راوی روایت، سه امام معصوم است. زین‌العابدین (علیه السلام) می‌گویند: مردم کوفه در خانه امیرالمؤمنین آمدند و در زدند. امام بیرون آمدند، مردم به حضرت گفتند: ما بیچاره می‌شویم. امام فرمودند: چه شده است؟ گفتند: باغ‌ها در حال خشک‌شدن و زراعت‌ها در حال نابودشدن است. برای ما دعا کنید.



اسلام می‌گوید اگر باران می‌خواهید، باید حداکثر سه روز پشت‌سر هم، همه لباس‌ها را برعکس بپوشید، با اشک چشم به بیابان بیایید و نماز باران بخوانید. این انرژی نماز در سه روز، برای شما باران می‌آورد؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام دیدند که راه ابی‌عبدالله علیه السلام به خدا میان‌بر است، نماز و بیابان‌رفتن لازم نیست. همان دم در به ابی‌عبدالله علیه السلام فرمودند: حسین من! دعا کن تا باران بیاید. علی علیه السلام بود و خودش دعا نکرد! حضرت دیدند که راه حسین علیه السلام میان‌بر است. ابی‌عبدالله علیه السلام در همان لحظه این‌گونه دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ مُّعْطِیْ الْخَیْرَاتِ، وَ مُنْزِلَ الْبَرَکَاتِ» ای خدایی که خیرات را عطا و برکت‌ها را نازل می‌کنی، «اُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْنَا مِدْرَارًا» از عالم بالا باران پی‌درپی بر ما بفرست. «وَ اسْقِنَا غَیْثًا مِّغْزَارًا وَاسِعًا غَدَقًا مُّجَلَّلًا سَحًّا سَفُوحًا ثَجَاجًا» باران فراوان ببار که کل منطقه را بگیرد. بارانی پُر قطره که کل سطح زمین را پر بکند، پی‌درپی بیاید (نیم‌ساعت نیاید و قطع بشود)، پُر ریزش و تند باشد که صحراها، دره‌ها و رودخانه‌ها را پر بکند.

فدایت شوم! چرا این کار را در کربلا نکردی؟! چون خدا همه شما را تشنه می‌خواست و شما تسلیم خدا بودید. خدا شما را تشنه می‌خواست؛ چون اجری که برای شما ۷۲ نفر گذاشته بود، برای احدی در عالم نگذاشته بود.

دعا تمام شد. دیدند مرد عربی دوان‌دوان از اطراف کوفه می‌آید. وقتی رسید، گفت: حسین جان! آب موج می‌زند، هیچ چاله و رودخانه‌ای نمانده، مگر اینکه آب پر شده است.

ارزش گریه بر امام حسین علیه السلام

روایت تا اینجا تمام است و از این به بعدش برای شماهاست. الآن به فکرتان رسید که کوفی‌ها در دلشان گفتند یک روز بیاید که تلافی کنیم! سید بن طاووس از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: زین‌العابدین علیه السلام چهل سال، شبانه‌روز برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه کردند. برادران و خواهران! نمی‌دانم این گریه چقدر قیمت دارد؟! گریه بر



ابی عبدالله (ع) دو گریه است که قیمتش را هم هیچ کس نمی داند. یکی گریه از خوف خداست و یکی گریه برای ابی عبدالله (ع). نمی دانم این گریه چقدر می ارزد که امام زمان (ع) قسم مؤکد خورده و فرموده اند: «لَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَأُبَكِّينَ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا»^۱ حسین من! والله روز و شب برایت گریه می کنم و کاری هم به اشکم ندارم که تمام بشود. اگر اشکم تمام شود، به جای اشک، خون برایت گریه می کنم. مگر با حسین (ع) چه کار کرده اند که امام زمان (ع) این قدر سوخته است؟!

گریه های بی وقفه امام سجاد (ع) پس از ماجرای کربلا

امام صادق (ع) در ادامه روایت می فرمایند: بعد از کربلا، در این چهل سال، غیر از عید فطر و قربان، تمام روزها روزه بود. وقت افطار که می شد، سفره پهن می کردند و آب و غذا می گذاشتند. زین العابدین (ع) به آب نگاه می کردند، دوازده چهارده ساعت در گرمای مدینه روزه گرفته و تشنه بودند. شما اول افطار خاکشیر یخ مال می خوردید، نفستان درمی آید. حضرت سر سفره به آب نگاه می کردند و می گفتند: «قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَاناً»^۲ پدر مرا با لب تشنه کشتند. وقتی به غذا نگاه می کردند، می گفتند: «قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعاً» پدر مرا با شکم گرسنه سر بردند.

خادمشان می گوید: هر روز برای کشاورزی با امام به صحرا می رفتیم. وقتی به صحرا می رسیدند، سنگ زبری را به عنوان مهر برمی داشتند، پیشانی شان را روی این سنگ زبر می گذاشتند و هزار مرتبه در سجده می گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَاناً وَ تَصَدِيقاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبودِيَّةً وَ رِقّاً»^۳. این ذکر سجده را می گفتند، بعد بلند می شدند و به سنگ درشتی تکیه می دادند، زار می زدند. به ایشان گفتیم: «يَا سَيِّدِي! أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ

۱. فرازی از زیارت ناحیه مقدسه.

۲. لهوف، ص ۲۰۹.

۳. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۳؛ لهوف، ص ۲۰۹.

يَنْقُضِي وَ لِبُكَائِكَ أَنْ يَقِلَّ» آقای من! آیا وقتش نشده است که غصه‌تان کم شود و گریه‌تان بند بیاید؟ چهل سال است که گریه می‌کنید! حضرت فرمودند: «وَيَحْكُ» چه می‌گویی ای غلام! «إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا وَابْنُ نَبِيٍّ» یعقوب فرزند پیغمبر بود و پدرش هم فرزند پیغمبر بود. دوازده پسر داشت که «فَغَيَّبَ اللَّهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ» خدا یک نفرشان را غایب کرد. بچه‌اش را نکشتند، بلکه خدا او را غایب کرد! «فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَ الْهَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ» تمام موهای سر یعقوب سفید، پشت او از غم و غصه خمیده و از گریه زیاد چشمش کور شد. «وَإِنَّهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا» او می‌دانست یوسف زنده است، «وَ أَنَا فَقَدْتُ أَبِي وَ أَخِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَعِي مُقْتُولِينَ» اما من پدرم، برادرم علی‌اکبر، عمویم قمر بنی‌هاشم، بچه شش‌ماهه‌مان و هفده نفر از اهل‌بیت را دیدم که روی خاک افتاده بودند و سر همه را بریدند. «فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَ يَقِلَّ بُكَائِي» چطوری غصه‌ام تمام و گریه‌ام کم بشود؟!

کلام آخر؛ تداوم آتش داغ علی‌اصغر علیه السلام تا روز قیامت

حاج میرزا حسین نوری شاگردان مهمی داشت که یکی از آنها، شیخ عباس قمی بود. ایشان در کتاب «دارالسلام» نوشته است: شخصی خیلی گرفتاری و مشکل داشت. مدام ناله زد، گریه کرد و متوسل شد. در نهایت، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم مکاشفه دید و حضرت به او فرمودند: اگر می‌خواهی گره زندگی‌ات باز بشود، به باب‌الحوائج متوسل بشو. ایشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: منظورتان موسی بن جعفر علیه السلام است؟ حضرت فرمودند: نه، اگرچه موسی بن جعفر علیه السلام باب‌الحوائج است. دوباره گفت: منظور شما قمر بنی‌هاشم علیه السلام است؟ حضرت دوباره فرمودند: نه، اگرچه قمر بنی‌هاشم علیه السلام هم باب‌الحوائج است. آنگاه گفت: دیگر چه باب‌الحوائجی داریم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: علی‌اصغر.

آتش یواش‌یواش سرد می‌شود. کوره‌های آجرپزی، ساخت آهن و میل‌گرد خاموش و خنک می‌شود. آتش خانه، آتش اجاق و آتش گاز خاموش و سرد می‌شود و دیگر هیچ حرارتی



نمی‌دهد. زین العابدین (ع) می‌فرمایند: حرمله آتشی روی دل ما گذاشت که «لَا يَبْرُدُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این خیلی حرف است که ما بعد از مردن هم می‌سوزیم، قیامت هم می‌سوزیم و این آتش سرد نمی‌شود.

روز اربعین که برگشتند، خانم‌های بنی‌اسد دسته‌دسته به دیدن زینب کبری (ع) و حضرت رباب (ع) می‌آمدند. به آنها سفارش می‌کردند که وقتی می‌آید، بچه شیرخواره و بچه کوچک با خودتان نیاورید. نمی‌دانم خبر به خانمی نرسیده بود و بچه شیرخواره‌ای در بغل داشت. او آمد و اتفاقاً بچه شروع به گریه کرد. تا رباب (ع) این بچه را دید، به صورت و سینه‌اش زد. شما می‌گویید زبان گرفت و گفت: اصغر، سینه‌ام شیر دارد مادر!

لحظات آخر ابی‌عبدالله (ع) است و می‌خواهند به میدان بروند. زینب کبری (ع) نفس نفس می‌زد؛ چون این بچه را در تمام خیمه‌ها گرداند تا ببیند آب پیدا می‌شود یا نه! خیمه هیچ خانمی آب نبود. در بغل زینب (ع) بود و سرش روی شانه‌اش افتاده بود. ابی‌عبدالله (ع) وقتی حال بچه را دیدند، فرمودند: بچه را به من بده. اینها با من جنگ دارند، با بچه که جنگ ندارند. بچه را وسط میدان آوردند.

چرا در مقتل «فَذَبِحَ الْوَلَدَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ» دارد؟ چرا ندارد «گلو را زدند»؟ شما وقتی ساعت پنج صبح گل را می‌چینید، گل روی شاخه ایستاده است؛ اما ساعت نه و ده صبح گل برمی‌گردد. ابی‌عبدالله (ع) هم بچه را که بلند کردند، سر بچه روی شانه‌شان افتاد. فقط یک کلمه گفتند: مردم! اگر من گناهکار هستم، این بچه که گناه ندارد. با دقت به او نگاه کنید؛ زبان به لب می‌زند، مثل ماهی که از آب بیرون افتاده است.

امام رو به لشکر حرف می‌زدند، بچه روی دست راست و سرش روی شانه بابا بود. ابی‌عبدالله (ع) یک مرتبه حس کردند که بچه شدید تکان خورد. وقتی برگشتند، دیدند سر بچه روی زمین افتاده است و بچه دست و پا می‌زند. حضرت پیاده شدند. اول سر بریده بچه را برداشتند و زیر بغل گذاشت. بچه سر بریده را هم در یک دستشان گرفتند. حال

عشق به ابی عبدالله علیه السلام، روزی خاص پروردگار به شیعیان

می‌خواهند به خیمه برگردند، اما با مادر چه کار کند؟! بچه است، آدم را می‌سوزاند! بچه دوسه ساله وقتی مریض است، حرف می‌زند و می‌گوید مامان تشنه یا گرسنه هستم. بچه است، آدم را آتش می‌زند!

امام پشت خیمه‌ها آمدند، زینب علیها السلام را صدا زدند و فرمودند: خودم او را نگه دارم یا تو بغلش می‌گیری؟ گفت: نه، به من بده. زینب کبری علیها السلام بچه را گرفت. ابی عبدالله علیه السلام روی زمین نشستند، سرشان را بلند کردند و گفتند: خدایا! به کوچک و بزرگ من رحم نکردند. این بچه را ذخیره قیامت من قرار بده. خاک رمل و نرم بود. ابی عبدالله علیه السلام با دو دستشان یک قبر گندند و بچه را در قبر گذاشتند. وقتی می‌خواست سر بریده را به حلقوم بچه وصل کنند، صدای رباب بلند شد:

مچین خشت لحد تا من بیایم تماشای رخ اصغر نمایم



جلسه هشتم

زندگی استوار و ماندگار در نسخه

جامع پروردگار

نسخه زندگی پروردگار برای جهانیان

کتاب خدا، قرآن مجید، آیه جالبی دارد که می‌فرماید: اگر بخواهید، دوست داشته باشید و میل‌تان باشد که زندگی شما یک زندگی مستقیم باشد و کجی، انحراف و اعوجاج در هیچ جایی از بدنه زندگی‌تان نباشد، برای همه شما یک نسخه قرار داده‌ام. همه شما، یعنی «للعالمین» برای همه جهانیان، نه همه امت. این متن دو تا آیه است که یک خط هم نمی‌شود و کمتر از یک خط است: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ^۱. این نسخه و دستورالعمل، کامل و تام و جامع است و زاویه‌ای از زوایای زندگی را هم از نظر دور نداشته.

نسخه جامع پروردگار، نیازمند توضیح‌دهنده

البته این معنا را چند بار در قرآن مجید بیان کرده است که این نسخه توضیح‌دهنده و بیان‌کننده می‌خواهد. اگر خودتان بخواهید تنها به سراغ این نسخه بروید، چیزی گیرتان نمی‌آید و نسخه در زندگی‌تان معطل می‌ماند. اولین توضیح‌دهنده هم وجود مبارک رسول خداست: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾^۲ از این جمله معلوم می‌شود آنان که زبان اصیل پدر و مادری‌شان قرآن و عربی است، قرآن را نمی‌فهمند. فکر نکنید یک استاد دانشگاه یا یک

۱. تکویر: ۲۷ و ۲۸.

۲. جمعه: ۲؛ آل عمران: ۱۶۴.

آخوند که کاملاً عرب است، نیازی به توضیح‌دهنده قرآن ندارد و می‌فهمد. نه نمی‌فهمد! اگر ملت عرب می‌فهمید، معلم لازم نداشت و تنها در غیرعرب لازم بود. نه عرب قرآن را می‌فهمد و نه غیرعرب. این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که عمق آیات پیش اوست و باید برای مردم بگوید.

خدمت عظیم و حیاتی شیعه به حفظ دین اسلام

خوشبختانه فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله در ده جلد، پانزده جلد و بیست جلد جمع‌آوری شده و مانده است. در این جهت، شیعه حق عظیمی به جهان دارد؛ چون حاکم دوم سقیفه، چنان‌که کتاب‌های خود اهل سنت (از همان اهل سقیفه هستند) نوشته‌اند که وی نوشتن روایات پیغمبر صلی الله علیه و آله را به شدت ممنوع کرد و هر کسی هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت داشت، از او گرفت و در آتش ریخت و خاکستر کرد. آنچه در آن روزگار از پیغمبر صلی الله علیه و آله مانده، قلم امیرالمؤمنین علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام، ابی عبدالله علیه السلام و امثال سلمان، مقداد و ابوذر است. اینها حفظ شد و به بعدی‌ها ارث رسید تا زمان امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام که این دو بزرگوار بیانات پیغمبر صلی الله علیه و آله را دریاوار پخش کردند و مُصَرَّ به نوشتنش شدند. شیعه تا زمان امام عسکری علیه السلام چهارصد کتاب ریشه‌دار و اصولی روایتی داشت. این چهارصد تا در عصر غیبت صغری به چهار کتاب بنیانی منتقل شد و از پراکندگی در آمد و تا الآن به یادگار مانده است. این خدمت حیاتی اهل بیت علیهم السلام و شیعه به توضیحات پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام نسبت به آیات قرآن کریم بود. خدمتی که ارزیابش فقط خداست و ما نمی‌توانیم ارزیابی کنیم که اهل بیت و عالمان شیعه چه خدمت عظیمی کرده‌اند!

حقایق و ظرایف وحی در قلب اهل ذکر

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا لحظه آخر عمرشان قرآن را توضیح دادند. قرآن مجید بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، راهنمایی دیگری برای رجوع به معلمان قرآن کرد و در یک آیه نصفه‌خطی

فرمود: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ همه شما نسبت به دین و قرآن من جاهل هستید. شما ای «لَا تَعْلَمُونَ» ها برای «تَعْلَمُونَ» شدن به اهل ذکر مراجعه کنید، نه به اهل تسبیح اندازها. کلمه «ذکر» در اینجا، یعنی قرآن. قرآن ۵۲ تا اسم دارد که یک اسمش «ذکر» است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾^۲ به اهل ذکر مراجعه کنید، یعنی به آنهایی که کل وحی و حقایق، لطایف، دقایق و ظرایف وحی در قلبشان است.

سلامت همه جانبه زندگی در گرو عمل به سفارش قرآن

ما شیعیان تا حدی به این حرف گوش داده‌ایم، نه به طور کامل! آنهایی که مثل شماها باقی مانده‌اند، زندگی‌شان از سلامت نسبی در کسب و کار، خانواده‌داری، تربیت بچه، عبادت و خدمت به خلق باقی مانده است؛ ولی سلامت در هیچ کدام از زوایای زندگی دومیلیارد امت اسلام وجود ندارد. حاضر هستم با قرآن و روایات پیغمبر ﷺ^۳ ثابت کنم که کل بدنه زندگی این دومیلیارد بیمار است و باید به دکتر بروند؛ اما دکترها، یعنی امیرالمؤمنین ﷺ تا امام عصر ﷺ را قبول ندارند و دکترهای دیگری انتخاب کرده‌اند که خود آن دکترها مغزشان علیل و مریض است. معروفشان چهار تا هستند که اسمشان را نمی‌برم.

ای دارندگان نعمت! قدر نعمت را بدانید و سپاسگزاری کنید؛ چون خطر بزرگی کنار این نعمت قرار دارد و قرآن آن خطر را گوشزد می‌کند. اگر این نعمت را نخواهید، البته نه این که زبانی بگویید ما اهل بیت و امامان و طبیبان را نمی‌خواهیم، بلکه نمی‌خواهیم عملاً نشان بدهید که با این نسخه قرآن و اهل بیت ﷺ زندگی نمی‌کنید، این خطر بزرگ کنار گوشتان است. ﴿إِنْ يَسْأَلْكُمْ عَنْ دِينِكُمْ فَقُولُوا بِالْكِتَابِ الْحَدِيثِ﴾^۴ شما را رها می‌کنم و نسخه را به ملتی می‌دهم که عمل کنند.

۱. نحل: ۴۳.

۲. حجر: ۹.

۳. آنها ائمه ﷺ را قبول ندارند.

۴. ابراهیم: ۱۹.

سه قدم اصولی تا زندگی استوار و ماندگار

به راستی این نسخه چه می‌گوید؟ این مهم است! این نسخه می‌گوید: اگر می‌خواهی زندگی‌ات مستقیم، استوار و باقوام باشد، الی‌الابد ماندگار شود و هم در دنیا مستقیم باشی، هم وقت جان‌دادن، هم در برزخ و هم در قیامت، باید سه تا قدم اصولی و ریشه‌دار برداری:

(الف) معرفت در حد ظرفیت

قدم اول، «معرفت» در حد خودت است. این نسخه توقع بیشتری از ما ندارد و به قول طلبه‌ها، توقع شناخت تفصیلی ندارد. نسخه دعوت نمی‌کند که شناخت باید شناخت ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، رسول الهی صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام باشد. شناخت آنها شناخت تفصیلی است؛ یعنی تمام زوایای همه حقایق را می‌دانند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: معرفت مثل سیل از وجود من سرازیر است. مثل سیل، نه جوی آب و نه رودخانه! هنوز دانشمندان مسلمان و دانشمندان خارجی که با «نهج‌البلاغه» اندکی سروکار دارند، عقلشان در یک‌سوم خطبه اول نهج‌البلاغه لنگ است. وقتی حضرت ساختمان آفرینش را بیان می‌کنند، هنوز این یک‌سوم خطبه جلوتر است از همه دانشمندان روزگار ما که جهان‌شناس هستند؛ یعنی فیزیک و دینامیسم جهان را می‌شناسند. انگار می‌کنی که خدا اول امیرالمؤمنین علیه السلام را آفریده است و بعد به او گفته بغل دست من بنشین. من می‌خواهم آفرینش را به‌وجود بیاورم، نگاه کن و ببین که خلقت را بدون هیچ ابزار، خط‌کش، شاقول، ریسمان و مصالحی به‌وجود می‌آورم. عقل ما حیرت‌زده نمی‌شود که تمام این جهان را بدون مصالح اولیه به‌وجود آورده است؟! یک جا خاک و سنگ و گل و شن و ماسه دپو نبوده که پروردگار با این مصالح آسمان‌ها و زمین را بسازد! هیچ چیزی نبوده که جهان را به‌وجود آورد و پشتوانه خلقت، فقط مشیت است.

پدید آمد جهان‌ها از مشیت یقینی گو مشیت جز علی نیست^۱

۱. شعر از میرزا حبیب‌الله خراسانی.



علی جان! کنار من بنشین و بین جهان را چگونه خلق می‌کنم. علی علیه السلام بعد از میلیاردها سال آفرینش جهان به دنیا آمده و خلقت جهان را در یک سوم این خطبه بیان کرده‌اند. مردم، خانم‌ها، جوان‌ها، دخترها! نعمت علی علیه السلام را قدردانی کنید. علی علیه السلام نه تنها به شما و ما نهج البلاغه، علم و حکمت عطا کرده، بلکه فرزندان مثل امام مجتبی علیه السلام، ابی عبدالله علیه السلام، قمر بنی هاشم علیه السلام و زینب کبری علیه السلام به این جهان عطا کرده است. اگر آنها نبودند، به حقیقت علی قسم، یک ذره نور در کل جهان وجود نداشت. اگر ما نخواهیم، از ما می‌گیرد و به یک ملت دیگر می‌دهد.

قدم اول، معرفت است! بلد هم هست که به یک ملت دیگر بدهد. من در حج واجب طواف می‌کردم. در دور اول، قاتی جمعیت دیدم که یک زمزمه ناب، دل‌سوز و پاک به گوشم می‌خورد. کنار آن کسی که زمزمه می‌کرد، آمدم و دیدم یک سیاه قد کوتاه (بعد معلوم شد) از دورترین کشور آفریقایی است. او هم دور اول طوافش بود و طواف می‌کرد، من هم دور اولم بود. هیچ چیزی هم دستش نیست، آهسته قدم برمی‌دارد، اشک مثل سیل از چشمش می‌ریزد و طوافش را با دعای کمیل امیرالمؤمنین علیه السلام قاتی می‌کند. آنجا نمی‌شد حالش را بپریم و بگویم علی علیه السلام و دعای کمیلش را از کجا می‌شناسی یا این حال را از کجا آورده‌ای؟ این نشان می‌دهد که اگر نخواهیم، به کس دیگری می‌دهد؛ حجاب را نخواهیم، به یک ملت دیگر می‌دهد؛ کسب حلال را نخواهیم، به یک ملت دیگر می‌دهد؛ صداقت را نخواهیم، به یک ملت دیگر می‌دهد. خداوند می‌گوید من دینم و قرآنم را تنها نمی‌گذارم: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ این کار را می‌کنم.

محرم تمام می‌شود و ما از این مجالس می‌پریم؛ اما بعد از این مجالس مهم است که نعمت وجود قرآن و اهل بیت علیهم السلام را با عمل، اخلاق و درست‌کاری مان قدردانی کنیم. دولت هم اگر بخاهد کارهایش حل شود، فقط قرآن و اهل بیت علیهم السلام! هیچ راه دیگری برای حل

مشکلات وجود ندارد. حاضر هستیم با آنها بنشینیم و ثابت کنم که مشکلات قابل حل نیست و ماندگار است. مشکلات فقط با قرآن و اهل بیت علیهم السلام قابل حل است. این مجالس کلید حل مشکلات است. این مجالس شماها را نگه داشته است. شما خودتان خودتان را نگه نداشته‌اید. این گریه‌هاست که کشور را سرپا نگه داشته. شما سرپا نگه نداشته‌اید، به خودتان نبندید!

دو راه برای کسب معرفت

معرفت و شناخت خدا در حد خودم، قدم اول است. حال چطوری بشناسم؟ دو راه دارد که هر دو راه را باید بروم. یک راه این است که به قرآن مراجعه کنم. قرآن نشان می‌دهد خدا کیست. یک راه هم این که گاهی روز و گاهی شب به این جهان نگاهی بیندازم. در قرآن می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱. نتیجه چنین اندیشه‌ای این می‌شود: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» خدایا! ما نمک به حرامی زیاد کرده‌ایم، ما را از جهنم نگه دار.

این معرفت‌الله است! معرفت بعدی، خودشناسی است. من اگر بفهمم چه کسی هستم، به این نتیجه می‌رسم که عبد هستم. من آزاد نیستم که هر کاری دلم می‌خواهد، بکنم. من عبد هستم! این آزادی که غرب به ملت‌های اسلامی هدیه داد، ملت‌های اسلامی را نابود کرد، همه را به جان هم انداخت و فساد را در ملت‌های اسلامی به شدت ریشه‌دار کرد. فکر کنم چه کسی هستم و معبود من کیست! دریابم که عبد هستم و محبوبم پروردگار است. بعد قرآن را بشناسم که کتاب زندگی است و نسخه. همچنین معلم‌های قرآن را بشناسم.

نشانه اهل معرفت در کلام امام رضا علیه السلام

چه موقع معلوم می‌شود که من اهل معرفت هستم؟ آن وقتی که معرفت را به دست آوردم، حس کنم شاد و خوشحال هستم و سبک شده‌ام. حضرت رضا علیه السلام این علامت را داده‌اند و



می‌فرمایند: «إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا»^۱ وقتی کار نیکی می‌کنند، شاد می‌شوند. بالاترین کار نیک هم به فرموده ائمه علیهم‌السلام، به‌دست آوردن معرفت است. شاد از اینکه خدا دارد؛ شاد از اینکه منبع رحمت، مغفرت، فضل، احسان و رزق دارد. شاد از اینکه معلمی مثل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و ائمه و نسخه‌ای مثل قرآن دارد و سر از پا نمی‌شناسد.

من الآن واقعاً تعبیری راجع به مسلم بن عوسجه پیدا نمی‌کنم که بگویم. من می‌ترسم نسبت به مقام با عظمت مسلم بن عوسجه بی‌ادبی کنم! شب عاشورا دیدند که پیرمرد هشتادساله بیرون خیمه حالت رقص دارد. چه موقع این حالت به او دست داد؟ وقتی امام حسین علیه‌السلام گفتند فردا کشته می‌شوی. نه، شما نگرفتید چه شد! دکتر به من می‌گوید احتیاط کن، به زن و بچه‌ام هم می‌گوید هرچه می‌خواهد، به او بدهید. او مردنی است! مرگ مرا خبر نمی‌دهند؛ چون می‌دانند اگر بگویند مردنی هستی، اصلاً همان وقت من می‌میرم. حالا امام حسین علیه‌السلام به او گفته فردا کشته و قطعه‌قطعه می‌شوی، بیرون خیمه آمده و شاد است.

در رقص درآید فلک از زمزمه عشق چونان که شتر بشنود آواز هدی را^۲
مسلم! تو یک دنیا ادب، وقار و اخلاق چه شده به هم ریخته‌ای، بالا و پایین می‌پری و شاد هستی؟ گفت: مگر ندیدی ابی‌عبدالله علیه‌السلام بشارت وصال محبوب را به ما داد! محبوب را شناخته و شاد است. امامش را شناخته و شاد است. قرآن را شناخته و شاد است. چرا بالا و پایین نپرد؟! مسلم می‌گوید نمی‌توانم بالا و پایین نپریم. اصلاً دیوانه شده‌ام!

عشق است که می‌کشاند و بس یار است که می‌کند خدایی
خدایا! رودخانه و جوی آبش را نمی‌خواهیم، شاید به ما بگویی خیلی پرتوقع هستید. همه ما راست می‌گوییم! از آن چیزی که در کام مسلم بن عوسجه ریختی، یک قاشق چای‌خوری هم امروز در کام ما بریز. یک قاشق چای‌خوری، بیشتر هم نه!

۱. مسندالإمام رضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۸۴؛ تحف‌العقول، ج ۱، ص ۴۴۵.

۲. شعر از وحدت کرمانشاهی.

خدایا! خودت به این نمک به حرامی های ما خاتمه بده. ما گناه می کنیم، اما در حال گناه کردن دلمان نمی خواهد گناه کنیم؛ چون گناه در ما ریشه دار شده است. خدایا! ریشه اش را بکن. ما هم بنده تو هستیم و هم گدا.

عشق آمد و از هستی خود بی خبرم کرد دیوانه بودم، عشق تو دیوانه ترم کرد
وصل تو ز فردوس مرا کرد حکایت شب های فراق تو ز دوزخ خبرم کرد
صیاد گزم در قفس انداخت، ننالم فریاد از آن است که بی بال و پرم کرد
مسائل مادی، اجتماعی و مسائل دیگر، ما را در قفس انداخته است.
گفتی که تو را یار طلب کرده صفایی آری اگر هست که آه سحرم کرد^۱
یار ما را طلب کرده، مربوط به ما نیست و به آه و اشکمان مربوط است.

ب) روشنایی چراغ محبت در قلب

گفتیم که قدم اول، «معرفت» است. دومین قدم که قدم برداشتن نمی خواهد، «محبت» است. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «وَالْحُبُّ فَرْغُ الْمَعْرِفَةِ»^۲ وقتی خدا را شناختی که زیبایی بی نهایت است، قرآن را در حد خودت فهمیدی که زیبایی بی نهایت است، اهل بیت علیهم السلام را فهمیدی که زیبایی بی نهایت هستند؛ آنگاه چراغ عشق و محبت در قلبت روشن می شود و گیر می افتی. هر خطری هم بیاید که بخواهد تو را از گیر عشق خدا، اهل بیت و قرآن جدایت کند، نمی تواند. عشق آدم را گیر می اندازد. خوب جایی هم ما را گیر انداخته است! بارک الله و آفرین به عشق که خوب جایی ما را گیر انداخته است. حسین جان! گناه ما سنگین تر از حر است که بخواهی ما را قبول نکنی؟! دو روز دیگر مانده است، دارد دیر می شود.

حسین جان! ما برای بچه ها و نوه هایمان از این اوضاع پرفساد می ترسیم. حسین جان! در عالم برزخ به بچه ها، نوه ها و نسل ما هم دعا کن تا بعد از مردن ما، این پرچم گریه تو را به دوش بکشند و حرکت بدهند.

۱. شعر از ملا احمد نراقی.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۲؛ مصباح الشریعة، ص ۱۲.

حسین جان! واقعاً از مادرت بخواه تا از خدا بخواهد که حداقل در نسل ما گریه‌کن‌ها و امام‌حسینی‌ها، دختر و زن بی‌حجاب به‌وجود نیاید. ما نمی‌دانیم خجالتش را در قیامت به کجا ببریم! گرچه ما مرده‌ایم و تقصیر ما نیست، بالاخره قیامت ممکن است دویست تا بی‌حجاب از دوسه نسل بعد از ما را غَلَم کند و بگوید اینها نسل تو هستند. خجالت و شرمندگی‌اش را چه کار کنیم؟ من که طاقتش را ندارم!

ج) حرکت به سوی معشوق

وقتی محبت بیاید، مسئله سوم خودش ظهور می‌کند که «حرکت» است. عشق کشاننده است! معشوق‌هایی که ما داریم، این عشق ما را به‌طرف معشوق می‌کشاند. این قضیه را می‌دانید، بگوییم؛ اگر نمی‌دانید هم بگوییم. پیغمبر ﷺ با چند نفر نفر از کوچه‌ای می‌رفتند که هفت‌هشت تا بچه بازی می‌کردند. حضرت با یک دنیا عشق و محبت داخل بازی آمدند. پیغمبر ﷺ هرچه آدم دور خودشان جمع کردند، با محبت و عشق بود. قرآن می‌گوید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱ اگر آدم عاشق، مهربان، بارأفت و بامحبتی نبود، یک نفر به‌دنبالت نمی‌آمد.

وقتی حضرت در بازی بچه‌ها آمدند، دست یک بچه را گرفتند و بیرون کشیدند. بعد کنار دیوار نشستند و بچه را روی دامنشان گذاشتند. سر بچه پایین بود و حضرت این کف دست الهی‌شان را روی سر بچه می‌کشیدند و آرام‌آرام اشک می‌ریختند. بعد هم به بچه گفتند: قاتی بچه‌ها برو و بازی‌ات را ادامه بده. وقتی از روی خاک‌ها بلند شدند و هفت‌هشت قدم جلوتر آمدند، صحابه گفتند: او چه کسی بود؟ فرمودند: هم‌بازی حسینم بود.

حسین جان! ما که هم‌بازی‌ات نیستیم. ما کشته‌مرده‌ات هستیم.

صحابه گفتند: بچه‌ها خیلی با هم بازی می‌کنند! فرمودند: من از دور داشتم نگاه می‌کردم. وقتی حسینم می‌دوید (ابی‌عبدالله چهارساله بودند)، این بچه چهارپنج ساله خاک‌های کف پای حسین را برمی‌داشت و به پیشانی و سرش می‌مالید. الآن جبرئیل به من نازل شد و

گفت: آقا! این بچه را می بینی که به دنبال حسینت می دود، خاک کف کفشش را برمی دارد و به سر و صورت و چشمش می مالد؟ خدا می فرماید: این بچه جزء ۷۲ نفر حسینت است.

رفع مشکلات انسان با قدم نهادن در مسیر زندگی الهی

وقتی حوزه معرفت، حوزه محبت و حوزه حرکت را طی کردیم، حالا وارد فضایی می شویم که شخص پروردگار تمام مشکلات دنیا و آخرتمان را حل می کند و هیچ غصه ای نداریم. در شهر نجف به دیدن یکی از مراجع رفتیم. خدمتش گریه زیادی شد. زمانی که بیرون آمدم، فرزندش به من گفت: اربعین به صورت ناشناخته در موکبی رفته بودم که پیاده به کربلا بیایم. کسی دید من آخوند و روحانی هستم، آمد و از من یک مسئله پرسید. مسئله هم این بود که گفت: به ما گفته اند پیاده به کربلا برو؛ ولی من چند منزل که آمدم، تمام کف پا و روی پایم تاول زده است و همه را باندپیچی کرده ام. الآن هم نزدیک کربلا هستیم. آیا پیاده روی من باطل است؟ چون گفته اند پیاده، ولی پاهای من باندپیچی است. من نذر هم کرده بودم که ادای نذر واجب است. آیا پیاده روی من باطل است؟ به او گفتم: نه، درست است. آن آقا می گفت اگر باطل است، برگردم که پاهایم را معالجه کنم و تا اربعین نشده، دوباره بیایم. بعد گفتم حالا نذر کرده ای که پیاده بیایی، با امام حسین علیه السلام چه کار داری؟ گفت: کاری که داشتم، انجام گرفته است و الآن عشق او مرا می برد. من دیگر کاری ندارم! گفتم: با ابی عبدالله علیه السلام چه کار داشتی؟ گفت: پارسال پیاده آمدم و پایم آتش و لاش شده بود. وارد صحن شدم و گفتم حسین جان، بی سواد هستم و نمی دانم چطوری با تو حرف بزنم. زن و بچه می خواهم. یک سرمایه هم برای کار و کسب می خواهم. الآن که خداحافظی کردم و آمدم، خانمم حامله است. ابی عبدالله علیه السلام سرمایه هم به من داد و یک زندگی خوب دارم.

گره گشایی از گرفتاری آدم علیه السلام با توسل به اهل بیت علیهم السلام

چه بسا اگر من در حد خودم وارد حوزه معرفت، محبت و حرکت بشوم، مشکلات به دست خدا و اهل بیت علیهم السلام حل می شود. یکی از کسانی که واقعاً دچار مشکل شده بود، آدم علیه السلام



بود. می‌گویند برای این مشکلش به شدت گریه می‌کرد! آدم علیه السلام مقام قرب و هم‌نشینی با ملائکه را از دست داده بود. از بهشت بیرونش کرده بودند و در این خاک‌وخل‌های دنیا آمده بود. خیلی مشکل داشت، ولی ببینید این آدم در حوزه معرفت، محبت و حرکت قرار گرفته بود و خدا چطوری مشکلش را حل کرد!

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾^۱ آدم کلماتی را از خدا دریافت کرد. «فَتَابَ عَلَيْهِ» خدا به او رو کرد. «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» من بسیار روکننده و با رحمت هستم. آن کلمات چه بود؟ آدم علیه السلام گریه می‌کرد که جبرئیل آمد. خدا کلمات را به جبرئیل آموخت و جبرئیل هم به آدم علیه السلام گفت: آدم! من هرچه می‌گویم، تو هم بگو. «يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ»^۲. شما ببینید پدر متوسل به بچه‌اش می‌شود.

دیگر وقت نیست و دو روز دیگر بیشتر نیستیم؛ وگرنه من توسلات شدید امیرالمؤمنین علیه السلام را به ابی‌عبدالله علیه السلام برای حل مشکلاتش برایتان می‌گفتم. پدر به پسر متوسل می‌شود. علی علیه السلام به حسین علیه السلام متوسل می‌شود. الله اکبر!

مصائب حادثه کربلا از زبان جبرئیل علیه السلام

آدم علیه السلام وقتی کلمه «حسین» را گفت، غصه و اندوه از قلبش مثل آتش دود کشید و اشکش ریخت. بعد گفت: جبرئیل! این پنجمی کیست که دارد مرا می‌کشد؟ دلم آتش است و اشکم می‌ریزد! جبرئیل گفت: آدم! این از فرزندان توست که به مصیبتی گرفتار می‌شود. تمام مصیبت‌ها پیش مصیبت او کوچک است. آدم علیه السلام گفت: جبرئیل چه مصیبتی است که هرچه مصیبت در این عالم اتفاق بیفتد، پیش آن کوچک است؟ خدا به جبرئیل یاد داده بود که اگر می‌خواهی برایش روضه بخوانی، این‌طوری روضه بخوان. خدا اولین کسی است که برای ابی‌عبدالله علیه السلام روضه خوانده. قدر این نعمت را بدانید!

۱. بقره: ۳۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

آدم! «يُقْتَلُ عَطْشَانًا»^۱ با لب تشنه سرش را می‌بُزند. وقتی که دارند سرش را می‌بُزند، «غَرِيْبًا وَحَيْدًا فَرِيْدًا، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِيْنٌ» یک نفر نیست که به دادش برسد. چرا خواهر به دادش نرسید؟ در کتاب «معالي السبطين» آمده که زینب علیها السلام در گودال پرید تا نگذارد سرش را بپُزند؛ اما شمر با لگد به پهلوی زینب علیها السلام زد. «وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَ هُوَ يَقُوْلُ وَ اَعْطَشَاةً» آدم! اگر او را ببینی که چطور می‌گوید وای تشنه هستم. «وَ اَقْلَةً نَاصِرَاهُ حَتَّى يَحْوِلَ الْعَطْشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ» کار تشنگی‌اش به جایی می‌رسد که دنیا را مثل دود می‌بیند و چشمش دیگر نیرو ندارد. «فَلَمْ يُجِبْهُ اَحَدٌ اِلَّا بِالسُّيُوفِ وَ شَرِبَ الْخُثُوفَ» یک نفر جوابش را نمی‌دهد، مگر شمشیرها و نیزه‌ها. وای! دیگر نمی‌توانم بقیه‌اش را بخوانم و فقط همین یک کلمه‌اش را می‌گویم: «فَيَذْبُحُ ذَبْحَ الْشَّاةِ مِنْ قَفَاهُ» آدم مثل گوسفند سرش را از بدن جدا می‌کند. نگرفتی چه شد! اول یک‌خرده از سر گوسفند را می‌بُزند و بعد سر را می‌شکنند.

کلام آخر؛ علی اکبر علیه السلام، ممسوس به ذات الله

سکینه علیه السلام می‌گوید: اولین بار بود که می‌دیدم. وقتی اکبر داشت می‌رفت، چشم‌های پدرم در حدقه می‌چرخید و مثل آدم محتضر به نفس نفس افتاده بود. یک‌مرتبه ۸۴ زن و بچه پابرنه بیرون ریختند، محاصره‌اش کردند و گفتند: به غربت ما رحم کن داد، نرو! می‌زدند و ناله می‌کردند. ابی‌عبدالله علیه السلام آمدند و گفتند: رهایش کنید! «عَلِيٌّ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ» اکبر من با ذات خدا ممسوس است؛ بگذارید برود. او دیگر نمی‌تواند بماند! خانم‌ها، دخترها و خواهرها راه را باز کردند و او رفت. علی اکبر علیه السلام لشکر را به هم ریخت. یک‌مرتبه وسط جنگ گفت برگردم، ابی‌عبدالله علیه السلام را زیارت کنم و پدرم یک بار دیگر مرا ببیند و شاد بشود. برگشت، اما یک جمله گفت که اشک امام ریخت. علی اکبر علیه السلام گفت:



«يَا أَبَتِ الْعَطَشِ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثَقُلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي»^۱ امام بغلش گرفتند. چه منظره عجیبی بود! فرمودند: اکبرم زبانت را دریاور و در دهانم بگذار. اکبر گفت: الآن آب دهان پدرم به زبانم می‌رسد و یک‌خرده راحت می‌شوم. زبان را در دهان گذاشت، اما سریع درآورد. علی اکبر علیه السلام دید که دهان ابی‌عبدالله علیه السلام هم خشک است.

وای دلم! دوباره به میدان برگشت و جنگ کرد. دیشب داشتم می‌دیدم که چطوری او را از پا درآوردند! وسط میدان حریفش نمی‌شدند! مَرَّةً بن‌منقذ عبدی بغل پهلویش آمد و یک مقدار عقب‌تر ایستاد که اکبر او را نبیند. بعد با نیزه در پهلویش فرو کرد و نیزه را چرخاند. دیگر جای سالمی در بدن نماند. درد خیلی شدید شد! شما دیده‌اید وقتی درد زیاد می‌شود، می‌غلطیم تا درد را کم کنیم. در غلتیدن کلاه‌خودش افتاد. منقذ پشت سرش بود. با شمشیر به فرقش زد و فرق را تا روی پیشانی شکافت. خون پاشید و روی صورت اسب ریخت. دهانه اسب را گرفت که به خیمه برگرداند، اما اسب را محاصره کردند و اسب خودش را وسط لشکر انداخت. علی اکبر علیه السلام فقط توانست یک بار بگوید: «أَبَتَاه!». ابی‌عبدالله علیه السلام مثل باز شکاری دویند. حضرت ندیدند که کجا افتاده است، گفتند: کجا افتاده‌ای؟ عزیزم کجایی؟ یک‌مرتبه دیدند که وسط لشکر هزار تا دست بالا می‌رود و پایین می‌آید. بچه‌اش را قطعه‌قطعه کردند.

جلسہ نم

تدیش نور الہی بر قلب عشاق

ابی عبد اللہ علیہ السلام

تحقق افعال و صفات پروردگار در صراط مستقیم

خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ تمام افعال خداوند و جریان صفات آن جمال ازلی و ابدی در صراط مستقیم تحقق دارد. ذره‌ای انحراف در آن پیشگاه لایزال باعظمت نسبت به چیزی و کسی وجود ندارد. اگر این آیه یادمان باشد، همیشه و در همه‌ی مواقع نسبت به پروردگار دل‌خوش خواهیم بود. خداوند با ما انحرافی عمل نمی‌کند و تحت تأثیر چیزی نیست. در قرآن خطاب به پیغمبر ﷺ دارد: ﴿إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲ در چیزی، حالی، اخلاقی و عملی انحراف ندارد. هر قدمی که برمی‌داری، هر حرفی که می‌زنی، هر روشی که داری و هر اخلاقی که داری، صراط مستقیم است. آیه شریفه تأکید هم دارد و تأکیدش هم «إِنَّ» است. «إِنَّ» یعنی حتماً، یقیناً و بی‌برو و برگرد.

امیر المؤمنین (علیه السلام)، عینیت صراط مستقیم

گاهی هم زمان خودشان مردم دلشان می‌خواست عینیت صراط مستقیم را بدانند و خیلی برایشان روشن بشود که صراط مستقیم چیست و چه ویژگی‌ها و خصوصیت‌هایی دارد! تنها ما هم نقل نکرده‌ایم که بگویند شما عاشق هستید و عاشق برای معشوقش زیاده‌گویی هم

۱. هود: ۵۶.

۲. زخرف: ۴۳.

دارد. غیر از ما هم نقل کرده‌اند و تهمت به ما نمی‌خورد! مردم پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و می‌گفتند: در سوره‌های مختلف قرآن، ما «صراط مستقیم» را می‌خوانیم. این صراط مستقیم چیست و کیست؟ حضرت دست مبارکشان را روی شانه امیرالمؤمنین علیه السلام که آن وقت ۲۲- ۲۳ سال داشتند، قرار می‌دادند و می‌فرمودند: «هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ» این عینیت صراط مستقیم است.^۱

همین هم بس است که خداوند در روز قیامت به امت بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بگوید چه انحرافی در امیرالمؤمنین بود که او را حذف کردید و دیگران را که پر از انحراف بودند، انتخاب کردید؟! همین است که در زیارتش می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ».^۲ به‌راستی او کیست که وقتی می‌خواهید وارد حرمش بشوید، در اذن دخولش می‌خوانید «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْحَرَمَ حَرَمُكَ؟» شما نمی‌گویید خدایا! این حرم حرم امیرالمؤمنین علیه السلام است، بلکه می‌گویید: خدایا! این حرم حرم توست. این یعنی علی علیه السلام جلوه تام توست، چه فرقی دارد که بگوییم «هَذَا الْحَرَمُ حَرَمُ عَلِيٍّ» یا بگوییم «هَذَا الْحَرَمُ حَرَمُكَ!».

آدم اگر چهره نسودی به خاک	بر در پیرم علی، آدم نبود
ای که نه گر کلک تو دادی نظام	دفتر ایجاد منظم نبود
کعبه ز میلاد تو این رتبه یافت	ورنه بدین پایه معظم نبود
در شب معراج که حق با رسول	گفت سخن، غیر تو محرم نبود
کیستی ای آن که همه عالمی	گر تو نبودی، همه عالم نبود ^۳

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۷: «از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از پدرانش نقل شده است که روزی خلیفه دوم به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: شما همیشه به علی می‌فرمایید تو برای من مانند هارون نسبت به موسی هستی. درحالی که خداوند در قرآن از هارون یاد کرده است، ولی نامی از علی در قرآن نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا نشنیده‌ای سخن خدای متعال را که می‌فرماید «هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ»؟

۲. مفاتیح‌الجنان، زیارت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳. شعر از میرزا حبیب خراسانی.

موانع انسان در مسیر حرکت به سوی صراط مستقیم

وقتی از حضرت می پرسیدند که صراط مستقیم چیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفتند: «هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». ما شبانه روز ده بار به صورت واجب می خوانیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱ با توجه روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله، آیا یک معنایش این نیست که خدایا! ما را به علی علیه السلام برسان و راهنمایی و هدایت کن؟ آیا یک معنایش این نیست که خدایا! رنگ علی علیه السلام را به قلب، عقل، روح، فکر، اعضا و جوارح ما بزن؟ آنچه در این مسئله باید بسیار قابل توجه باشد، این است: این صراط مستقیمی که خدا می فرماید «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، چهار مانع خطرناک در مسیر حرکت به آن وجود دارد. اگر من این موانع را برطرف نکنم، به صراط مستقیم نمی رسم. پس چه باید کرد؟ وقتی مانع جلوی مرا می گیرد و حرکت را متوقف می کند، کجا می توانم به صراط مستقیم برسم؟

الف) دنیای حرام و آلوده به محرّمات

مانع اول، دنیای حرام و آلوده به محرّمات است. دنیای بی قانون، بی قاعده و بی در و پیکر است. دنیایی است که مولد آن فقط و فقط «می خواهم» خودم است. چرا مال مردم را می بری؟ چرا دزدی می کنی؟ می خواهم! به زبان نمی گوید می خواهم، اصلاً وجودش می گوید «می خواهم» و عملش نشان می دهد که «می خواهم». چرا اختلاس و ظلم می کنی؟ چرا رشوه ای را می گیری یا می دهی که در دادگاه ها صد درصد حرام است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَ الْمُرْتَشِيَّ وَ الْمَاشِيَّ بَيْنَهُمَا»^۲ خدا دلالش، دهنده اش و گیرنده اش را لعنت کند. وقتی می گویی چرا این کار را می کنی، می گوید: طبع زندگی ام می طلبد. خرج و زن و بچه دارم و می خواهم! این دنیای حرام و آلوده، اولین مانع است.

۱. فاتحه: ع.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۴؛ جامع الأخبار، ج ۱، ص ۱۵۶.

یک واعظ بود (من آن وقت جوان بودم) که وقتی می‌خواست بعضی از روایات را روی منبر بخواند، می‌گفت: مردم! یک روایت می‌خواهم برایتان بخوانم، خدا کند دروغ باشد. چندبار تکرار می‌کرد و می‌گفت خدا کند دروغ باشد! روایت این است: پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید که اگر یک درهم حرام در خانه کسی باشد (حالا به صورت پول، آجر، یک گوشه فرش یا سفره)، تا این درهم و آثارش در آن خانه هست، خدا نظر رحمت به آن خانه نخواهد کرد. با این مانع چگونه می‌شود در صراط مستقیم قرار گرفت؟ متأسفانه مردم از بعضی از حرام‌ها هم خبر ندارند و ما هم یک مقدار در گفتن آن کوتاهی کرده‌ایم. چند نمونه بگوییم:

کسی مدیون است و سررسید دینش هم روز چهارشنبه است. او باید بیست‌سی میلیون به طلبکار بدهد و پول هم دارد. در حال خواندن نماز واجب است که طلبکار می‌آید و می‌گوید روز پرداخت بدهی‌ام است و من گیر هستم. خداوند فرموده است: نماز واجب را که حرام است بشکنی، بشکن و طلب بنده مرا بده. بعد بیا و نماز مرا دوباره بخوان. پول دارم، اما به طلبکار می‌گویم بیست روز یا یک ماه دیگر به من مهلت بده. الآن ندارم که بدهم. کاسبی کردن با این بیست میلیون بدهی حرام است. نگه داشتن و خوردنش هم حرام است. وقتی الآن داری، بپرداز. برای چه مهلت می‌گیری و می‌خواهی با این پول حرام کاسبی کنی؟

خانه‌ام را قول‌نامه کرده‌ام و سیصدچهارصد میلیون تومان بیعانه گرفته‌ام. خانه شرعاً ملک خریدار شده است. بازار تکان می‌خورد و دویست میلیون روی خانه‌ام می‌آید. به خریدار می‌گویم قول‌نامه فسخ! او هم دویست میلیون ندارد که بدهد. معنی هم ندارد که بدهد؛ چون خانه ملک اوست. من خانه را به او نمی‌دهم و به یک نفر دیگر می‌فروشم و یک خانه بزرگ‌تر برای خودم می‌خرم. اگر اهل نماز هستم، هرچه نماز در این خانه می‌خوانم، صددرصد باطل است؛ چون در ملک مردم است و او هم راضی نیست.

این دنیای حرام است! شکل دنیا که حرام نیست. آسمان‌ها و زمین، دریاها، باغ‌ها، رودها و زمین نعمت هستند. من کار را آلوده می‌کنم، وگرنه اصل نعمت‌ها که حرام نیست.



ب) ارتباط با مردم فاسد و اهل گناه

مانع دوم چیست؟ من آیاتش را بعد می‌خوانم. مانع دوم، ارتباط با مردمی است که رفتارشان، اعمالشان و اخلاقشان، جاذبه سنگینی برای فاسدشدن ایجاد می‌کند و مرا هم به هواوهوس می‌اندازد. چرا او این‌گونه باشد، من نباشم؟ من هم مثل او می‌شوم و نمی‌گذارد در صراط مستقیم بروم. قرآن می‌فرماید: ﴿كَتَّاهُضُ مَعَ الْخَاطِئِينَ﴾^۱.

ج) شیاطین جنی و انسی

مانع سوم، شیاطین جنی و انسی هستند. البته ما شیطان‌های جنی را نمی‌بینیم و چون نمی‌بینیم، خیلی هم برای ما جاذبه ندارند؛ اما این‌قدر تجملات، آرایش‌ها، فیلم‌ها، مجلات و ماهواره‌ها در اختیار شیاطین انسی است که این دشمنان خطرناک با تمام ابزارشان مقابل من می‌ایستند و تمام غرائز، هواها و شهواتم را تحریک می‌کنند که من از حرکت به طرف صراط مستقیم متوقف می‌شوم.

وقتی به فرهنگ شیاطین عادت می‌کنم، حتی خواب شبم را هم از دست می‌دهم و تا صبح به تماشای مراکز فساد می‌نشینم. شب هم دیگر لازم نیست. این همراهی که در جیبم هست، به تمام مراکز فساد عالم وصل است و هوس مرا به شدت تحریک می‌کند. با این مانع چطوری به طرف صراط مستقیم بروم؟ دیوار به این ضخیمی تا آسمان جلوی عقلم و قلبم بالا رفته است، چطوری رد بشوم؟

د) خواسته‌های نامعقول، نامشروع و بی‌محاسبه

مانع چهارم، مجموعه خواسته‌های نامعقول، نامشروع و بی‌محاسبه است که پروردگار اسم این مجموعه را در قرآن «هوا» گذاشته. این مجموعه خواسته‌های بی‌محاسبه، نامعقول و نامشروع در زبان‌ها به «هوای نفس» معروف است.

بهشت پروردگار، پیچیده به سختی‌ها و مرارت‌ها

این چهار تا مانع بود. بیشتر شما در آن هشت سال جبهه بوده‌اید. من هم که برایتان پادویی و نوکری و عملگی می‌کردم، با شما بوده‌ام. اگر موانع را برطرف نمی‌کردند، می‌توانستند به دشمن بزنند و ریشه‌اش را بکنند؟ یادتان است که چه موانعی قرار داده بودند تا شما به دشمن نرسید و دشمن را از پا درنیاوید! یک کار عجیب‌تان در آن هشت سال، برطرف کردن موانع بود. شما می‌رسیدید، شکست می‌دادید، سرافرازی درست می‌کردید، دل‌ها را شاد می‌کردید، خدا و امام عصر علیه السلام را از خود راضی می‌کردید. این چهار تا مانع را باید برطرف کرد. آیا سخت است؟

یقیناً برطرف کردن این موانع بسیار سخت است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «خُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ»^۱ بهشت پیچیده به سختی‌ها، مرارت‌ها و رنج‌هاست؛ اما می‌ارزد که من این سختی‌ها، تلخی‌ها و مرارت‌ها را در برطرف کردن موانع تحمل کنم تا به لقا و وصال دوست برسم.

برخورد درست با موانع راه مستقیم

الف) آشتی با دنیای پاک و حلال

با دنیا چه کار کنم؟ با دنیای حرام قهر کن و با دنیای پاک هم آشتی. خدا در قرآن می‌فرماید: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا»^۲ برای زندگی‌تان از دنیایی که خودم به صورت رزق به شما عطا کرده‌ام، مصرف کنید؛ دنیایی که رنگ اراده، رحمت، لطف و احسان مرا دارد. مگر انبیا نمی‌خوردند و نمی‌پوشیدند؟ مگر خانه و مرکب و لذت مشروع نداشتند؟ مگر کشاورز، دامدار، صنعت‌کار و طبیب نبودند؟ قرآن که همه اینها را بیان کرده است. انبیایی

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۷۲؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲. نحل: ۱۱۴.

که اهل صنعت، کشاورزی، معماری و سدسازی بودند، در قرآن بیان شده است. مگر دستشان به دنیا نبود؟ دنیای آنها دنیای الهی بود، نه دنیای حرام!

ب) مجالست با مؤمنین

با خلق چه کنم؟ با مردمی که رفتار و اخلاقشان جاذبه‌های تولید فساد در من دارد، چه کنم؟! در این زمینه هم دو تا آیه برایتان بخوانم: «وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ»^۱ اگر با بیشتر مردم روی زمین قاتی شده و جذبشان بشوی و حرف‌هایشان را گوش بدهی، «يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» تو را از راه خدا، یعنی همین صراط مستقیم درمی‌آورند. «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» حبیب من! بیشتر مردم دنیا به خیالات فاسد و دروغ‌های شاخ‌دار متکی هستند. اکثر مردم زمین خیالاتی و دروغ‌پردازند.

پس من با چه کسی برخورد و معاشرت کنم؟ با چه کسی رفت‌وآمد کنم؟ این روایت چقدر زیباست! به پیغمبر ﷺ گفتند: «أَيُّ الْجُلُوسَاءِ خَيْرٌ؟»^۲ حضرت فرمودند: «مَنْ تَذَكَّرُكُمْ اللَّهُ بِرُؤْيَيْهِ» با مردمی نشست‌وبرخاست کنید که دیدنشان شما را به یاد خدا بیندازد. «وَيُرِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنَاطِقَهُ» وقتی حرف می‌زنند، آگاهی شما را بالا ببرند. «وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ» اعمالشان شما را به آخرت شائق و مشتاق کند.

ج) تقوای الهی در برابر شیاطین

این دنیا و این مردمی بود که اجازه داریم با آنها رفت‌وآمد کنیم. با شیطان چه کار کنیم؟ معلوم نیست چقدر آیه در قرآن هست که پروردگار اعلام کرده: «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۳ او یک دشمن آشکار است که با این ابزارهای امروزی‌اش، فقط راه دوزخ را به روی شما باز

۱. انعام: ۱۱۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳.

۳. یس: ۶۰.

می‌کند. راه برخورد با شیطان، همان راهی است که یوسف علیه السلام نشانان داده. زن زیبای عشوه‌گر طنز مصری هفت سال به زنا دعوتش می‌کند، هفت سال در خلوت کاخ به این خانم می‌گوید: معاذالله! محبوبی که مرا خلق کرده است، این عمل را بر من نمی‌پسندد. ولیدبن عقبه، مروان از مدینه، فرماندار مکه، عمرسعد و رفیق‌هایش در کربلا ملتمس ابی عبدالله علیه السلام شدند که نمی‌خواهد به شام بیایی و دست در دست یزید بگذاری. ما نمایندگان یزید هستیم، به ما دست بده و فقط بگو کاری به کار این یزید و حکومتش ندارم. آنگاه به مدینه برگرد. حضرت از مدینه که حرکت کردند تا روز عاشورا، فقط یک جواب به شیطان دادند: «لا والله» به والله قسم! دست بیعت به شما نمی‌دهم و دعوتتان را هم قبول نمی‌کنم.

د) ترس از دوزخ خدا در مقابله با هوای نفس

با نفس چه کار کنیم؟ قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱ از خدا و دوزخ خدا و ایستادن در پیشگاه خدا بترس. وجودت را نیز از هوا و خواسته‌های نامشروع برکنار بدار. با تقوا و اخلاق درست با نفس برخورد کن. همین نفس آرام‌آرام از حالت اماره‌بودن درمی‌آید و مطمئن می‌شود. آرام‌آرام راضیه می‌شود. آرام‌آرام مرضیه می‌شود تا دم مردنت این صدای عاشقانه را بشنوی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾^۲ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حسین ما با این آیه جان داد، نه با عزرائیل و ملک‌الموت. به فرموده امام صادق علیه السلام، این یعنی خود پروردگار جان حسین علیه السلام را گرفت و هیچ‌کس دیگری از فرشتگانش لیاقت گرفتن جانش را نداشتند. این هم کیفیت گرفتن جان ابی عبدالله علیه السلام بود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ و در آیه بعد می‌فرماید: ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾^۳ حسین من! انبیا، فاطمه علیه السلام، پیغمبر صلی الله علیه و آله،

۱. نازعات: ۴۰ و ۴۱.

۲. فجر: ۲۷ و ۲۸.

۳. فجر: ۲۹.

علی علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام منتظرت هستند. «وَأَدْخِلِي جَنَّتِي»^۱ من در این پنجاه سال که به منبر می‌روم، خدا می‌داند تا حالا نفهمیدم که «جَنَّتِي» یعنی چه! خدا می‌گوید «جَنَّتِي»، نه «جَنَّتِي تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»^۲. من هشت تا بهشت دارم که برای خوبان گذاشته‌ام. تو در جنت خودم بیا. نمی‌دانم این یعنی چه! عقلم قد نمی‌دهد و نمی‌دانم چه کار کنم! مگر این که پرده کنار برود و به آن طرف برویم. به ما نشان بدهد این «جَنَّتِي» که برای حسین علیه السلام گذاشته، این است. البته اگر آنجا هم حالی‌ام بشود!

سه نشانه طلوع نور الهی در قلب انسان

حالا چهار مانع را برطرف کردم. بعد از برطرف شدن چهار مانع، نور طلوع می‌کند؛ نور الله، نور قرآن، نور نبوت، نور معاد و نور اهل بیت علیهم السلام. بعد از این چهار مانع، چون تاریکی رفته، نور طلوع می‌کند و الآن می‌تواند خودش را نشان بدهد. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: جای این نور فقط در دل است. «إِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَ انْشَرَحَ»^۳ وقتی این نور وارد قلبتان شد، قلب گستردگی عجیب و انشراح پیدا می‌کند. «قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لِدَٰلِكَ عِلْمَةٌ يُعْرَفُ بِهَا» نشانه‌ای هم هست که ما بفهمیم نور وارد دل شده است؟ حضرت فرمودند که سه تا نشانه هست:

الف) خالی شدن درون از خانه مغرورکننده

«التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ» درونتان از این خانه مغرورکننده فریبده گولزن خالی می‌شود. آنگاه دیگر فریب نمی‌خوریم و به حلال خدا قانع هستیم. دنیای مادی دیگر هیچ کشش نامربوطی نسبت به شما ندارد.

۱. فجر: ۳۰.

۲. ابراهیم: ۲۳؛ بروج: ۱۱.

۳. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۴۸؛ تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ۱۸، ص ۱۹۴.

ب) برگشت وجود به سوی آخرت

«وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ» روی وجودتان به طرف آخرت برمی گردد.

ج) آماده شدن برای ورود به قیامت آباد

«وَالْتَأَهُبُ لِيَوْمِ النَّشُورِ»^۱ برای ورود به قیامت آباد آماده می شوید.

سخت ترین موانع در مسیر قمر بنی هاشم علیه السلام

پسر ام البنین! تو با این چهار تا مانع چه کردی؟ تمام ۳۳ سال زندگی ات معجزه است! موانعی که برای تو ساختند، سخت ترین موانع بود؛ ولی تمام این موانع را به آسانی از ریشه کندی و به موانع خندیدی. پسر ام البنین! چهارساله بودی که نور توحید در قلبت جلوۀ تام داشت. پسر ام البنین! مادرت سیزده چهارده سال داشت که مادرش به او گفت: فاطمه بیا تا موهایت را شانه کنم. ام البنین! جلوی مادر نشست. پدرت ابو حذام هم گفت و گوی تو و مادرت را از پشت در گوش می داد. همین جور که مادر در حال شانه کردن بود، گفتی: مادر! دیشب خواب دیدم که در یک باغ گسترده نشسته ام و شب چهاردهم ماه است. ماه خیلی زیبا بود و زیبایی خیره کننده ای داشت. یک مرتبه دیدم ماه از جا حرکت کرد و به طرف من می آید. ماه آمد و وارد این باغ شد. آنگاه در دامن من آمد. من از هیبت خواب از خواب پریدم! پدر در را باز کرد و گفت: دخترم، عجب خوابی دیده ای! نمی دانم به چه کسی شوهر می کنی؛ اما اولین بچه ای که خدا به تو می دهد، ماه شب چهارده است.

پدرش زنده بود که عقیل آمد و گفت: دخترت را برای امیرالمؤمنین علیه السلام می خواهم. ابو حذام تکان خورد و گفت: عقیل! نه من و نه زنم، نه دخترم و نه کس و کار و هستی ام یک ذره لیاقت علی علیه السلام را نداریم. من چطوری دختر به شما بدهم؟! عقیل گفت: برادرم علی علیه السلام

۱. سومین نشانه ورود نور در قلب طبق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله، «وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ» است و مورد سومی که استاد گفتند، از نشانه های خرد در کلام رسول خداست: «إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْعَقْلِ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّزَوُّدُ لِسُكْنَى الْقُبُورِ وَ التَّأَهُبُ لِيَوْمِ النَّشُورِ».

گفته دختر تو را خواستگاری کنم. مرا رد نکن که جای خیلی خوبی است! گفت: عقیل! می‌توانم از دختر و مادر بپرسم؟ به خانمم بگویم حاضر هستی دختری را به معدن کل کرامت‌ها بدهی؟ به دخترم بگویم چه شوهری برایت آمده است! عقیل گفت: برو و بپرس. وقتی ابوحذام به خانم و دخترش گفت، همسرش گفت: در کل هستی، دامادی مثل علی از کجا پیدا کنیم؟ بعد به دخترش گفت: دخترم، حاضر هستی به علی شوهر کنی؟ گفت: نه! من حاضر هستم که خاک کف پای علی باشم. بابا! مرا حتماً شوهر بده. من می‌خواهم کلفت بچه‌های زهرا علیها السلام بشوم.

دگر تا جهان است بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین
عجب پدری! عجب مادری! عجب دختری! عجب بچه‌هایی و عجب شوهری! چقدر با ادب! همان شب عروسی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: مرا در این خانه به اسم صدا نزن. تو می‌گویی فاطمه، بچه‌ها غصه می‌خورند.

اثرات تابش نور الهی در صراط مستقیم

به صراط مستقیم رسیدی، حالا وقت تابش نور است: «إِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَ انْشَرَحَ». مگر از اولی که وارد این مجالس و مساجد شدید، نشنیدید «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى»؟^۱ حسین علیه السلام نور است: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ»^۲ این نور در قلب شما تابید و روشن شد. روشن هم می‌ماند! این روشنایی برای شما تا حالا چقدر کار کرده است؟ شماها چرا دنبال ماهواره‌ها نرفتید؟ شما چرا بی‌دین نشدید؟ دخترهای شما چرا بی‌حجاب نشدند؟ جوان‌ها چرا بی‌نماز نشدید؟ چون حسین علیه السلام نگذاشت. جوان‌ها که هر روز اینجا شش‌ساله، هشت‌ساله و ده‌ساله زارزار گریه می‌کنید، چه کسی گریه یاد شما داد؟ حسین علیه السلام شما را می‌گریاند. «يَا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ»^۳

۱. منتخب طریحی، ص ۱۹۷؛ مدینه‌المعجز، ج ۴، ص ۵۱.

۲. فرازی از زیارت وارث.

۳. کامل‌الزیارات، ص ۱۰۸: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ يَا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ، فَقَالَ أَنَا يَا أَبْنَاهُ، قَالَ نَعَمْ يَا بُنَيَّ».



این نور است که گریه، نماز، روزه، خمس، صدقه، انفاق و کار خیر می‌شود. همین نور است که بعضی از شما را وادار کرده و در این گرانی و مشکلات به مستأجرهایتان گفته‌اید نمی‌خواهد یک سال اجاره بدهی. به عشق ابی عبدالله علیه السلام، این یک سال را به تو بخشیدم. بگذار یک نم از گرم حسین علیه السلام در ما هم باشد.

این نور خیلی کار می‌کند که یک گوشه‌اش گریه بر ابی عبدالله علیه السلام است. حالا ببینید همین یک گوشه چه کار می‌کند! رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند وقت تولد ابی عبدالله علیه السلام از مصائب ایشان برای صدیقۀ کبری علیه السلام تعریف می‌کردند. فاطمۀ زهرا علیه السلام تازه بچه را به دنیا آورده بودند، به شدت گریه کردند و گفتند: بابا! حادثۀ جگرگوشۀ من چه وقت است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دخترم زمانی است که من، تو، پدرش علی و برادرش حسن در دنیا نیستیم. روایت می‌گوید گریۀ زهرا علیه السلام شدیدتر شد و گفتند: یعنی حسین من این قدر غریب می‌ماند و هیچ کس را ندارد که برایش عزاداری کند؟

این نور چه کار می‌کند! حسین جان! به خودت قسم، تو را حس می‌کنیم و با تو آشنا هستیم. عاشق و نوکرت هستیم. عزادار هستیم و خاک کف پای غلام سیاه کربلایت. حسین جان! با شوق و اشتیاق، با عشق و افتخار داد می‌زنیم و می‌گوییم: «أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعَمَ الْأَمِيرِ»^۱. وقتی زهرا علیه السلام گفتند آیا بچه من هیچ کس را ندارد که بعد از کشته شدنش برای او گریه کند، نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَكُونَنَّ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِي»^۲ زنان شیعه برای زینب، سکینه و رقیه گریه می‌کنند. زن هستند و می‌فهمند سر زنان من چه آمده است! «وَرِجَالُهُمْ يَكُونَنَّ عَلَى رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي» گریۀ مردان آن زمان دائم است و بند نمی‌آید. یک سال و یک ماه نیست! گریه‌شان تمام نمی‌شود و برای حسین، عباس، اکبر، قاسم و اصغر گریه می‌کنند. «وَيَجِدُّونَ الْعَزَاءَ جِيلاً بَعْدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ» هر سال

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۴:

«أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعَمَ الْأَمِيرِ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ»

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲.

محرم و صفر عزا برپاست. به به! از خوشحالی چه کار بکنیم؟ بمیریم؟! «فَإِذَا كَانَ الْقِيَامَةُ تَشْفَعِينَ أَنْتِ لِلنِّسَاءِ» تو دست تمام زن‌های گریه‌کننده بر حسینت را می‌گیری و شفاعت می‌کنی. «وَأَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ» من هم مردها را شفاعت می‌کنم. «وَكُلُّ مَنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَادْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ» هر کسی برای مصیبت‌های حسینم گریه کرده است، من و تو دستش را می‌گیریم و به او می‌گوییم جای تو بهشت است. «يَا فَاطِمَةُ كُلِّي عَيْنٍ بَاكِئَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنَ بَكْتٍ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ» دخترم! تمام چشم‌ها در روز قیامت گریه می‌کنند، مگر چشم‌هایی که بر مصائب حسینت گریه کرده‌اند. «فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ» چشم‌های گریه‌کنان در قیامت خندان و خوشحال است. مگر می‌توانیم گریه نکنیم؟ امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «فَاسْتُحِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هُتِكَ فِيهِ حُرْمَتُنَا» در محرم خون ما را حلال و احترام ما نابود شد. «وَسُئِيَ فِيهِ ذَرَارِينَا وَ نِسَاؤُنَا» بچه‌هایمان و زنانمان را به اسارت بردند. «وَأُضْهِمَتِ النَّيْرَانُ فِي مَضَارِينَا» در تمام خیمه‌هایمان آتش انداختند. سپس فرمودند: «فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ» با این وضع، آنهایی که گریه دارند، واجب است که بر کسی مثل حسین علیه السلام گریه کنند. «فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ» گریه بر او تمام گناهان کبیره را از پرونده می‌شورد؛ چون حسینی می‌شوی و دیگر خجالت می‌کشی که گناه کنی.

حکایتی شنیدنی از مرحوم سید کاظم قزوینی

مرحوم سید کاظم قزوینی یکی از دانشمندان بزرگ شیعه است که برای ائمه به این نام کتاب نوشته است: «مِنْ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» پیغمبر صلی الله علیه و آله از گهواره تا گور، زهرا علیها السلام از گهواره تا گور، علی علیه السلام از گهواره تا گور. این عالم بزرگ وصیت کرده بود که بدنش را بعد از مردن در حرم ابی‌عبدالله علیه السلام دفن کنند. من هر وقت به کربلا می‌روم، سر قبرش می‌روم. قبرش

گوشهٔ صحن و روبه‌روی حرم است. وقتی فوت کرد، راه بسته بود و هفده سال در قم خاکش کردند. وصیت هم کرده بود کتابی را که راجع به صدیقهٔ کبری علیها السلام نوشته است، روی سینه‌اش در قبر بگذارند. بعد از هفده سال که راه باز شد، خانواده‌اش گفتند آنچه از بدن مانده، طبق وصیتش واجب است به کربلا ببریم. تمام روزنامه‌ها نوشتند و همهٔ مردم قم هم می‌دانند. خیلی‌ها هم در وقت نیش قبر بودند. قبر را که کردند، کتاب، بدن و کفن مثل روز اول سالم بود. بدنش را به کربلا بردند، تشییع مفصلی شد و دفن کردند. من خیلی این آدم را دوست داشتم. الان هم با آقازاده‌اش ارتباط دارم. مرد بزرگی بود!

ایشان می‌گفت: یک مشکل بزرگ برای زنی از یکی از دهات‌های عراق پیش می‌آید. یک روز به قمر بنی‌هاشم علیه السلام می‌گوید که یک گاو در خانه‌ام هست و غیر از این هم هیچ چیزی ندارم، نذر می‌کنم که به مضیف‌خانهٔ تو هدیه کنم تا بکشند و گوشتش را به زوار بدهند. مشککش حل می‌شود.

آخر همهٔ اینها مشکل گشا هستند؛ حتی بچهٔ شش ماهه‌شان مشکل گشاست. خدایا! این بار چندم است. دیگر بیشتر ما را امتحان نکن، غلط کردیم! اشتباه کردیم و توبه می‌کنیم. این میکروب را از این مملکت و مردم دنیا بردار. ما خیلی گردن کج کردیم. قمر بنی‌هاشم یک «هی» به این میکروب بزن، به جان خودت و جان پدرت علی علیه السلام این میکروب می‌رود. یکی به ابی‌عبدالله علیه السلام گفت فلان دوستت تب کرده است و دوا می‌خورد. تب او پایین نمی‌آید. امام به عیادتش آمدند. همین که در اتاق را باز کردند و وارد شدند، تب تمام شد. امام به تب فرمودند: مگر ما به تو نگفتیم با شیعیان ما کار نداشته باش؟! اگر می‌خواهی جایی بروی، در بدن دشمنان ما برو. به دوستان ما چه کار داری؟! عباس جان! یک نهیب بزن و آبروی ما را در دنیا حفظ کن تا مردم دنیا بگویند این ایرانی‌ها به قمر بنی‌هاشم علیه السلام متوسل شدند، کارشان درست و گره باز شد.

وقتی این زن عرب مشککش حل شد، گاو را برداشت و پیاده راه افتاد تا به سیطرهٔ^۱ نزدیک کربلا رسید. مأموران شمر مسلک خطرناک صدام جلوی زوار را گرفتند. آنهایی را که به

خیال خودشان مشکلی نداشتند، رد کردند. رئیس نیروی سیطره به این زن گفت: کجا؟ گفت: «زیارة الحسین». رئیس گفت: این گاو چیست؟ گفت: این نذر قمر بنی هاشم علیه السلام است. مشکلی داشتم که حل شد. رئیس گفت: خودت می‌توانی بروی، اما نمی‌توانی گاو را ببری. به سربازها هم گفت: گاو را آن طرف سیطره ببندید. این زن به او گفت: این گاو نذر مُضیف قمر بنی هاشم علیه السلام است، سیلی می‌خوری؟ نکن! رئیس گفت: من تو را آزاد می‌گذارم که بروی. به حرم قمر بنی هاشم علیه السلام برو و داد بزن، بگو به من سیلی بزنند. شماها حرف می‌زنید که کار دست امام حسین و عباس است!

این زن به کربلا آمد. یک قوم‌وخویش در کربلا داشت که آنجا رفت و خستگی گرفت، چای و غذا خورد و غروب به حرم آمد. وقتی به حرم آمد، ضریح را گرفت و گفت: من هیچ کاری با تو ندارم، ولی تحمل توهین این افسر صدامی را ندارم. او را بکش! گریه‌هایش تمام شد و برگشت. شب شد.

شب آمد شب رفیق دردمندان شب آمد شب حریف مستمندان^۱

قمر بنی هاشم علیه السلام به او فرمودند: خانم گره کارت را باز کردم و دیگر لازم نیست این گاو را به مضیف‌خانه من بیاوری. گاو برای آن افسر باشد. تو که دیگر مشکلی نداری، من هم قبول کردم. آن گاو را بگذار آن طرف برو. زن عرب گفت: عباس جان! خرده حساب با این افسر داری؟ فرمودند: آری. با این افسر تلخ صدامی یک خرده حساب دارم.

تو مگو ما را به آن شه بار^۲ نیست با کریمان کارها دشوار نیست^۳

زن عرب گفت: خرده حسابت چیست؟ فرمودند: یک مانور نظامی در بغداد بود و چون زمان مانور طولانی بود، به بعضی‌هایشان مرخصی دادند و او هم جزء آنها بود. خانه این افسر در ده بود. ماشین او را آورد و سر جاده ده پیاده‌اش کرد. به او گفتند که ما در ده نمی‌رویم، خودت برو! هوا هم گرم، پنجاه‌شصت درجه گرما بود. قمقمه آب او تمام شده بود و تشنه

۱. شعر از علامه حسن‌زاده آملی.

۲. بار یعنی ورود.

۳. شعر از مولوی.

تشنه، افتان و خیزان به طرف ده می‌رفت تا به یک نهر آب رسید. با خودش گفت: این شیعه‌ها می‌گویند حسین خیلی تشنه بود، من الآن تشنگی‌اش را فهمیدم. اشک این افسر ریخت و گفت: فدای لب تشنه‌ات یا ابا عبدالله! این افسر برای برادر من و تشنگی‌اش گریه کرد. من با او خرده حساب دارم و باید تصفیه کنم. این زن گفت: عباس، راضی شدم. زن عرب برگشت و به سیطره رسید. اتفاقاً روزی بود که شیفت افسر در آن روز بود. افسر به او گفت: خانم! به اربابت گفتمی به من سیلی بزند، چرا نزد؟ شما شیعه‌ها درآورده‌اید که حسین و عباس مشکل گشا هستند؛ اینها چه کار می‌کنند! زن گفت: تند نرو! از سربازهایت کناره‌گیری کن و به این گوشه بیا تا به تو بگویم که چرا سیلی نزد! وقتی برای افسر گفت، مرحوم قزوینی می‌گفت خودش را روی پای این خانم انداخت و گفت: فعلاً تو مرا ببخش تا من خودم با قمر بنی‌هاشم علیه السلام حل می‌کنم. به سربازهایش هم گفت: این خانم اینجا مهمان است، بروید و شوهرش را بیاورید. در خانه من هم یک گاو سالم و قیمتی است، آن را هم بیاورید.

سربازها گاو را آوردند. شوهر خانم را هم آوردند. به سربازها گفت: من دیگر می‌روم. به مقامات بالاتر بگویید من دیگر بر نمی‌گردم و این لباس را نمی‌خواهم. به خانم و شوهرش گفت: به کربلا برگردید و من را هم ببرید. این دو تا گاو هم برای شما باشد. زن و شوهر گفتند: ما نمی‌خواهیم! ما هر دو را می‌بریم و به مُضیف‌خانه قمر بنی‌هاشم علیه السلام می‌دهیم. افسر گفت: هر کاری می‌خواهید، بکنید؛ اما مرا ببرید.

نزدیک دروازه کربلا پیاده شد و گفت: افسار یکی از این شترها یا اسب‌ها را باز کنید و به دست من ببندید. به شوهر آن خانم هم گفت: من با زانو می‌آیم و تو مرا تا حرم قمر بنی‌هاشم بکش و ببر. من یک عمر گناه کرده‌ام و آنها برای یک سلام و یک اشک، من گنهکار را این جور قبول کرده‌اند. بیرون صحن، رئیس خادماهای حرم قمر بنی‌هاشم علیه السلام آمد و به افسر گفت: تو فلانی پسر فلانی نیستی؟ افسر گفت: چرا، من هستم. رئیس خادما گفت: دیشب قمر بنی‌هاشم علیه السلام به من گفت فردا یک خادم برای من اضافه می‌شود، به استقبالش برو.



مرحوم آقای قزوینی می‌گفت که کل طایفه‌اش شیعه شدند. خودش مُرد و الآن بچه‌ها و نوه‌ها و نبیره‌هایش مقیم کربلا هستند و همه هم خادم حرم قمر بنی‌هاشم علیه السلام.

کلام آخر؛ یا أَهْلَ یَثْرَبَ لَا مُقَامَ لَکُمْ بِهَا!

شما با هواپیما تا حالا به تهران برگشته‌اید؟ وقتی با قطار یا ماشین به تهران رسیدید و از پشت شیشه چراغ‌های شهر را دیدید، خوشحال شدید که به وطن رسیده‌اید؟ با خود گفته‌اید که الآن می‌روم و بچه‌ها، برادرها و خواهرها را می‌بینیم! اصلاً مسافری در دنیا نیست که به شهرش نزدیک شود و خوشحال نشود؛ فقط مسافران کربلا وقتی دیوارهای مدینه را از داخل محمل‌ها دیدند، زار زدند. ام‌کلثوم سرش را از محمل بیرون کرد و گفت:

مَدِينَةٌ جَدْنَا لَا تُقْبَلِينَا فَبِالْحَسْرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا^۱

مدینه، ما را راه نده! مدینه، ما حسین و عباس نداریم. مدینه، ما اکبر و اصغر نداریم. زین‌العابدین علیه السلام سرشان را از محمل بیرون کردند و گفتند: عمه، نمی‌خواهید به مدینه بروید. زینب علیه السلام گفت: نه عمه جان، نمی‌خواهیم. فرمودند: پس بگو پیاده شوند. دوتا خیمه زدند و بعد به زینب کبری علیه السلام فرمودند: خانم‌ها را در آن خیمه ببر. من هم در این خیمه می‌روم.

مردی نبود که ایشان را به خیمه ببرد. خودشان تنها بودند. خانم‌ها بودند، اما زین‌العابدین علیه السلام در خیمه تنها بودند. نوشته‌اند یک دستمال به دستشان بود که مرتب از اشک خیس می‌شد. به بشیر فرمودند: به مدینه برو، مردم مدینه را خبر کن و بگو قافله برگشته است. بشیر به مدینه آمد و در کوچه‌ها گفت:

يَا أَهْلَ يَثْرَبَ لَا مُقَامَ لَکُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمُعِي مِذْرَأُ^۲

مردم! حسین را کشتند و قافله برگشته است. همه خبر نشدند، فقط می‌دیدند دسته‌دسته به‌طرف بیرون می‌روند. همه بیرون ریختند؛ خانم‌ها به خیمه زینب علیه السلام آمدند و مردها و

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷.

۲. لهوف، ص ۱۱۹.

جوان‌ها به خیمه زین‌العابدین علیه السلام. هرچه می‌پرسیدند آقا چه شده است، حضرت نمی‌توانستند حرف بزنند. خیمه پر شد و همه سرک می‌کشیدند. با خود می‌گفتند مگر بشیر نگفت قافله آمد، پس چرا اکبر علیه السلام نیامده؟ چرا قاسم علیه السلام نیامده؟ چرا قمر بنی‌هاشم علیه السلام نیامده؟ چرا ابی عبدالله علیه السلام نیامده؟ چهار پنج تا از خانم‌هایی که در کوچه خانه ام‌البنین بودند، به خانه‌اش آمدند و گفتند: مادر، قافله برگشته است. قمر بنی‌هاشم علیه السلام یک پسر به اسم عبیدالله دارد که پنج‌ساله است. بچه پیش مادر بزرگش بود، به او گفت: مادر، پدرت آمده است. لباس‌هایت را بپوش! بچه لباس‌های نو پوشید و با هم رفتند.

تا ام‌البنین علیه السلام از دروازه بیرون آمد، یک خانم دوید و به زینب کبری علیه السلام گفت: مادر عباس علیه السلام می‌آید. ام‌کلثوم علیه السلام، سکینه علیه السلام و زینب علیه السلام پابرنه بیرون دویدند. ام‌البنین علیه السلام تا چشمش به اینها افتاد، فهمید چه خبر شده است! ام‌البنین علیه السلام فقط یک کلمه پرسید و گفت: زینب، حسین علیه السلام کجاست؟! زینب علیه السلام گفتند: خانم، در خیمه بیا! گفت: بعداً به خانه می‌آیم. با همان زن‌ها برگشت. از دروازه که وارد شد، در اولین کوچه نشست. این خاک‌ها را روی سرش می‌ریخت و می‌گفت: بچه‌های مرا کشتند. خانم‌ها! هیچ قهرمانی با عباس من هم‌اورد نبود. پس چه شد که او را کشتند؟ به نظرم، اول دست‌هایش را از بدن جدا کرده‌اند.



جلسہ دہم

چترہ معنوی و ملکوتی ابی عبداللہ علیہ السلام

در آیات قرآن

مقدمه بحث

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است که از زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
که آشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا، بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است^۱

دو آیه قرائت می شود: آیه ۱۰۲ سوره انعام و آیه هفت سوره سجده. اگر بشود در این آیات عمق یابی کرد، چهره کامل الهی، ملکوتی و معنوی ابی عبدالله (علیه السلام) را در حد ظرفیت ما نشان می دهد. خداوند چهره واقعی او را در قیامت نمایان خواهد کرد؛ چون کل این عالم ظرفیت

۱. شعر از محتشم کاشانی.

نداشت و ندارد و نخواهد داشت که عظمت وجود مبارک او را بنمایاند. کسی که زین العابدین، امام باقر و امام صادق علیهما السلام درباره او می‌فرمایند: کل عالم و اشیای عالم برای او گریه کردند. این نشان می‌دهد که وجود شناخته شده‌ای در کل هستی‌اند. کجا ظرفیت برای ما هست که بتوانیم آن عظمت، جلال، شکوه و حقیقت را حتی با چشم دل مشاهده کنیم.

بررسی آیه ۱۰۲ سورة انعام در شناخت ابی عبدالله علیه السلام

﴿ذِكْرُ اللَّهِ تَكْمِلُ إِلَهُ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾^۱

الف) «اللَّهُ»

این «اللَّهُ» مالک، پروردگار و مربی شماسست. «اللَّهُ» معادل فارسی ندارد و اگر زیرنویس ترجمه‌ها «اللَّهُ» را به «خدا» معنی کرده‌اند، از تنگی قافیه ادبیات فارسی است. خدا یقیناً معنی «اللَّهُ» نیست. اگر می‌خواستند زیرنویس فارسی کنند، معنا این بود: «ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه». این ذات با جمیع صفات کمالیه‌اش «رب» شماسست. من بخش‌بخش را به ابی عبدالله علیه السلام تطبیق می‌کنم تا آیات از ذهنتان بیرون نرود.

«اللَّهُ» حوزه جاذبه‌ای در وجود همه انسان‌ها قرار داده است که بتوانند جمیع صفات کمالیه او را در خود طلوع بدهند. خیلی‌ها اصلاً سراغ طلوع دادن آن صفات نرفته‌اند و صفات شیطانی را از افق وجودشان نمایان کرده‌اند. خیلی‌ها هم اندکی معرفت پیدا کرده‌اند و برای طلوع این صفات که در قرآن و دعای جوشن کبیر مطرح است، قدم برداشته‌اند. اندکی را طلوع داده‌اند (ده تا، پنج تا یا سی تا) که به قول پیغمبر صلی الله علیه و آله، اخلاقشان به اخلاق او تبدیل شد: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۲ متخلق به اخلاق الهی شوید. این امر واجب است. قیدی کنار «تَخَلَّقُوا» نیست که بگویند به بخشی از صفات متخلق شوید؛ یعنی شما



۱. انعام: ۱۰۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

این استعداد را دارید که متخلق به همه اخلاق الهی بشوید. عده اندکی هستند که همه صفات را تجلی داده‌اند و خود پروردگار هم می‌فرماید: «قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^۱ و از عجایب قرآن است که می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ»^۲. اگر این «مِنْ» در آیه شریفه نبود، خیلی غصه داشت! «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» یعنی کسی که مقداری از صالحات در او تحقق پیدا کند، اهل آمرزش و بهشت است. چه کار نبوده که خدا درباره ما نکرده است! ما می‌توانستیم «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» باشیم و همه را طلوع بدهیم؛ اما طلوع ندادیم، کم گذاشتیم و حوصله نکردیم. با این حال، برای همین مقداری که طلوع دادیم، وعده داده که سبب نجات و بهشت شماست.

طلوع صفات کمالیه پروردگار در وجود ابی عبدالله علیه السلام

وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام تمام صفات کمالیه پروردگار را از افق وجود خودش طلوع داد. در اینجا، درباره حضرت باید به زبان علمی گفت: وجودی است جامع و مانع؛ جامع همه ارزش‌ها و مانع همه بی‌ارزشی‌ها. ابی‌عبدالله علیه السلام یک‌سویه است و فقط جامع همه ارزش‌هاست. در این زمینه هم چیزی کم نگذاشته است. یکی از عالمان بزرگ، عارفان باحال و ساده‌دل، جملات گودالش را به زبان عرفان معنا کرده است که نشان می‌دهد جامع همه صفات کمالیه بوده. حضرت در گودال با پروردگار صحبت می‌کند و می‌گویند:

بالله اگر تشنه‌ام، آبم تویی بحر من و موج و حبابم تویی

روح من روحی نیست که فرات مرا سیراب بکند. اصلاً این آب لیاقت سیراب کردن مرا ندارد! آن جور تشنگی که فرات مرا سیراب کند، برایم ارزشی ندارد.

ای سر من در هوس روی تو	بر سر نی رهسپر کوی تو
تشنه به معراج شهود آمدم	بر لب دریای وجود آمدم
آینه بشکست و رخ یار ماند	ای عجب این دل شد و دلدار ماند

۱. سبأ: ۱۳.

۲. نساء: ۱۲۴.

اگر تمام صفات کمالیه در او جلوه نداشت، آینه نبود. ابی عبدالله علیه السلام یک آینه تمام‌قد در برابر جمال ازل و ابد است که او و صفاتش را منعکس می‌کند. به زبان ساده‌تر، اگر می‌خواهی خدا را ببینی، حسین علیه السلام را ببین. ما این را نقل نکرده‌ایم که به ما تهمت بزنی و بگویی شما عاشق ابی عبدالله علیه السلام هستید، هرچه دلتان می‌خواهد، ساخته‌اید و در کتاب‌ها نوشته‌اید. ما نقل نکرده‌ایم، بلکه شما نقل کرده‌اید. از راوی بسیار مورد اعتمادتان ابن عباس است که می‌گوید: من طواف می‌کردم، ابی عبدالله علیه السلام هم طواف می‌کردند. یک مرتبه پرده کنار رفت و من دیدم دست ابی عبدالله علیه السلام در دست امین وحی است و امین وحی در طواف فریاد می‌زند و می‌گوید: ملت! اگر می‌خواهید با خدا بیعت کنید، با حسین بیعت کنید. آینه بشکست و آینه تکه‌تکه شد! بدن قطعه‌قطعه شد! همه می‌دانید که به این آینه چقدر تیر و سنگ و نیزه زدند.

آینه بشکست و رخ یار ماند ای عجب این دل شد و دلدار ماند
نقش همه جلوه نقاش شد سر هو الله ز من فاش شد^۱

الآن دیگر نقشی از من نمانده است و نمی‌شود عکس مرا بگیرند! نمی‌شود عکس یک بدن تکه‌تکه را بگیرند!

مستجمع جمیع صفات در سعه وجودی خودشان شد. اشتباه نکنم و نمی‌خواهم با خدا یکی کنم که کفر است؛ چراکه در قرآن می‌خوانیم: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۲ و حضرت در سعه وجودی خودشان کل‌الکمال، کل‌الجمال و کل‌الجلال شدند.

ب) «رَبُّكُمْ»

«رب» یعنی مالک و مربی. کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت مجتبی علیه السلام، توانمندی ابی عبدالله علیه السلام را در مملوک بودن نشان نداد. اصلاً در کنار خدا یک بار و برای یک

۱. شعر از الهی قمشه‌ای.

۲. شوری: ۱۱.



چشم به هم زدن هم احساس آزادی نکردند که بگویند من هستم! ایشان تمام ۵۷ سال عمرشان گفتند تو هستی.

من با زبان علم می‌گویم «تو هستی»، اما حضرت با مشاهده می‌گفتند «تو هستی». ایشان می‌دیدند و می‌گفتند «تو هستی»؛ اگر نمی‌دید، پس این دعای عرفه را از کجا انشا کرده‌اند؟ چرا این همه استاد، دانشمند، نویسنده و عالم که ۱۵۰۰ سال است در شرق و غرب به وجود آمده‌اند، نتوانسته‌اند یک خط مثل دعای عرفه را بسازند؟ چون اینها خدا را نمی‌بینند. خدا را باید دید و تعریف کرد. حضرت هم دیدند و تعریف کردند. مملوک بودن خودشان را چنان ثابت کردند که آدم بهت می‌برد!

مالک یک معنی «رب» بود. مالک مملوک دارد. یک معنی‌اش هم «مربی» است. نمونه تربیت ابی عبدالله علیه السلام در کجای عالم است؟ چنان شاع‌های تربیتی پروردگار را گرفت که ادب و تربیت الهی در ایشان از زمین به ابدیت کشید.

ج) «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» معبودی جز خدا وجود ندارد. معبودی غیر از خدا وجود ندارد که عبادت شود. او آفریننده هر چیزی در این عالم است. بت، قدرت، ثروت و هنر کارهای نیستند و کل در وجود مقدس یک نفر است. «فَاعْبُدُوهُ» پس او را بپرستید. ابی عبدالله علیه السلام این «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» را لمس کرده بودند و یک لحظه هم فراموششان نمی‌شد. در حقیقت، ۵۷ سال تمام وجودشان متوجه وجود مقدس «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و وجود مبارک خالق کل شیء بود و فقط او را می‌پرستید. اگر پول‌پرست، شکم‌پرست، شهوت‌پرست، صندلی‌پرست، مقام‌پرست یا علم‌پرست بشوید، دارید با سر به دوزخ می‌روید؛ چون هم کفر است و هم شرک.

د) «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»

«وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» خداوند در همه چیز نگهبان همه چیز است. وقتی زینب کبری علیها السلام هنگام وداع در کنار خیمه به او عرض کرد که تکلیف این زن و بچه، خواهران و

دخترانت بعد از تو چیست؟ البته نه از باب گلایه، بلکه تکلیف را پرسید که اگر شهید شدی، ما ۸۴ زن و بچه باید چه کار کنیم؟ ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: «التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ» خدا نگهدار شماست. خواهرم! این اشرار پست شما را از کربلا به شام نمی‌برند، از شام به کربلا نمی‌آورند و از کربلا به مدینه نمی‌برند. همانا خداوند قافله‌سالار شماس است و هیچ ضربه‌ای از اینها متوجه شما نخواهد شد. شما در حفاظت خدا هستید. اگر آدم این را باور کند، چه زندگی با آرامشی دارد!

بررسی آیه هفتم سوره سجده

آیه دیگر در سوره سجده است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۱ آنچه در این عالم آفریده‌ام، زیبا آفریده‌ام. اصلاً من موجود بدگل ندارم! خودم که آفریننده هستم، وقتی به موجودات نگاه می‌کنم، زیبایی می‌بینم؛ چون زیبایی آفریده‌ام. شما به خوشگل و بدگل تقسیم کرده‌اید و من اصلاً بدگل ندارم. من نه در آسمان‌ها، نه در نباتات، نه در جمادات، نه در حیوانات، نه در موجودات غیبی و نه در موجودات شهودی، یک بدگل ندارم و همه خوشگل هستند. برای همه موجودات هم دو تا زیبایی ترسیم کرده‌ام: زیبایی ظاهر و زیبایی باطن. زیبایی باطن انسان، «عقل» و «قلب» اوست؛ البته قلب ملکوتی‌اش، نه قلب گوشتی که در سینه‌اش هست. در واقع، حقیقت قلب، فطرتش و روح «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۲ اوست. حُسن ظاهرش هم «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۳ من به زیباترین شکل، اعتدال و تناسب جسمی به انسان دادم.

تمام هستی، دائرمدار حُسن پروردگار

براساس این دو آیه باید گفت که تمام هستی دائرمدار حُسن است؛ هم حُسن فاعلی که خداست و هم حُسن فعلی که موجودات هستند. اگر انسان با چشم عقل و چشم دل نگاه

۱. سجده: ۷.

۲. ص: ۷۲.

۳. تین: ۴.

کند و با گوشش هم بشنود، تمام موجودات عالم **﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾**^۱ زیبایی و کمال، جمال و جلال او را می ستایند. همچنین باید توجه داشت که حتی یک شیء هم در عالم استقلال ندارد و تمام اشیا آینه های ساخته شده ای هستند که اگر آن را کدر نکنند، زیبایی بی نهایت معشوق و محبوب در این آینه پیدااست. تمام اشیا ی عالم، آینه و نشان دهنده جمال ازل و ابد هستند.

تجلی حق در نگاه ابی عبدالله علیه السلام به هستی

من وقت ندارم و فرصت نیست، اما خیلی دلم می خواهد امروز مسئله وحدت و کثرت را که فلاسفه می گویند، نسبت به ابی عبدالله علیه السلام بحث کنم. ابی عبدالله علیه السلام کثرت در عالم نمی دیدند. ابی عبدالله علیه السلام جهان و اشیا را نمی دیدند، فقط جلوه حق را در هستی می دیدند؛ نه کسی را می دید و شیئی را می دید.

ای به ره جست و جوی نعره زنان دوست دوست

ور به حرم، ور به دیر، کیست جز او، اوست اوست

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال

نیست بر این رخ نقاب، نیست بر این مغز پوست

جامه در آن، گل از آن، نعره زنان بلبلان

غنچه بیچد به خود، خون به دلش تو به پوست

دم^۲ چو فرورفت هاست، هوست چو بیرون رود

یعنی از او در همه هر نفسی های وهوست

یار به کوی دل است گوی سرگشته چو گوی

بحر به جوی است و جوی این همه در جست و جوست

۱. اِسراء: ۴۴.

۲. دم یعنی نفس.

یار در این انجمن،^۱ یوسف سیمین بدن
آینه‌خانه جهان، او به همه روبه‌روست
پرده عراقی بساز یا به حجازی نواز
غیر یکی نیست راز مختلف ار گفت‌وگوست
سینه اسرار را محرم اسرار کن
آن‌که به کویت اسیر، گم‌شده و کو به کوست^۲
جز او را نمی‌دید! از وقتی متولد شدند، خدایین بودند تا آخرین جمله‌ای که در گودال گفتند:
«یا غیاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ». لحظه اول عمرشان را به لحظه آخر عمرشان وصل کن، بین این
وسط بین چه چیزی درمی‌آید!

ابی عبدالله علیه السلام، سر پروردگار

قرآن پیش همه‌تان است. وقتی بعد از جلسه به خانه رفتید، قرآن را ببینید. پروردگار
می‌گوید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۳ من می‌خواهم در زمین
نایب‌مناب بگذارم. فریاد فرشتگان درآمد: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»
می‌خواهی یک‌مشت آدم‌کش فاسد خونریز بسازی؟ اگر منظور عبادت است، «وَنَخْنُ
نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ». خداوند به ملائکه گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» سرّی
است که شما نمی‌دانید. آنها هم ساکت شدند.
میلیون‌ها سال گذشت. آنگاه اراده کرد که این سرّ را فاش کند. ساعت چهار بعدازظهر روز
عاشورا به ملائکه فرمود: گودال را نگاه کنید، آن «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و سرّی که
گفتم شما نمی‌دانید، «حسین» است.

۱. انجمن یعنی هستی.

۲. شعر از حکیم سبزواری.

۳. بقره: ۳۰.

موجودات جهان در فقر محض

آیات نشان می‌دهد که تمام موجودات فقر محض هستند؛ یعنی موجودات با همه ظاهر و باطنشان، فقیر، ندار، تهی دست و متکی به کسی هستند که فقرشان را جبران می‌کند. اگر کسی نبود که فقرشان را جبران کند، کل موجودات بعد از آفریده شدن فقیر می‌ماندند و نابود می‌شدند. موجودات حُسنِ او، فقر خود و غنای او را نشان می‌دهند.

ما همه شیران، ولی شیر غلم حمله‌شان از باد باشد دم‌به‌دم
حرکت عکس شیر روی پرچم برای خودش نیست، بلکه برای نسیم است. وقتی هوا می‌وزد، شیر تکان می‌خورد.

ما همه شیران، ولی شیر غلم حمله‌شان از باد باشد دم‌به‌دم
حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد آن‌که ناپیداست، هرگز گم مباد^۱
موجودات جمال و غنای او را با فقرشان نشان می‌دهند و با مسکنت و ذلتشان، عزت و کبریایی‌اش را نشان می‌دهند.

فاش می‌گویم و از گفته خود دل شادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم
سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم
فقر، فروتنی، ذلیل و خار هستم. عزت، کبریایی و غنای من تو هستی. این دیگر عالی‌ترین حرف ابی عبدالله علیه السلام است:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم، حرف دگر یاد نداد استادم
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم
آری حسین جان، هنوز شناخته شده نیستی!
پاک کن چهره حافظ به سر زلف ز اشک ورنه این سیل دمامد ببرد بنیادم^۲

۱. شعر از مولوی.

۲. شعر از حافظ شیرازی.

شناخت پروردگار در کلام ابی عبدالله علیه السلام

آیه ۱۰۲ سوره انعام و آیه هفت سوره سجده را در حد خیلی محدود شنیدید. همچنین شنیدید که کل موجودات آینه نشان‌دهنده حسن، فقر موجودات نشان‌دهنده غنای مطلق و نیز مسکنت و خواری و ذلت موجودات، نشان‌دهنده عزت و کبریایی اوست. همه اینها به هم وصل هستند. حالا این جمله را بشنوید که معلوم شود ابی عبدالله علیه السلام بعد از این دو تا آیه چه گفته‌اند!

کسی در کوچه به حضرت سلام کرد و گفت: حالتان چطور است؟ دو تا آیه در ذهنتان هست؟ حضرت فرمودند: «فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي»^۱ کسی محتاج‌تر از من در این عالم به پروردگار نیست. به‌راستی خدا را چقدر زیبا شناختی!

حکایتی شنیدنی از شیعه‌شدن مرد مسیحی

دجله یک زمان حالت دریاوار داشت و کشتی با بار در آن می‌آمد. طوفان شدیدی شد، کشتی را درهم شکست و همه بار و مسافر غرق شدند. فقط یک شیخ و بزرگ قبیله عرب روی یک تخته‌پاره گیر کرد و به ساحل آمد. افرادی که کنار ساحل ماهی می‌گرفتند یا نشسته بودند، او را گرفتند. خیلی بی‌حال بود و آب زیادی خورده بود. این شیخ به قبیله بردند، پذیرایی کردند و نان و آب به او دادند. او را از آن حالت ناراحتی درآوردند و حدود چهار الی پنج ماه نگه داشتند. به اینها خبر نداد که من مسیحی هستم؛ ولی می‌دید که قبیله در فرصت‌های خاصی حالشان پریشان است، گریه می‌کنند، در سینه و سر می‌زنند و به خودشان لطمه می‌زنند. بعد از پنج‌شش ماه فهمیدند مسیحی است و به او گفتند: ما تو را در قبیله می‌گذاریم، سفارشت را هم می‌کنیم که کاملاً از تو پذیرایی کنند. ما یک

۱. بحارالأنوار، ج ۷۶، ص ۱۵: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ فَقَالَ: أَصْبَحْتُ وَلِيَ رَبِّ فَوْقِي وَ التَّارُ أَمَامِي وَالْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَالْحِسَابُ مُحْدِقٌ بِي وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي. لَا أَجِدُ مَا أَحِبُّ وَ لَا أَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ وَ الْأُمُورُ بِيَدٍ غَيْرِي. فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَنِي وَ إِنْ شَاءَ عَفَا. فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي».



معشوق داریم. از اینجا، اول به نجف می‌رویم و از نجف هم با پای برهنه برای زیارت معشوقمان هشتاد کیلومتر راه است. شیخ گفت: معشوقتان کیست؟ گفتند: حسین علیه السلام است. شیخ گفت: من را هم ببرید. به او گفتند: نمی‌شود! اولاً نمی‌توانیم تو را به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام ببریم؛ چون تو تثلیثی و مشرک هستی. حرم امیرالمؤمنین علیه السلام که سر جای خود دارد، اصلاً یک لحظه هم نمی‌توانیم در حرم ابی‌عبدالله علیه السلام ببریم. شیخ گفت: من را ببرید. در حرم نمی‌آیم، فقط کفش‌هایتان را جفت می‌کنم و بار و بنه‌تان را نگه می‌دارم. اصلاً مرا به‌عنوان یک نوکر و خادم ببرید. من توقع ندارم که در حرم‌ها بیایم. مدیران قبیله گفتند: او را هم ببریم.

شیخ را هم تا نجف آوردند. اینها زیارت‌هایشان را کردند، ولی او را به حرم نبردند و به‌طرف کربلا حرکت کردند. حالا پیاده دارند به‌طرف کربلا می‌آیند و این مسیحی در راه دید عجب اوضاعی است! بخش‌بخش از مردم با جان‌ودل پذیرایی می‌کنند، همه مردم در این مسیر سیاه‌پوش هستند، گریه می‌کنند و در سر می‌زنند. ایام اربعین بود و این مسیحی هم مات‌زده نگاه می‌کرد. کاروان نزدیک کربلا مثل شماها که هر روز در سینه دم می‌دهید، مشغول سلام‌دادن شدند. این سلام‌ها برای این کاروان بود و مطلب در کتاب «دارالسلام» حاج‌میرزا حسین نوری، محدث کم‌نظیر شیعه است. کل کاروان با هم شروع به سلام‌دادن کردند:

«سَلَامٌ عَلَيَّ الْعَطَّشَانِ عِنْدَ الْفُرَاتِ، سَلَامٌ عَلَيَّ الْغُرَيَّانِ فِي الْفُلُوتِ، سَلَامٌ عَلَيَّ الْمِصْبَاحِ فِي كُلِّ ظُلْمَةٍ سِرَاجِ الْهُدَى بَابِ الرَّجَاءِ لِعَصَاةٍ، سَلَامٌ عَلَيَّ مَنْ صَارَ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا» سلام بر کسی که در کربلا این‌جوری شد: «وَحِيداً فَرِيداً سَاكِبُ الْعَبْرَاتِ» تک‌وتنها ماند و به پهنای صورتش در تنهایی اشک می‌ریخت. «سَلَامٌ عَلَيَّ الْمَذْبُوحِ عِنْدَ عِيَالِهِ» سلام بر آن‌که سرش را جلوی زن و بچه‌اش از پشت بریدند. «طَرِيحاً رَفِيعُ الرَّأْسِ فَوْقَ قَنَاةٍ» با لگد بدنش را انداختند و سرش را بالای نیزه زدند.

این مرد مسیحی هاج‌وواج مانده بود و نمی‌دانست چه خبر است! او را گذاشتند و همه قافله به حرم رفتند. صبح زود از حرم بیرون آمدند، درحالی‌که خسته و مُرده و پرگریه بودند. ناگهان



دیدند مسیحی می‌لرزد و رنگش پریده است. به او گفتند: چه شده است؟ مسیحی گفت: فقط به من بگویید چه کار کنم که بتوانم به حرم بیایم؟ مرا نجات بدهید که دارم می‌میرم! حسین جان! دو سال است هرچه دلت بخواهد، برای گناهانمان جریمه شده‌ایم؛ ما را ببخش و راه اربعین را باز کن. حسین جان! یک مسیحی را به این خوبی راه داده‌ای. اینجا عجیب است که حاج‌میرزا حسین نمی‌نویسد که خواب دید! مرد مسیحی به قافله گفت: وقتی شما رفتید، دیدم آقای با دو تا جوان آمدند. جایی برای نشستن آن آقا گذاشتند و آن آقا نشست. کتابی به او دادند. کتاب را نگاه می‌کرد و اسامی زوار را می‌برد. به آن دو جوان فرمودند: علی‌اکبر! قمربنی‌هاشم! من همه ورقه‌ها را خواندم. آیا همه زائران مرا نوشته‌اید؟ گفتند: آری. فرمودند: کامل نوشته‌اید! قمربنی‌هاشم علیه السلام و علی‌اکبر علیه السلام مثل دو فرشته پرواز کردند. انگار کل منطقه کربلا را دیدند و برگشتند و عرض کردند: آقا! همه را نوشته‌ایم. فرمودند: نه، همه را نوشته‌اید! دوباره رفتند و برگشتند. قمربنی‌هاشم علیه السلام عرض کرد: آقا! بچه‌های در بغل مادرها را هم جزء زائران نوشته‌ایم. آن‌هایی هم که به حرم نرسیده‌اند یا در خیابان، کوچه و کاروان‌سرا بودند و یا روی پشت‌بام‌ها خواب بودند، نوشته‌ایم. حضرت باز هم فرمودند: کامل نوشته‌اید! قمربنی‌هاشم علیه السلام گفت: حسین جان، درست است! یک نفر را نوشته‌ایم که او هم مسیحی است. فرمودند: آیا در حیطة کربلای من بود؟ عرض کرد: بله. فرمودند: بنویسید که او هم زائر من است. مرد مسیحی ناله می‌زد می‌گفت: چه کار کنم که در حرم بیایم؟ به او گفتند: شیعه شو! گفت: شیعه می‌شوم. به من شیعه‌شدن را یاد بدهید؛ فقط بگذارید من در این حرم بروم و بمیرم.

کلام آخر؛ آخرین وداع در روز عاشورا

لحظه رفتن است. وای که چه لحظه‌ای است! فضا! پنهانی یک پیراهن کهنه برای من بیاور که خواهرم زینب آگاه نشود. یک‌جوری از پشت خیمه‌ها وارد خیمه بشو و پیراهن کهنه مرا بیاور. پیراهن کهنه در بغل فضا بود و نمی‌توانست خودش را نگه دارد. زینب علیه السلام دید و به او گفت: چه شده است؟ گفت: چیزی



نشده خانم. زینب علیها السلام گفت: به من بگو چه شده است! گفت: خانم، ابی عبدالله علیه السلام دارند می‌روند و من نمی‌توانم خودم را نگه دارم. زینب علیها السلام گفت: ما هم نمی‌توانیم خودمان را نگه داریم. چه شده است؟! گفت: ابی عبدالله علیه السلام از من پیراهن کهنه خواسته‌اند. زینب علیها السلام چنان به صورتش زد که غش کرد. ابی عبدالله علیه السلام آمدند و سرش را به دامن گرفتند. آب نبود که روی صورت خواهر بپاشند! خم شدند و صورت روی صورت خواهر گذاشتند. نمی‌دانم این چندمین صورتی بود که ابی عبدالله علیه السلام روز عاشورا صورت روی آن گذاشتند! حضرت گریه کردند و اشکشان روی صورت زینب علیها السلام ریخت. زینب علیها السلام چشمش را باز کرد و گفت: برادر! کاش زنده نبودم که امروز را ببینم.

حضرت سه تا وداع کردند: اولین وداع با خواهر بود که فرمودند: خواهر! بعد از من، خدا وکیل بین من و شماست. یک وداع هم وقتی فهمیدند که می‌خواهند بروند، کل ۸۴ زن و بچه با پای برهنه، موی سر کنان و لطمه‌زنان بیرون ریختند. ابی عبدالله علیه السلام با یک دنیا محبت به آنها گفتند: «عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ»^۱ من هم دارم می‌روم. ذوالجناح می‌خواست راه بیفتد که این ۸۴ تا روی پای ذوالجناح ریختند و گفتند: او را نبر! او را نبر! نمی‌دانم حضرت چطور این زن و بچه را بلند کردند! ذوالجناح هفت‌هشت قدم آرام آرام رفت. امام هم حواسشان به هیچ چیزی نبود.

وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تندتر گردد

تمام حواس حضرت فقط به وصال محبوب بود، اما دیدند ذوالجناح ایستاده است! با خودشان گفتند چیزی جلوی وصال است؟ سنگ یا مانعی است! خم شدند و دیدند دختر سیزده‌ساله‌شان سکینه علیها السلام دست‌های اسب را بغل گرفته است. چه پدر مهربانی، فدایت بشوم! پیاده شدند و بچه را روی دامن نشاندند. سکینه علیها السلام گفت: «يَا أَبَتِي اسْتَغْلَمْتُ لِلْمَوْتِ»^۲ بابا! دیگر خودت را تسلیم کشته‌شدن کردی؟ فرمودند: «كَيْفَ لَا يَسْتَغْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينَ» دخترم!

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۲. همان.

چگونه دیگر تسلیم مرگ نشوم؟ من که دیگر یار و کمک کاری ندارم. دخترم! آخرین سرباز من شش ماهه بود که او را هم کشتند. سکینه گفت: «يَا أَبُهِ زِدْنَا إِلَى حَرَمِ جَدَّنَا» بابا حالا که می خواهی بروی، خودت ما را برگردان. ما نمی خواهیم با شمر و خولی هم سفر باشیم. حضرت یک ضرب المثل زدند و فرمودند: دخترم! همه راهها را به روی من بسته اند و نمی توانم شما را برگردانم؛ اما سکینه جان، یک خواهش از تو دارم. تا حضرت گفتند یک خواهش دارم، از روی دامنشان بلند شد و ابی عبدالله علیه السلام بغل کرد. سر ابی عبدالله علیه السلام را روی سینه گرفت و گفت: بابا بگو! حضرت فرمودند: عزیز دلم! این قدر جلوی چشم من اشک نریز. دلم را آتش می زنی.

نمی دانم چطور از هم جدا شدند! حضرت رفتند و حمله کردند، میمنه، میسر و وسط لشکر به هم ریخت. شمر پیش عمر سعد آمد و گفت: کار این جواری تمام می شود؟ قوی تر از حسین در عالم نیست! عمر سعد گفت: چه کار کنم؟ شمر گفت: سه گروه را جدا کن و به یک گروه بگو به خیمه ها حمله کنند. حضرت کمرمق شده بودند. رو به لشکر کردند و گفتند: «يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ، وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً كَمَا تَزْعُمُونَ أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ، وَ تُقَاتِلُونِي، وَ النِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ»^۱ شما با من جنگ دارید و من هم با شما جنگ دارم. زن و بچه ام و دخترها چه کار کرده اند؟! شمر گفت: راست می گویی! ای گروهی که می خواهید حمله کنید، به طرف خیمه ها نروید. اینجا دو گروه ماندند. عمر سعد گفت: چه کار کنم؟ شمر گفت: به یک گروه بگو فقط با شمشیر به او حمله کنند و یک گروه هم با تیر و سنگ به او حمله کنند. «فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» حضرت را وسط گذاشتند و دورش را گرفتند.

آه! ذوالجناح مانده و نمی داند چه کار کند! در محاصره، اول یک سنگ به پیشانی شان زدند و پیشانی شکست. با پر عمامه نشد جلوی خون را بگیرند، رها کردند تا خون بیاید. ناگهان



۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۹؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳.

یک تیر سه شعبه زهرآلود به سینه شان زدند. هر کاری کردند که از جلو درآورند، نشد! حضرت با زحمت خم شد، اما دست به پشت سر نمی‌رسد. وای حسین جان! امام تیر را بیرون آوردند. خون از دو طرف مثل ناودان می‌ریخت. پاهایشان را از رکاب درآوردند. ذوالجناح فهمید که حضرت دیگر نمی‌توانند سوار باشند. بارک‌الله به ذوالجناح! اسب در یک گودال آمد، دو دستش را جلو کشید و دو پایش را عقب داد که فاصله ابی‌عبدالله علیه السلام با زمین کم شود. ذوالجناح خودش را خم کرد و ابی‌عبدالله علیه السلام نزدیک به زمین شد؛ اما افتاد!

هوا ز باد مخالف چو قیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت نه سیدالشهدا علیه السلام بر جدال طاقت داشت
بلندمرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم، عرش بر زمین افتاد^۱
امام در گودال افتادند. شمر گفت: حالا دو گروه وارد گودال بشوید. با شمشیر، نیزه و سنگ به حضرت حمله کردند. امام باقر علیه السلام می‌گویند خودم در کربلا بودم و دیدم که سنگ‌بارانشان کردند. لشکر خسته شد و یک مقدار کنار کشید. اما در گودال افتاده‌اند! خدایا! من که طاقت ندارم بقیه‌اش را بگویم. این بندگان خوبت هم طاقت ندارند. زهرا علیه السلام با شما در سرش می‌زند! زین‌العابدین علیه السلام می‌گویند: وقتی ما می‌نشینید و گریه می‌کنید، مادرم هم با شما گریه می‌کند.

«وَلَمَّا اُفْجِحَ الْحُسَيْنُ بِالْجِرَاحِ»^۲ این قدر زخم سنگ، نیزه و شمشیر خوردند که کاملاً ناتوان شدند و روی خاک افتادند. صالح بن وهب مزنی خودش تکی وارد گودال شد و با یک نیزه به پهلوی امام زد. نیزه تا شکم آمد. نیزه را چرخاند. شمر دوباره صدا زد: «مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ» چرا بالای گودال ایستاده‌اید و منتظر این مرد هستید؟ «فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» حمله کنید! وای! این را در خواب به من نشان دادند. دایره‌وار در گودال

۱. شعر از مقبل کاشانی.

۲. بخشی از لهُوف سید بن طاووس.

ریختند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: یک حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت را با قتل صبر نکشید؛ یعنی محاصره‌اش نکنید که راه بیرون رفت نداشته باشد. زین العابدین علیه السلام می‌گویند: پدرم را با قتل صبر کشتند!

حضرت را محاصره کردند و همه راه‌ها را بستند. «فَرَمَاهُ حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ فِيهِ»^۱ حصین بن تمیم در خود گودال با تیر به دهانشان زد. نشانه‌گیری لازم نبود و نزدیکش بودند! دهان ابی عبدالله علیه السلام با تیر باز مانده بود که ابویوب غنوی تیری از داخل دهان در گلو زد. زرعه بن شریک با شمشیر کتف را خرد کرد و سنن بن انس با نیزه در سینه‌شان فرو کرد. شما که تیر زده بودید، نیزه دیگر چرا!

همه بیرون آمدند و شمر وارد شد. در بیمارستان‌ها دیده‌اید کسی که آتش او را سوزانده و همه بدنش زخم است، چقدر تشکش را نرم می‌گیرند، پنبه زیر بدن می‌گذارند و زخم‌ها را چرب می‌کنند. شمر وارد شد. حضرت تا چشمشان به شمر افتاد، گفتند: خواب دیدم که ابلقی به من حمله کرده است. شمر گفت: حسین، مرا به سگ تشبیه کردی؟ یا رسول الله، من را ببخش. علی جان! شما که خودتان بالای گودال بودید. شمر از روی سینه بلند شد و چنان لگد زد که بدن برگشت. زانویش را روی کتف ابی عبدالله علیه السلام گذاشت و محاسن را از زیر گرفت. خیال می‌کنید راحت سر را برید؟! در روایت است که اول دوازده تا ضربه با خنجر به گردن زد.



جلسہ یازدہم

ابی عبداللہ علیہ السلام، پر قدرت ترین

نگہبان قلب مؤمنین

حرم کعبه و حرم دل، دو حرم پروردگار

از طریق قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام)، به ویژه روایات امام ششم برای اهلش ثابت و یقینی است که وجود مقدس حضرت حق دو حرم دارد: یک حرم، «کعبه» و «مسجد الحرام» است، یک حرم هم «دل» است. معمار حرم او، ابراهیم (علیه السلام) است و معمار دل هم خودش.

بی نصیبی بندگان کاهل از نعمت‌های معنوی پروردگار

چند جمله راجع به حرم خودش با معماری ابراهیم (علیه السلام) بشنوید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا بُرَّاهِمُ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۱. آیات عجیبی است و نکات عظیمی در این دو آیه هست. آثارش را در این آیات می‌گوید. اول خانه‌ای که به نفع کل انسان‌ها^۲ بناگذاری شد، خانه کعبه بود. حالا همه انسان‌ها سودی از این خانه نمی‌برند. قدیمی‌ها می‌گفتند: «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه چیست؟».

۱. آل عمران: ۹۶ و ۹۷.

۲. «لِلنَّاسِ» یعنی به نفع همه انسان‌ها.

آنهایی که از این خانه سود نمی‌برند، گدای کاهل، بدبخت و تیره‌روز هستند. سفره‌های عظیم نعمت‌های معنوی خداوند به صورت مجانی پیش روی بشر پهن شده است: «أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۱ و اگر ابوجهل، ابولهب، نمرود، شداد یا مجرم حرفه‌ای باشم، هیچ چیزی از این سفره دوم، یعنی نعمت‌های معنوی گیرم نمی‌آید. ابوجهل، ابوسفیان و معاویه سیزده سال همسایه دیواربه‌دیوار پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، صدای قرآن را از گلی عرشی پیغمبر شنیدند و معجزات شگفت‌آوری را از پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدند؛ اما بهره نبردند. معجزات را دیدند و گفتند: «هَذَا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ»^۲ قبل از یتیم ابوطالب هم جادوگران زیادی در تاریخ بوده‌اند و او هم یکی از آنهاست. شما تیره‌بختی را ببینید! قرآن از گلویشان شنیده می‌شد، می‌گفتند: این حرف‌ها دروغ و افتراست. روش و اطوار، اخلاق، ادب، شخصیت و عظمتش را می‌دیدند و می‌گفتند: «إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»^۳ همانا دیوانه است.

خدا نیاورد انسان تاریک شود، عقل انسان از کار بیفتد، شهوات غیرمشروع و خواسته‌های نامعقول بر انسان حاکم شود و شیطان به بینی انسان افسار بزند و هر جا دلش می‌خواهد، او را بکشد و هر چه دلش می‌خواهد، از زبان آدم دربیاورد!

سردوشی بلال حبشی در قرآن

در مقابل این افراد، یک مرد حبشی هم بود که نه همسایه حضرت بود و نه قوم‌و خویش، نه اهل مکه بود و نه عرب. تمام روزنه‌های باطنش به روی نور حقیقت باز بود و توحید و نبوت را پذیرفت. پروردگار عالم هم در سوره حجرات به او سردوشی داد. این آیه در رابطه با بلال است: «إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ»^۴ بلال خیلی روشن بود! قیافه، اندام متناسب، صدا و مخرج

۱. لقمان: ۲۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۵۱؛ تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ۱۵، ص ۳۲۸.

۳. قلم: ۵۱.

۴. حجرات: ۱۳.

«شین» نداشت؛ اما پیغمبر صلی الله علیه و آله هر وقت از تبلیغ، کار خیر و عمل نیک خسته می‌شدند، می‌گفتند بلال را صدا کنید. بلال می‌آمد و حضرت می‌فرمودند: «أَرْحَنَا يَا بِلَالُ»^۱ بلال! مرا از خستگی و کسالت دریاور. بلال هم می‌نشست و برای پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن می‌خواند، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم با شنیدن آن قرآن تا لقای خدا سیر می‌کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله در قید صدای بلال و این که بلال مخرج «شین» ندارد، «شین» های قرآن را «سین» می‌گوید، نبودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله نور خدا را از گلوی بلال مشاهده می‌کردند و بوی خدا را از فضای دهان بلال استشمام می‌کردند. برای همین خستگی‌شان می‌رفت و شاد می‌شدند.

اذانش خیلی پر قیمت بود! کافی بود که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله برای بیگانگان از توحید و نبوت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام یک اذان بگوید که آنها در جامعه تأیید شوند؛ اما این کار را نکرد. مواظب باشید هر کسی را تأیید یا تکذیب نکنید! رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «إِيَّاكَ أَنْ ... تُكَذِّبَ صَادِقاً أَوْ تُصَدِّقَ كَاذِباً»^۲ این سفارش اکید پیغمبر صلی الله علیه و آله است که هر انسان باطل، بی‌شخصیت و پوکی را تصدیق و هر وارسته باتقوای باکرامتی را تکذیب نکن. اصلاً مواظب حرفت نسبت به مردم باش! اهل سقیفه به او پیشنهاد دادند که اذان بگو، اما گفت نمی‌گویم. حتی به او فشار آوردند، گفت نمی‌گویم. هر اذانی که مستحب نیست، یک اذان هم حرام است. هر قرآن خواندنی که مستحب نیست، یک قرآن خواندن هم حرام است. هر نمازی که درست نیست، یک نماز هم قَوْلُ الْمُصَلِّينَ^۳ است. مگر هرچه رنگ مثبت دارد، همه جا درست است؟!

بلال به این افراد گفت اذان نمی‌گویم؛ ولی وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند زهرا فقط یک بار دیگر می‌خواهد اذانت را بشنود، گفت: همین الان و همین امروز می‌گویم.

۱. مفتاح‌الفلاح شیخ بهایی، ص ۱۸۲: «أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَنْتَظِرُ دُخُولَ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَيَقُولُ: أَرْحَنَا يَا بِلَالُ»؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳: «قَالَ النَّبِيُّ جُعِلَتْ فَرْقَةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَكَانَ يَقُولُ: أَرْحَنَا يَا بِلَالُ».

۲. تحف العقول، ج ۲، ص ۲۵.

۳. ماعون: ۴.

بعد هم این بیگانگان از توحید و ولایت وقتی دیدند اذان نمی‌گویند، این قدر او را تحت فشار قرار دادند که فرار کرد و به شام رفت. همان جا هم مُرد. عیبی ندارد که برای خدا تحت فشار قرار بگیرم و در فشار بمیرم. چه زندگی‌ای از این نورانی‌تر، بهتر و عالی‌تر! شیعه که عافیت‌طلب و همه‌اش به دنبال خوش‌گذرانی نیست. البته خوش‌گذرانی دارد که به فرموده موسی بن جعفر علیه السلام، خوش‌گذرانی حلال است: «لِلدَّائِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ»^۱ خوش باشید؛ اما نه در حرام، بلکه در حلال.

خانه کعبه، هدایتگر انسان به سوی رهبری عرشی

چه آیاتی است! خیلی عجیب است! خداوند می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» اولین خانه‌ای که به نفع کل انسان‌ها در کره زمین بنا کردم، «لَلَّذِي بِكَعْبَةٍ مَبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» مکانی است که در شهر مکه بابرکت است و هدایتگر تمام جهانیان. به چه چیزی هدایت می‌کند؟ آیا به همین چهاردیواری که با سنگ روی همدیگر چیده‌اند یا به در و دیوار مسجدالحرام هدایت می‌کند؟ آیا این خانه به منا و عرفات و مشعر راهنمایی می‌کند؟ به هیچ کدام راهنمایی نمی‌کند! پس «هدایتگر برای جهانیان است» یعنی چه و به چه چیزی هدایت می‌کند؟ سوره حج را ببینید؛ آیه می‌فرماید: «أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»^۲ ابراهیم! در بین مردم برای حج اعلام کن. برای حج به کجا بیایند؟ منظور خداوند به طرف مسجدالحرام، کعبه، منا، مشعر و عرفات نیست. این کلام‌الله است که می‌فرماید: «يَأْتُوكَ» به طرف تو، امامت الهی، رهبری عرشی و تمام ارزش‌هایی بیایند که در وجود توست.

این متن آیه است. خدا بلد بود که آیه را این‌جوری تنظیم کند و بگوید: «يَأْتُ الْبَيْتَ»، «يَأْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»، «يَأْتُ الْمَشْعَرَ وَالْمِنَا وَالْعَرَفَاتَ»؛ خداوند همه را کنار گذاشت و

۱. تحف العقول، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. حج: ۲۷.

فرمود: «يَا تُؤُوكَ» حاجی، زائر و جهانیان به طرف شخص تو، یعنی فرهنگ، عقل، روح، ادب، عبادت و کرامت تو بیایند.

ابراهیم علیه السلام، یک امت به تنهایی

حالا با همدیگر نگاهی به اواخر سوره نحل بکنیم و این «يَا تُؤُوكَ» را آنجا می بینیم. تو چه کسی هستی که زائر به طرف به تو بیاید؟ ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾^۱ ابراهیم به تنهایی یک امت است! یعنی این قدر از نظر ارزش ها سعه وجودی دارد که او را یک نفر نبین، بلکه یک امت ببین. آیا می شود که آدم به تنهایی یک امت شود؟

لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُشْتَكِرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ^۲

برای خدا هیچ سخت نیست که جهان را در یک نفر جمع کند. اصلاً برایش سخت نیست! یک نفر است، ولی همه است. این شعر چقدر زیباست! شاعر می گوید:

یکی خط است از اول تا به آخر	بر او خلق جهان گشته مسافر
در این ره انبیا چون ساربان اند	دلیل و رهنمای کاروان اند
و از ایشان سید ما گشته سالار	هم او اول هم او آخر در این کار
ز احمد تا احد یک میم فرق است	جهانی اندر آن یک میم غرق است ^۳

این کار خداست! این قدرت الله و رحمت الله است. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» یعنی بیایند که ظرفیتشان گسترده شود؛ یک نفر دو تا بشود، دو نفر چهار تا بشود، چهار نفر هشت تا بشود و هشت نفر شانزده تا بشود. یک نفر دویست تا بشود. یک نفر چهارصد تا بشود. یک نفر یک امت بشود تا هر کسی نگاهش کند، بگوید آنچه خوبان همه دارند، تو تنها

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳. شعر از شیخ محمود شبستری.

داری». وگرنه سنگ‌های کعبه، دیوارها و درها که این کارها را برای آدم نمی‌کنند. سنگ سنگ است.

کعبه یک سنگ نشان است که ره گم نشود

حاجی احرام دگر بند، بین یار کجاست

وگرنه کعبه کاری نمی‌کند و هیچ چیزی نیست! ابراهیمی کعبه کار می‌کند، نه سنگ و گل!

ملاک‌های خداوند در گزینش ابراهیم علیه السلام

سپس در ادامه این آیات می‌فرماید:

الف) عبادت و تسلیم همه‌جانبه

﴿فَاتَّخَذَ اللَّهُ^۱ تمام وجود ابراهیم کارگاه عبادت و تسلیم در پیشگاه خدا بود.

ب) نبود کمترین انحراف در زندگی

﴿خَفِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ کمترین انحرافی در زندگی ابراهیم علیه السلام نبود و هیچ بتی را نه در بچگی و نه در جوانی‌اش نپرستید.

ج) شکرگزار تمام نعمت‌های الهی

﴿شَاكِرًا لِلنَّعْمَةِ﴾^۲ شکرگزار تمام نعمت‌هایی بود که به او داد. شکرش هم به این بود که همه نعمت‌ها را به عبادت، ارزش‌ها و خدمت تبدیل کرد. شاکر زبانی نبود! این نبود که یخچالش پر باشد، فرش دست‌باف گران اتاق‌هایش را پر کرده باشد و پنج‌هزار متر خانه‌اش هم تجریش باشد، بعد بنشیند و بگوید الحمدلله. کدام الحمدلله؟ وقتی این‌همه

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. نحل: ۱۲۱.



گرفتار، این همه مشکل، این همه یتیم و این همه مستأجر که برای زن و بچهٔ مظلومشان در سرشان می‌زنند، وجود دارد، کدام الحمدلله؟

د) هدایت به صراط مستقیم

«اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» او را انتخاب کردم و خودم ابراهیم را از بچگی گرفتم و در صراط مستقیم آوردم. وقتی ابراهیم علیه السلام بچه بود، خانه‌اش بابل بود (الآن از استان‌های عراق است) و جایی که به دنیا آمد، پر از بت‌خانه بود. حتی عموی خودش هم بت‌تراش بود. با این حال، او را که لیاقت و شایستگی داشت، به صراط مستقیم هدایت کردم.

ه) عطای همهٔ خوبی‌ها به او

«وَأَتَيْنَاهُ فِي الذِّبْيَةِ حَسَنَةً»^۱ هر چه خوبی بود، به او دادم. «حَسَنَةً» الف و لام ندارد و نکره است. هر جنس خوبی را در این دنیا به او دادم؛ اولاد خوب، زن خوب، پول پاک و زندگی پاک.

و) از شایستگان در آخرت

«وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّالِحِينَ» او در آخرت از شایستگان است. وقتی پروردگار می‌گوید مردم را به حج دعوت کن تا به طرف تو بیایند، یعنی بیایند و در حد خودشان یک ابراهیم بشوند و برگردند.

دعای مستجاب ابراهیم علیه السلام در حق اولاد و نسلش

این حرف خداست. حالا دعا‌های عجیب و غریبی کنار کعبه دارد که یکی از دعا‌هایش به اولاد و نسلش است. در اینجا به ما یاد می‌دهد که زبانمان بسته نباشد. اصلاً خدا زبان را به ما داده است که اول با خودش، بعد هم با خودش و بعد هم با خودش حرف بزنیم.

۱. نحل: ۱۲۲.

همچنین زبان را جای دیگر هزینه نکنیم، کم حرف بزنیم و مثبت حرف بزنیم. حرف منفی هم در حق هیچ کس نگوییم، الا جایی که خدا اجازه داده است تا ظلم ظالم، ستم ستمگر یا خیانت خائنی را برملا کنیم. با اجازه حرف بزن و اختیار زبان را به خودت نده، بلکه به خدا بده.

یک دعایش که الآن ما مستجاب شدن دعایش را در این ده روز دیدیم و امروز هم داریم می بینیم، این بود: «فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»^۱ خدایا! نسلی که به من می دهی، دل های بخشی از مردم را به آنها متوجه کن. ابراهیم علیه السلام می دانست که همه دل ها لیاقت ندارند و دل نور نیستند. در دل ها پر از دل ابوجهلی، ابوسفیانی و یزیدی هم هست. برای همین، آنها را نگفت و تقسیم کرد و گفت: «فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» قلب گروهی از مردم را عاشق ذریه من کن. پیغمبر صلی الله علیه و آله، زهرا علیها السلام، امام مجتبی علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام ذریه او هستند. دعایش در حق دل ما مستجاب شد. مگر عاشق نیستی؟ معلوم می شود دعای ابراهیم علیه السلام در حق تو مستجاب شده است. انگار ابراهیم علیه السلام همه شما را کنار کعبه می دید از وقتی در رحم مادر هستید تا وقتی از دنیا می روید، بعد انتخابتان کرد و گفت: خدایا! دل اینها را عاشق ذریه من کن. دعا مستجاب شد و ما مستجاب شده دعای ابراهیم علیه السلام هستیم.

پروردگار، حافظ خانه کعبه

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» مراقب این کعبه، فقط پروردگار است. حرم اوست و مراقب این حرم از خطرات هم اوست. ابرهه فیل سوار وقتی حمله کرد، عبدالمطلب این جمله را گفت: «أَنَا رَبُّ الْأَيْلِ وَ لِهَذَا الْبَيْتِ»^۲ من صاحب یک تعداد شتر

۱. ابراهیم: ۳۷.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۴۷.

هستم و این خانه هم صاحب دارد. پروردگار هم فیل سواران را کوبید و نابود کرد:

﴿فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ﴾^۱

دل، نخستین عضو ساخته شده

اما حرم دوم، «دل» است. شاید بعضی هایتان کتاب های جنین شناسی را خوانده باشید. من خوانده ام. پروردگار وقتی می خواهد بچه را در رحم مادر شکل بدهد و اعضا و جوارح برایش بسازد، اولین عضوی که برای جنین می سازد، حرم خودش است. در واقع، «دل» اولین عضو ساخته شده پروردگار است.

قلب مؤمن در قلعه و حصاری امن

از امام ششم بشنوید که می فرمایند: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ»^۲ و منظور از قلب در کلام امام، قلب مؤمن است، نه هر قلبی.^۳ آیا قلب ابوسفیان هم حرم الله است؟ آیا قلب مجرمین هم حرم الله است؟ آیا قلب رباخور، زناکار، دزد و غاصب، ظالم، اختلاسگر و رشوه بگیر هم حرم الله است؟ چرا قلب مؤمن حرم الله است؟ برای اینکه قلب مؤمن دری به روی دشمنان دل ندارد. اصلاً در ندارد! قلب مؤمن در این چهار دیواری است که مثل قلعه و حصار می ماند: ایمان، تقوا، اخلاق و عمل صالح دیوارهای این چهار دیواری است. این قلب خانه پروردگار است.

مراقبت مداوم مؤمن از چهار دیواری قلعه قلب

مؤمن این چهار دیواری را تا وقت مرگ می باید تا دشمن در یکی از این دیوارها رخنه نکند و تقوا را کم نکند، به ایمان ضربه نزند، به اخلاق تلنگر نزند و به عمل صالح شکاف نزند

۱. فیل: ۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵؛ جامع الأخبار، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: «كَمَا زُيِّنَ: أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ».

که راه ورود دشمن باز شود. این کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله است که می فرمایند: «لَوْ لَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۱ اگر آدم‌های زیاده‌گویی نبودید (بجا حرف می‌زدید و کم هم حرف می‌زدید) و همچنین اگر دل شما چراگاه حیوانات درنده وحشی، مانند حرص، بخل، کبر، ریا و حسد نبود، «لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى» آنچه من می‌دیدم، شما هم می‌دیدید. «وَلَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ» و آن صداهایی که به گوش من می‌خورد، به گوش شما هم می‌خورد. شخصی انگار پیش امام صادق علیه السلام دل‌نگران بود و نمی‌دانست که ظرفیتش هنوز به آن گستردگی نشده است. به امام گفت: یا بن‌رسول‌الله! ما هیچ‌چیزی نمی‌بینیم و نمی‌شنویم. ما آدم خراب و آلوده‌ای نیستیم. بد هم نیستیم. شیعه هستیم و عاشق شما. امام صادق علیه السلام فرمودند: لازم نیست که همه‌چیز را در بیداری ببینید و بشنوید. آیات «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»^۲ را بخوان. خدا در دنیا مژده‌دهنده به اینهاست. یک مرحله مژده‌دهی هم در عالم خواب است. مگر آینده یوسف علیه السلام را به او نشان ندادند؟ در خواب نشان دادند، نه در بیداری.

حکایتی شنیدنی از خوابی عجیب و مژده‌دهنده

حالا با این بحث امروز یک‌وقت غصه‌دار نشوید که ما یک عمر نشنیده‌ایم و ندیده‌ایم. ما هم در خواب شنیده‌ایم و دیده‌ایم، اما یادمان نیست. در صورتی که اگر اهلش باشیم، هم در خواب می‌بینیم و هم می‌شنویم.

شب‌ی ساعت سه نصفه شب بیدار شدم و به خانواده‌ام گفتم بیدار شوید. با اینکه نباید انسان خواب را بیدار کرد و آدم باید اجازه داشته باشد، من از عظمتی که دیده و شنیده بودم، بیدارش کردم و گفتم که من خواب دیدم واقعاً مرده‌ام و قبرم را آماده کرده بودند؛ اما سه‌چهار برابر قبرهای معمولی بود. من حالا می‌بینم و می‌شنوم.

۱. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۸، ص ۲۱۷.

۲. یونس: ۶۲-۶۴.

«لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ» اگر زیاده‌گو نبودید و دلتان چراگاه شیاطین و حیوانات درنده‌ای مثل رذائل اخلاقی نبود، شما هم می‌دیدید و می‌شنوید آنچه من می‌بینم و می‌شنوم. مرا در قبر گذاشتند. در قبر را بستند و همه رفتند. البته نباید هم بمانند. برای چه بمانند؟ ما دیگر به درد زنده‌ها نمی‌خوریم که پیش ما بمانند. من دو چیز در قبر دیدم: یکی اینکه، دیدم وقتی قبر را بستند و رفتند، قبر اصلاً تاریک نیست؛ با اینکه آدم این یقین را دارد که وقتی قبر را می‌بندند، ظلمت خالی است. یکی هم دیدم که قبر جای خیلی خوبی است و این قبر یک حالی دارد.

حالا من منتظر فرشتگان پروردگار هستم، دارم حس می‌کنم که بیایند و بگویند: «مَنْ رُبُّكَ وَ مَا دِيْنُكَ وَ مَنْ نَبِيْكَ وَ مَنْ اِمَامُكَ وَ مَا قَبْلُكَ؟» اما دیدم دیر شد و نیامدند. با خودم گفتم: حالا که فرشتگان نیامده‌اند و من هم اهل ضایع کردن وقت نیستم، کاغذ و قلم هم ندارم (دیدم خاک زیر جنازه خیلی نرم است)، تا نکیر و منکر بیایند، بلند شوم و با انگشتم یک مقاله عاشقانه درباره حضرت سیدالشهدا علیه السلام روی همین خاک بنویسم. خیلی عجیب است که این خواب از یادم نمی‌رود؛ اما از آن مقاله‌ای که با انگشت به اندازه دو تا صفحه کاغذ آچار نوشتم و امضا هم کردم، وقتی بیدار شدم، یک کلمه هم یادم نبود و فقط می‌دانم مقاله بسیار عاشقانه‌ای بود. در واقع، مقاله لذت جهان را داشت! بعد هم زیرش امضا کردم. از آن به بعد هم امضای من عوض شد. امضای من همیشه این بود: «فقیر، حسین انصاریان»؛ اما از آن به بعد، امضایم این است: «روضه‌خوان حضرت سیدالشهدا علیه السلام، فلان کس». امضا که کردم، دیدم یک صدای لطیف عاشقانه از گوشه قبر آمد که می‌گفت: شما نباید در این عالم بمانی و باید به دنیا برگردی. همین که گفتند الآن در قبر باز می‌شود و باید برگردی، من بیدار شدم.

نگهبانان دل، محافظ انسان از خطرات

به‌راستی چرا حرف پیغمبر صلی الله علیه و آله عملی نشود؟ اگر زیاده‌گویی نداشتید که خیلی از زیاده‌گویی‌ها حرام است، همچنین اگر قلبتان چراگاه شیاطین و حیوانات نبود، «لَرَأَيْتُمْ مَا

أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ». حضرت در روایت دیگری هم می‌فرمایند: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاءِ»^۱ اگر شیطان‌ها کنار دل بنی‌آدم طواف‌کننده نبودند، ملکوت آسمان‌ها و زمین را با دقت عقلی می‌فهمیدم.

دل حرم خداست و چهار تا هم دیوار دارد؛ تقوا، اجتناب از محرمات، عمل صالح، اخلاق حسنه و ایمان. من در قسمت قبل گفتم که نگهبان کعبه، شخص خداست. همان‌طور که کعبه در معرض خطر است، دل هم در معرض خطر است. نگهدار دل کیست؟ نگهدار آن هم خداست؟ خیر!

خدا یک نگهبان از باب لطف و رحمتش برای دل مؤمن انتخاب کرده است که دل ضربه نخورد، تاریک نشود و شیاطین، وسوسه‌ها و خناس‌ها بر این دل پیروز نشود. این هم در دوسه آیه از قرآن مجید مطرح است که من به یکی اشاره می‌کنم: ﴿يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٌ مِنَ النَّاسِ﴾^۲ دو تا دستگیره برایتان قرار داده‌ام: «حَبْلٌ مِنَ اللَّهِ» که قرآن است؛ دستگیره دوم که عیناً کار قرآن را در زندگی‌تان می‌کند، «حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ» است. خدا برای دل مؤمن و شیعه حافظ، نگهبان و نگهدار قرار داده است که هر سگی بخواهد به دل شیعه حمله کند، با یک نهیب این نگهبانان می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد. نگهبان دل، ولی‌الله‌الاعظم است که دوازده نفر هستند.

ابی عبدالله علیه السلام، پر قدرت‌ترین نگهبان دل

پر قدرت‌ترین نگهبان هم ابی‌عبدالله علیه السلام است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ»^۳ همانا او قوی‌ترین نگهبان دل است و مهار دل ما از تولد نه، بلکه قبل از تولد به

۱. محجة‌البيضاء، ج ۲، ص ۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۶۳.

۲. آل عمران: ۱۱۲.

۳. جمله معروف «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ» با این تعبیر در منابع حدیثی دست اول نیامده است. آنچه در متون دست اول آمده، دو تعبیر با این متن است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ بِنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ

دست اوست. این روایت پیغمبر است: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ وقتی معمارش (خدا) این دل ما را می ساخت، یک عشق پنهان از ابی عبدالله علیه السلام با گِل دل ما قاتی کرد.

تبدیل گریه به عبادت با گریه بر ابی عبدالله علیه السلام

وای که ما را چگونه زنده کردید و چه ارزشی به ما دادید؟! برای ما چه کار کردید؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله یک جمله دیگر دارند که می فرمایند: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»^۲ خدا برای شهادت حسین من آتشی در دل مؤمن روشن کرده است که خاموش نمی شود. خناس ها می گویند چقدر گریه؟! ای یاوه گوها! ما نمی توانیم گریه نکنیم. چقدر گریه یعنی چه؟! بلد هستی آتش دل ما را سرد کنی، سرد کن. تا زنده هستیم، گریه می کنیم. تازه این گریه را به بچه هایمان هم ارث می دهیم و سفارش هم می کنیم. در وصیتمان هم می نویسیم که گریه برای ابی عبدالله علیه السلام یادتان نرود! برای خانواده، بچه، نوه و نتیجه می نویسیم: وقتی جنازه ما را در اتاق دیدید، اگر خواستید برای ما گریه کنید، بدانید گریه کردن برای ما یک قِران هم ثواب ندارد. امام هشتم می گویند:

→

مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۹ - ۶۴) و «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مَصْبَاحٌ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ» (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۴ - ۲۶۹)؛ اما تعبیر «إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النِّجَاةِ»، از سید هاشم بحرانی، متوفای ۱۱۰۷ هق، در کتاب «مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر» مطرح شده است که شاید نقل به معنا باشد.

۱. الحق المبين في معرفة المعصومين علیهم السلام، شیخ علی عاملی، ص ۵۸۸: «والإمام الحسين علیه السلام له جاذبية خاصة في القلوب بمجرد ذكر اسمه: إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ». شبیه این عبارت نیز در «بحار الأنوار»، ج ۴۳، ص ۲۷۲ آمده است: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكُونَةً».

۲. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

«إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ»^۱ گریهات را به عبادت تبدیل کن. چرا برای مُرده گریه می‌کنی؟ عشق ولی‌الله‌الاعظم را برای حفظ دل ما قرار داد تا دل منحرف نشود، این طرف و آن طرف نرود و گیر نامحرم‌ها، مال حرام، صندلی حرام و حالات حرام نیفتد. تا حالا که نیفتاده‌ایم، بعدش هم نمی‌افتیم!

رضایت و شادی حضرت زهرا علیها السلام از مجالس روضه

یک روایت هم بخوانم. ناراحت هستم که دارد تمام می‌شود. سرحال نیستیم! کتاب شریف «عیون اخبار الرضا» که نزدیک به زمان حضرت رضا علیه السلام، اوایل عصر غیبت صغری نوشته شده است. این روایت با سه سند متفاوت نقل شده و بتون آرمه است. با سه سند متفاوت از حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کند که امام هشتم می‌گویند من از پدرم، موسی بن جعفر علیه السلام می‌گویند از پدرم، امام صادق علیه السلام می‌گویند از پدرم، امام باقر علیه السلام می‌گویند از زین العابدین علیه السلام، زین العابدین علیه السلام می‌گویند از ابی عبدالله علیه السلام، ابی عبدالله علیه السلام می‌گویند از امیرالمؤمنین علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ وقتی فاطمه من روز قیامت وارد محشر می‌شود، «وَمَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوعَةٌ بِالدَّمِ» یک پیراهن در دست دارد که خون خالی است. «فَتَسْعَلُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ فَتَقُولُ» آنگاه یکی از پایه‌های عرش را می‌گیرد و می‌گوید: «يَا عَدْلُ أَحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي» خدایا! بین من و قاتل بچه من حکم کن. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَحْكُمُ لِابْنَتِي وَ رَبِّ الْكُفَّةِ» پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید که به پروردگار کعبه، خود خدا با صدای ناله زهرا وارد داوری می‌شود. «وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَغْضَبُ لِعُصْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا» خدا به خشم فاطمه خشمگین و به رضایت زهرا هم راضی می‌شود.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۵۰۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۰.

زهرای علیها السلام از چه چیزی در قیامت راضی است؟ زهرای علیها السلام وقتی شما و پرونده شما را می بینند، دلشان شاد می شود. طبق قرآن مجید که می فرماید «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۱ زمانی که خدا عین این مجالس را جلوی چشم زهرای علیها السلام می آورد و شما را می بیند، شاد می شوند. قرآن می گوید: این مجالس را نشان می دهند و پنهان نمی ماند!

شفاعت حضرت زهرای علیها السلام از عزاداران و عاشقان حسینی

در حدیث دیگری هم می فرمایند: «فَيَقَالُ لَهَا أُدْخِلِي الْجَنَّةَ»^۲ فاطمه من، معطل نشو و در محشر نمان. به بهشت برو. «فَتَقُولُ لَا أُدْخِلُ حَتَّى أَعْلَمَ مَا صُنِعَ بِوُلَدِي مِنْ بَعْدِي» مولای من، من به بهشت نمی روم، مگر آگاه بشوم که مردم بعد از من با حسینم چه کردند! «فَيَقَالُ لَهَا أَنْظِرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ» زهرا! در دل قیامت نگاه کن. «فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ قَائِمًا» به حسینش نگاه می کند که ایستاده است. حسین علیه السلام سر پا ایستاده، «وَلَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ» اما بدن سر ندارد. «فَتَصْرُخُ صَرْخَةً وَ أَصْرُخُ لِصُرَاخِهَا» زهرا داد می زند و از همه محشر داد بلند می شود. «وَوَصْرُخُ الْمَلَائِكَةِ لِصُرَاخِهَا» تمام فرشتگان با داد کشیدن من، علی، حسن، زهرا و بچه هایمان داد می کشند.

۱. زلزال: ۷.

۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ج ۲، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۲: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فِي لُحْمَةٍ مِنْ نِسَائِهَا فَيَقَالُ لَهَا أُدْخِلِي الْجَنَّةَ فَتَقُولُ لَا أُدْخِلُ حَتَّى أَعْلَمَ مَا صُنِعَ بِوُلَدِي مِنْ بَعْدِي فَيَقَالُ لَهَا أَنْظِرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ قَائِمًا وَ لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ فَتَصْرُخُ صَرْخَةً وَ أَصْرُخُ لِصُرَاخِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصُرَاخِهَا فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبْهُبْ قَدْ أُوقِدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى إِسْوَدَّتْ لَا يَدْخُلُهَا رُوحٌ أَبَدًا وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ أَبَدًا فَيَقَالُ التَّقْطِطِ قَتَلَهُ الْحُسَيْنُ وَ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ فَتَلْتَقِطُهُمْ فَإِذَا صَارُوا فِي حَوْصَلَيْهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا فَيَنْطَفُونَ بِأَلْسِنَةِ ذَلْقَةٍ طَلْقَةٍ يَا رَبَّنَا فِيمَا أُوجِبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عَبْدَةِ الْأَوْتَانِ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ مَنْ عَلِمَ لَيْسَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ».

اینجا خدا خشم می‌کند، اما بعد از این حرف‌ها به زهرا علیها السلام می‌گوید: حالا برو، من داوری می‌کنم. حضرت دم در بهشت می‌آیند، اما می‌ایستند. خداوند می‌گوید: دختر پیغمبر، حالا دیگر چرا نمی‌روی؟ حضرت می‌گویند: من نمی‌توانم تنها به بهشت بروم. خداوند می‌گوید: می‌خواهی با چه کسی بروی؟ پیغمبر (پدرت)، شوهرت و بچه‌هایت که می‌آیند، اما خانم می‌گویند: من همه وابستگان به حسینم و همه گریه‌کنندگان بر حسینم را می‌خواهم. من همه آنها را می‌خواهم که در عزای حسین من خدمت کرده‌اند؛ جارو کرده‌اند، چای داده‌اند، کفش جفت کرده‌اند، دویده‌اند و عرق ریخته‌اند. من آنها را می‌خواهم که محب شوهرم بوده‌اند. خطاب می‌رسد: زهرا! این محشر و این هم تو؛ هر کسی را می‌خواهی، صدا بزن. فقط دسته‌اولی‌ها را صدا بزن! هر کسی هم عاشقان حسینت را دوست داشته، آنها را هم صدا بزن.

کلام آخر؛ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ مُرَمَّلٌ بِالْدمَاءِ

امروز چه چیزی برایتان بخوانم؟ اصلاً در چهارچوب نیستیم! دیروز بعدازظهر حدوداً ساعت چهار، ابی عبدالله علیه السلام شهید شدند. هنوز بدن گرم است که در خیمه‌ها ریختند و همه را آتش زدند، غارت کردند، کتک و تازیانه زدند. در آخر هم همه را در بیابان پراکنده کردند! شب شد و لشکر برگشت. اهل بیت پیامبر دیشب جا نداشتند! شما دیشب کجا بودید؟ شما خانه‌تان بودید و آب خنک و غذا برایتان آوردند، رختخواب پهن کردند و گفتند: روز عاشورا بوده، پدرمان سینه زده و گریه کرده، خسته شده است.

اما دیشب با بچه‌ها چه کردند! آب و غذا نبود. جا و مکان و چراغ نبود. تکیه‌گاه‌هایشان قمرینی‌هاشم علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام نبودند. کسی که در تاریکی دیشب بغل دست زینب کبری علیها السلام روی خاک‌ها نشسته بود، سکینه علیها السلام بود. به سکینه علیها السلام فرمودند: سکینه جان! تمام حوادث را تا این لحظه خبر داشتیم که چه خواهد شد؛ چون در خواب به من نشان دادند. سکینه علیها السلام گفت: عمه، خوابت را می‌گویی! گفت: آری عزیزدلم، می‌گویم. مادر را خواب دیدم که سرتاپای او سیاه‌پوش بود. اولین بار بود که موی مادرم را پریشان و رنگی می‌دیدم. موی



مادر به خون گلی پدرت رنگ شده بود! مادرم به من گفت: زینب! من در ظاهر با شما نبودم، ولی روحم کنار همه شما بود. دخترم، صدای «وَاحْسِينَا! وَاحْسِينَا!» را می شنیدید و تو به ام کلثوم گفتی انگار صدای مادرم می آید. آری دخترم، صدای من بود. من دیشب اطراف خیمه ها می گشتم. وقتی حسینم با شما خداحافظی می کرد، من شاهد بودم که تو، سکینه و دختران دورش حلقه زده بودید. وقتی ذوالجناح با یال غرق خون و زین واژگون برگشت، همه شما با پای برهنه بیرون ریختید. من می دیدم که همه تان با پای برهنه، درحالی که لطمه به صورت می زدید، به میدان می دویدید. من هم به دنبالان می دویدم تا رسیدم و دیدم: «وَ الشَّيْءُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ»^۱ وقتی خنجرش را کشید، من تنها کاری که توانستم بکنم، سر حسینم را روی دامنم گذاشتم و سر بچه ام را در دامن من از بدن جدا کرد. اما امروز، یعنی دو ساعت قبل و اول طلوع آفتاب ریختند که زن و بچه را ببرند، همه شان به دشمن گفتند: «بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ»^۲ شما را به خدا قسم! ما را اینجا سوار نکنید. همه ما را به میدان ببرید و آنجا ما را سوار کنید؛ همان جایی که حسین علیه السلام افتاده است. دشمن گفت باشد!

همه را کنار گودال آوردند. «فَلَمَّا نَظَرَ النِّسْوَةُ إِلَى الْقَتْلَى صَحَنَ وَ ضَرَبْنَ وُجُوهَهُنَّ» وقتی خانم ها این بدن های قطعه قطعه را نگاه کردند، ناله زدند و همه در صورت می زدند. بچه ها و خانم ها می گویند: «فَوَ اللَّهُ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ وَ تُنَادِي بِصَوْتٍ خَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَتِيبٍ» ما فراموش نمی کنیم که زینب علیه السلام چه گریه ای می کرد و با صدای غصه دار و قلب سوخته کنار بدن می گفت: «يَا مُحَمَّدَاهُ بِنَاتُكَ سَيَايَا» یا محمد! بیا و ببین که دخترانت را دارند اسیر می کنند و «وَ ذُرِّيَّتُكَ مَقْتَلَةٌ» ذریه ات را تکه تکه کرده اند. «تَسْفِي عَلَيْهِمُ رِيحُ الصَّبَا وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَجْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا» یا رسول الله! باد دارد به بدن ها می وزد. حسینت را ببین که سرش را از پشت سر جدا کرده اند.

۱. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۲.

۲. لهوف، ص ۱۳۲-۱۳۴.

«بَابِي مَنْ لَا غَائِبُ فَيُرْتَجَى» پدرم فدایت شود! غایب نشدی که من امید برگشتت را داشته باشم.

«وَلَا جَرِيحُ فَيُدَاوَى» پدرم فدایت شود! زخم‌هایت را با چه چیزی مداوا کنم؟

«بَابِي الْمَهْمُومُ حَتَّى قُضِيَ» پدرم فدایت شود که با دل پر غصه از دنیا رفتی.

«بَابِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَا مَضَى» پدرم فدایت شود که با لب تشنه رفتی.

«بَابِي مَنْ شَيْئُهُ تَقَطَّرُ بِالْدَّمَاءِ» پدرم فدایت شود که هنوز از محاسنت خون می‌چکد.

بعد سرشان را بلند کردند و گفتند: «صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ مُرَمَّلٌ بِالْدَّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ»^۱.

